



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم



عربی، زبان قرآن (۲)

رشته‌های علوم تجربی - ریاضی و فیزیک

پایه یازدهم
دوره دوم متوسطه

کاری از:

منصوره خوشخو

دانش‌آموخته دانشگاه تهران

ورودی ۶۹ به رتبه ۳۹

معلم نمونه و مدرس برتر کشوری

حائز رتبه اول در مسابقات تدریس غیر حضوری

رتبه اول در طراحی سوالات مفهومی

رتبه اول در طرح درس نویسی

دارای محتوای آموزشی :

اپلیکیشن، خودآموز، فیلم آموزشی، پادکست، پاورهای درس به درس

کتاب درسی، طراحی تست و ...

دارای کانال «أحبُّ العَرَبِيَّة» @OhebbArabic

در جهت تبادل اطلاعات و ارتقای سطح علمی دبیران

و خدمت صادقانه در جهت رفع اشکال دانش‌آموزان

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۴



الفهرس

۴	الدرس الأول	مِنْ آيَاتِ الْأَخْلَاقِ
۵	المُعْجَم	
۶	اعْلَمُوا - اِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اِسْمُ الْمَكَانِ	
۹	جمع بندی و نکات قاعده	
۱۲	جواز - في السَّوْقِ	
۱۲	التَّمارِينُ	
۱۶	لِلتَّمَرِينِ فِي الْمَنْزِلِ	
۱۷	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	
۱۸	الدرس الثاني	في آداب الصَّفِّ ^۱
۲۰	المُعْجَم	
۲۰	حَوْلَ النَّصِّ	
۲۱	اعْلَمُوا - اُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ اَدَوَاتُهُ	
۲۳	ما قَلَّ وَ دَلَّ	
۲۴	التَّمارِينُ	
۲۷	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	
۲۸	الدرس الثالث	عَجَائِبُ الْأَشْجَارِ
۲۹	المُعْجَم	
۲۹	حَوْلَ النَّصِّ	
۲۹	اعْلَمُوا - اَلْمَعْرِفَةُ وَ النَّكْرَةُ	
۳۱	جواز - في الْمَلْعَبِ	
۳۲	التَّمارِينُ	
۳۷	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	
۳۸	الدرس الرابع	آدابُ الْكَلَامِ
۴۰	المُعْجَم	
۴۰	حَوْلَ النَّصِّ	
۴۲	اعْلَمُوا - اَلْجُمْلَةُ بَعْدَ النَّكْرَةِ	
۴۳	التَّمارِينُ	
۴۸	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	
۴۹	لِلتَّمَرِينِ فِي الْمَنْزِلِ	

^۱ قابل توجه مؤلفین: عنوان درس در فهرست کتاب با متن متفاوت است و عنوان سال قبل همچنان دیده می شود.

الفهرس

شماره درس	موضوع	شماره صفحه
الدّرس الخامس	الْكِبْرُ	۵۰
	نکات ترجمه	۵۲
	المُعْجَم	۵۵
	حَوْلَ النَّصِّ	۵۵
	اعْلَمُوا - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)	۵۶
	حوار - فِي الصَّيْدَلِيَّةِ	۵۷
	الْتِمَارِينُ	۵۸
	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	۶۰
الدّرس السادس	أَنَّهُ مَارِي شَيْمِل	۶۱
	المُعْجَم	۶۲
	حَوْلَ النَّصِّ	۶۳
	اعْلَمُوا - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)	۶۳
	الْتِمَارِينُ	۶۵
	لِلتَّمْرِينِ فِي الْمَنْزِلِ	۶۹
الدّرس السابع	تَأْثِيرُ اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ	۷۰
	المُعْجَم	۷۲
	حَوْلَ النَّصِّ	۷۲
	اعْلَمُوا - مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ	۷۳
	حوار - فِي الْمَسْجِدِ	۷۴
	الْتِمَارِينُ	۷۵
	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	۷۸
المفردات	جَمْعُ التَّكْسِيرِ	۷۹

که را زشتخویی بود در سرشت

نبیند ز طاووس جز پای زشت

مِنْ آيَاتِ الْأَخْلَاقِ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾ الحجرات: ۱۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید مردمانی مردمان دیگر را ریشخند کند، شاید آنها (منظور مسخره شدگان) از خودشان (منظور مسخره کنندگان) بهتر باشند.

و لَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُمْ

و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آنها از خودشان بهتر باشند.

و لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ

و از یکدیگر عیبجویی نکنید، و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید؛ چه بد است نامیدن [افراد] به گناه پس از ایمان آوردنشان.

وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و کسانی که توبه نکنند، در این صورت آنان ستمگرند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید، که برخی گمان‌ها گناه است،

و لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَّ بَعْضُكُم بَعْضًا و جاسوسی و بدگویی یکدیگر را نکنید.

أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ

آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ این کار را ناپسند می‌دارید.

اسم مبالغه

و اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ^۱ الحجرات: ۱۲ و ۱۱ از خدا پروا کنید، که خدا توبه‌پذیر و مهربان است.

ترجمه مؤلف کتاب درسی

^۱ آمَنُوا: معنای ایمان آوردن، لا یَغْتَبَّ: نباید غیبت کند هر دو فعل، غایب هستند ولی با توجه به منادا و ضمیر «گم» به شکل مخاطب ترجمه می‌شوند؛ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید - لَا يَغْتَبَّ بَعْضُكُم بَعْضًا: نباید بدگویی یکدیگر را کنید. در اینجا صنعت بدیعی «التفات» استفاده شده است.

^۲ بد است عنوان فسق پس از ایمان آوردن. (آیتی) / چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. (فولادوند) "چه بد نامی است این نافرمانی پس از ایمان!" بیانگر این است که پس از آنکه کسی ایمان آورده، زشت و ناپسند است که به کارهای ناشایست و فسق و گناه روی آورد و در این زمینه نامدار بشود.

^۳ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ: ترجمه «إِنَّ»: (۱) به معنای «بی‌گمان، قطعاً، به راستی، همانا» (۲) بعد از فعل امر و نهی و شبه امر (علیک: باید) به معنای «که، زیرا» (۳) در غیر حدیث و آیه می‌توان ترجمه نکرد.

اصطلاح «بعض ... بعض» معادل «یکدیگر» در فارسی است؛ مثال: دَفَعَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لِّشِدَّةِ الزُّحَامِ. به خاطر شلوغی یکدیگر را هل دادند. همچنین امروزه در کشورهای مانند عربستان سعودی اصطلاح «مَعَ بَعْضٍ» به معنای «با یکدیگر» بسیار کاربرد دارد؛ مثال: زُحْنَا مَعَ بَعْضٍ.

^۴ مَيْتًا: در نقش حال که به شکل قید حالت یا مانند روال گذشته به شکل صفت ترجمه می‌شود: لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا: گوشت برادرش را که مرده یا گوشت برادر مرده‌اش

ترجمه پیشنهادی خودم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از ایشان بهتر باشند و همینطور زنانی زنان دیگر را [نباید] ریشخند کنند، شاید آنها از خودشان بهتر باشند. و بر خودتان عیب نگذارید، و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید؛ چه بد نامی است آلوده شدن به گناه و نافرمانی پس از ایمان؛ و هر کس توبه نکند پس [بباند] آنان خودشان ستمکارند.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و بدگویی یکدیگر را نکنید، (نباید بدگویی یکدیگر را کنید). آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادرش را در حالی که مرده بخورد؟! پس از آن کراهت دارید پس از خدا پروا کنید (بترسید)، که خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.»

اسم تفصيل

قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا، شاید میان مردم کسی که از ما بهتر است، باشد.

اسم تفصیل

فَعَلَيْنَا أَنْ نَبْتَغِدَ عَنِ الْعُجْبِ وَأَنْ لَا نَذْكُرَ عُيُوبَ الْآخَرِينَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ أَوْ بِإِشَارَةٍ.

پس باید از خودپسندی دوری کنیم و عیب‌های دیگران را با سخنی پوشیده یا با اشاره ذکر نکنیم.^۷

اسم تفضیل

فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عليه السلام: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلُهُ»^٨

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: «بزرگ‌ترین عیب آن است که عیبجویی کنی (عیب‌گیری) از آنچه مانند آن در

خودت است.^۹

اسم تفصیل

اسم تفصيل

تَنْصَحَنَا الْآيَةُ الْأُولَى وَ نَقُولُ: لَا تَعْيِيُوا الْأَخْرِينَ. وَ لَا تُلَقِّبُوهُمْ بِالْقَابِ يَكْرَهُونَهَا.

آیه نخست ما را اندرز می‌دهد و می‌گوید: از دیگران عیبجویی نکنید. و به آنان لقب‌هایی که ناپسند می‌دارند ندهید.

بئْسَ الْعَمَلُ الْفُسُوقُ! وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَلَمْ يَتُبْ فَهُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ.

چه بد کاری است آلوده شدن به گناه و هر کس آن را انجام دهد (چنین کند) و توبه نکند در این صورت از ستمگران است.

المُعْجَم

عَجَبٌ : خودپسندی عَسَى : شاید = رُبَّما فُسُوقٌ : آلوده شدن به گناه قَدْ : گاهی، شاید (بر سر مضارع) قَدْ يَكُونُ : گاهی می‌باشد / بر سر فعل ماضی برای نزدیک شدن به زمانِ فعل به حال و معادل ماضی نقلی است. گَرَهَ : ناپسند داشت (مضارع: يَكْرَهُ) لَحْمٌ : گوشت «جمع: لُحُومٌ» لَقَبٌ : لقب داد (مضارع: يُلَقِّبُ) لَمَزَ ' : عیب گرفت (مضارع: يَلْمِزُ) مَيِّتٌ : مُرده «جمع: أَمْوات، مَوْتى» ≠ حَيٍّ	تَجَسَّسٌ : جاسوسى کرد (مضارع: يَتَجَسَّسُ) تَنَابَزَ بِالْأَلْقَابِ : به یکدیگر لقب‌های زشت دادن (تَنَابَزَ، يَتَنَابَزُ) تَوَّابٌ : بسیار توبه‌پذیر، بسیار توبه‌کننده خَفِيَ : پنهان ≠ ظاهر سَخِرَ مِنْ : مسخره کرد (مضارع: يَسْخَرُ، مصدر: سُخِرِيَّة) لا يَسْخَرُ : نباید مسخره کند عَابَ : عیبجویی کرد، عیب‌دار کرد (مضارع: يَعِيبُ)	اِتَّقَى : پروا کرد (مضارع: يَتَّقِي) اِتَّقُوا اللَّهَ : از خدا پروا کنید إِثمٌ : گناه = ذَنْبٌ إِغْتَابَ : غیبت کرد (مضارع: يَغْتَابُ) لا يَغْتَبُ : نباید غیبت کند أَنْ يَكُنْ : که باشند (كانَ، يَكُونُ) أَنْ يَكُونُوا : که باشند (كانَ، يَكُونُ) بَعْضٌ ... بَعْضٌ : یکدیگر بُئْسَ : بد است، چه بد است تَابَ : توبه کرد (مضارع: يَتُوبُ) لَمْ يَتُبْ : توبه نکرد
--	--	---

برای ترجمه عبارت دارای «نعم و نئس» به مقاله زیر رجوع شود: https://journals.atu.ac.ir/article_1495.html

^v عَلَيْنَا أَنْ نَتَّعَدَ : باید دوری کنیم / عَلَيْنَا أَنْ لَا نَذْكُرَ : باید ذکر نکنیم. / «لا» در اینجا لای نفی است.

^۸ گر شماری آنچه داری عب کس/خویش را کردی زبون چون خار و خس

^۹ ترجمه مؤلف کتاب: «بزرگ‌ترین عیب آن است که [از کسی] عیبی بگیری که مانند آن در خودت هست.»

۱ تفاوت «هُمَزَة» و «لُمَزَة»: الف- هُمَزَة، عیبجوی با اشاره به دست، لُمَزَة با زبان. ب- هُمَزَة، آن که روبرو بدگوئی کند، و لُمَزَة آن که در غیاب. ج- هُمَزَة، آن که آشکارا و به آواز بلند بگوید، لُمَزَة در پنهانی و با اشاره ابرو و چشم.

تعلموا

اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ

❖ اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن «أَفْعَل» است.

اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «برترین» در زبان فارسی است؛ مثال:

گیب: بزرگ اکبر: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حسن: خوب احسن: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا اکبر من اروپا.

آسیا اکبر قارات العالم.

آسیا اکبر قاره فی العالم.

آسیا بزرگ‌تر از اروپا است.

آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است.

آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است.

جبل دماوند اعلی من جبل دنا.

جبل دماوند اعلی جبال ایران.

جبل دماوند اعلی جبل فی ایران.

کوه دماوند بلندتر از کوه دناست.

کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است.

کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است.

هرگاه اسم تفضیل

همراه «من» باشد

یا

خالی از «ال» باشد

و مضاف به نکره

باید به صورت «مفرد مذکر»

یعنی بر وزن «أَفْعَل» بیاید.

اکبر العیب، أن تعیب ما فیک مثله. أَلِإِمَامُ عَلِيٌّ

بزرگ‌ترین عیب آن است که [از کسی] عیبی بگیری که مانند آن در خودت هست.

❖ گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أَعْلَى: بلندتر، بلندترین أَعْلَى: گران‌تر، گران‌ترین بر وزن أَفْعَى

أَقَلَّ: کمتر، کمترین بر وزن أَقَلَّ

أَحَبَّ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین

❖ مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فُعْلَى» می‌آید؛ مثال:

زَيْنَبُ الصُّغْرَى: زینب کوچک‌تر

فَاطِمَةُ الْكُبْرَى: فاطمه بزرگ‌تر

«اسم تفضیل» در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أَفْعَل» می‌آید؛ مثال:

فُعْلَى مِنْ

فَاطِمَةُ أَكْبَرُ مِنْ زَيْنَب.

❖ غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أَفَاعِل» است؛ مثال:

إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلْكَ الْأَفَاضِلُ. (الْأَرَادِلُ، جمع أَرْدَل و الْأَفَاضِلُ، جمع أَفْضَل است.)

❖ هرگاه بعد از اسم تفضیل، حرف جرّ «مِنْ» بیاید، (أَفْعَلُ مِنْ ...) معنای «برتر» دارد؛ مثال:

این از آن بزرگ‌تر است.

هَذَا أَكْبَرُ مِنْ ذَاكَ.

❖ و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای «برترین» دارد؛ مثال:

سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است.

سُورَةُ الْبَقَرَةِ أَكْبَرُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ.

که اختیر نفسک (۱): تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ الثَّالِيَةَ، ثُمَّ ضَعْ خَطًّا تَحْتَ اسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱- سُلِّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ پرسیده شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترین مردم به مردم است. **أَحَبُّ، أَنْفَعُ**

۲- أَحْسَنُ زِينَةِ الرَّجُلِ السَّكِينَةُ مَعَ إِيْمَانٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
نیکوترین زیور انسان، آرامش همراه ایمان است. **أَحْسَنُ**

۳- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
برترین کارها، کسب حلال (روزی حلال) است. **أَفْضَلُ**

اسم التفضيل ۲

دو کلمه «خیر و شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «**مِنْ**» است، یا به صورت «**مُضَاف**» می‌آید؛ مثال:

۱ **خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ، وَ أَجْمَلُ مِنَ الْجَمِيلِ قَائِلُهُ.** الْإِمَامُ الْهَادِي ؑ

بهتر از خوبی، انجام دهنده‌اش است و زیباتر از زیبا گوینده‌اش است.

۲ **شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَ لَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ.** أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ؑ

بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

۳ **خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا.** أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ؑ

بهترین کارها میانه‌ترین آنهاست.

۴ **حَقٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.**

به سوی بهترین کار بشتاب.

۱- حَقٌّ: بشتاب ۲- سُلِّ: از... پرسیده شد

۳- هرگاه بعد از وزن «أفعل» اسم مجرور بیاید؛ آن کلمه، اسم تفضیل است. مانند: أنفع النَّاسِ: أنفع (اسم تفضیل) النَّاسِ (مُضَاف إِلَيْهِ)
هرگاه بعد از وزن «أفعل» اسم منصوب یا مرفوع بیاید؛ آن کلمه فعل است. مانند: أنفع النَّاسِ: أنفع (فعل) النَّاسِ (مفعول)

۴- الرَّجُلُ: انسان، مرد ۵- السَّكِينَةُ: آرامش

که اختیر نفسک (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ الثَّالِيَةَ.

۱- ﴿... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹

پروردگارا ایمان آوردیم پس بر ما ببخشای و به ما رحم کن که تو بهترین بخشاینده‌گان هستی.

۲- خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى^{۱۱} إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

بهترین دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.

^{۱۱} أَهْدَى: هدیه کرد، در عبارت داده شده چون بعد از موصول «من» به کار رفته است به شکل مضارع التزامی معنا شده است.

۳- شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ^{۱۲}.

﴿ بدترین مردم، انسان دورو است.﴾

۴- ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ الْقَدْر: ۳

﴿ شب قدر از هزار ماه بهتر است.﴾

بیشتر بدانیم:

انواع مَنْ :

۱- مَنْ موصول : به معنای «کسی که» که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.

﴿ خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رسولُ اللهِ ﷺ﴾

۲- مَنْ استفهام : به معنای «چه کسی» برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید. ﴿ مَنْ هُوَ؟﴾

۳- مَنْ شرطیه : که در درس بعد می‌خوانیم به معنای «هرکس» در جملات شرطیه استفاده می‌شود؛ اول جمله، بر سر فعل واقع می‌شود و نیاز به جواب شرط دارد. ﴿ مَنْ زَرَعَ الْعُدْوَانَ حَصَدَ الْخُسْرَانِ. (عربی پایه هفتم و دهم) هرکس دشمنی بکارد زیان درو می‌کند.﴾

مَنْ - مِنْ

مِنْ: حرف جرّ، به معنای ((از)) را که بر سر اسم مجرور می‌آید، با «مَنْ» موصول اشتباه نگیرید.

﴿ قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنْكَ. أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. موصول﴾

قرابت معنایی:

- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. امیر المؤمنین ﷺ

اگر دانا بُود خصم تو، بهتر/ که با نادان شوی یار و برادر

- شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند/ چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

- خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رسولُ اللهِ ﷺ

آن که عیب تو گفت، یار تو اوست/ و آن که پوشیده داشت، مار تو اوست

اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ مثال :

مَلْعَب: ورزشگاه مَطْعَم: رستوران مَصْنَع: کارخانه مَطْبَخ: آشپزخانه

مَوْقِف: جایگاه مَنْزِل: خانه مَكْتَبَة: کتابخانه مَطْبَعَة: چاپخانه

﴿ جمع اسم مکان بر وزن « مَفَاعِل » است؛ مانند مدارس، مَلَاعِب، مَطَاعِم و مَنَازِل.﴾

نکته:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة) اسم مکان نیست.

مَشَاهِد (مَشْهَد)؛ مَحَاضِر (مَحَضَر)؛ مَحَافِل (مَحْفِل) اسم مکان هستند.

^{۱۲} پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: می‌خواهید بدانید در روز قیامت، یکی از بدترین مردم نزد پروردگار عالم چه کسی است؟ آن کسی که دورو است، «مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ» و خود این دلالت بر این است: کسی که شرّ وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

که إختبر نفسک (۳): تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿وَ جَادِلْ^{۱۳} هُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ^{۱۴} عَنْ سَبِيلِهِ...﴾ النحل: ۱۲۵

﴿و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای (ستیزه کن). در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است.

أَحْسَنُ : اسم تفضیل / أَعْلَمُ : اسم تفضیل

۲- ﴿وَ الْآخِرَةُ^{۱۵} خَيْرٌ وَ أَبْقَى^{۱۶}﴾ الأعلی: ۱۷

با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (فولادوند)

خَيْرٌ : اسم تفضیل / أَبْقَى : اسم تفضیل

۳- كَانَتْ مَكْتَبَةً «جندی سابور»^{۱۶} في خوزستان أكبر مَكْتَبَةٍ في العالم القديم.

﴿کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود.

مَكْتَبَةٍ، مَكْتَبَةٍ: اسم مکان / أكبر: اسم تفضیل

جمع‌بندی و نکات قاعده:

هر کلمه‌ای که بر وزن أَفْعَل بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

▪ صفت مشبّهة به معنی:

رنگ: أَرْزَقَ، رَزَقَ: آبی - أَحْمَرَ، حَمَرَاءَ: سرخ - أَبْيَضَ، بَيْضَاءَ: سفید - أَسْوَدَ، سَوْدَاءَ: سیاه - أَصْفَرَ، صَفَرَاءَ: زرد، ...

عیب: أَحَمَقَ، حَمَقَاءَ: ابله و نادان - أَصَمَ، صَمَاءَ: کر - أَعْمَى، عَمْيَاءَ: کور - أَبْکَمَ، بَکْمَاءَ: لال، أَعْوَجَ، عَوَجَاءَ: کج، أَخْرَسَ، خَرَسَاءَ: گنگ ...

حُسن: أَزْهَرَ، زَهْرَاءَ: درخشان - أَحْوَرَ، حَوْرَاءَ: سفیدی چشم و سیاهی‌اش پر رنگ باشد. آهو چشم

▪ فعل ماضی باب افعال: أَحَبَّ: دوست داشت،

▪ متکلم وحده فعل مضارع: أَفْعَلُ: انجام می‌دهم

▪ اسم: أَرْزَبَ (خرگوش)، أَرْبَعَ، أَرْبَع، أَحْمَدَ، أَمْرَدُ (نوجوان بی ریش)

▪ فعل تعجب (ما + أَفْعَل + مفعول): مَا أَجْمَلَ مَارْزَدَرَانَ وَ طَبِيعَتَهَا! چه زیباست مازندران و طبیعتش!

اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند. یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می‌رود.

فُعْلَى مِنْ نَدَارِیم

خیر من، الفُعْلَى ۱۰۰٪ اسم تفضیل هستند.

« يَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ يَدِ السُّفْلَى »

وزن «أَفْعَل» هرگاه مضاف شود، بدون ال و بدون تنوین می‌آید و به شکل صفت عالی (ترین) ترجمه می‌شود:

عَلِيٌّ أَفْضَلُ التَّلَامِيذِ. (علی برترین دانش آموزان است.) // عَلِيٌّ أَفْضَلُ تَلْمِيذٍ. (علی برترین دانش آموز است.)

فاطمة أَفْضَلُ التَّلْمِيذَاتِ یا فاطمة فَضْلَى التَّلْمِيذَاتِ. (فاطمه برترین دانش آموزان است.)

فاطمة أَفْضَلُ تَلْمِيذَةٍ. (فاطمه برترین دانش آموز است.)

وزن «فُعْلَى» عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مونث مطابقت دارد. جاءَتْ زَيْنَبُ الْكُبْرَى.

برای برتری دادن، عموماً از وزن «أَفْعَل» برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

^{۱۳} جادل: ستیز کن، بحث کن

^{۱۴} ضَلَّ: گمراه شد

^{۱۵} آخر (وزن أفعل = اسم تفضیل): دیگر و مونثش، آخری می‌شود.

آخر (وزن فاعل = اسم فاعل): انتها و مونثش آخره می‌شود.

^{۱۶} در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

شکل های دیگر وزن اَفْعَل:

مَفَاعِل (مفرد: مَفْعِل)

مَنَازِل (مَنْزِل: خانه، برج)؛ مَحَامِل (مَحْمِل: کجاوه)؛ مَحَافِل (مَحْفِل: گردهمایی)؛ مَجَالِس (مَجْلِس: مَواقِف (مَوْقِف: ایستگاه)؛ مَنَازِل (مَنْزِل)؛ مَوَاطِن (مَوْطِن: میهن، وطن)؛ مَعَادِن (مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی)؛ مَرَاجِع (مَرَجِع: جای برگشت)؛ مَنَاصِب (مَنْصِب: مقام).

مَفَاعِل (مفرد: مَفْعَلَة)

مَدَارِس (مَدْرَسَة)؛ مَكَاتِب (مَكْتَبَة: کتابخانه)؛ مَطَابِع (مَطْبَعَة: چاپخانه)؛ مَقَابِر (مَقْبَرَة: آرامگاه، گور)؛ مَزَارِع (مَزْرَعَة: کشتزار)؛ مَحَاكِم (مَحْكَمَة: دادگاه)؛ مَحَاسِن (مَحْبَسَة: بازداشتگاه، زندان)

❖ شکل‌های دیگر وزن اسم مکان:

مَفِيل (مَبِيت، مَسِير، مَضِيق)، مَفَال (مَطَار، مَنَام، مَجَال؛ مَقَام؛ مَدَار؛ مَزَار؛ مَكَان؛ مَعَاد)، مَقَل (مَمَر، مَقَر، مَحَل)، مَفْعَى (مَرْمَى، مَجْرَى، مَأْوَى، مَنَجَى، مَثْوَى، مَرَعَى)

❖ ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

(اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می‌شود، به این شکل که به جای حرف مضارع (أَ تین) میم مضموم (مُ) و عین الفعل را فتحه می‌دهیم)؛ مانند:

مُسْتَشْفَى (بیمارستان)، مُسْتَوْصَف (درمانگاه)، مُخْتَبَر (آزمایشگاه)، مُتَحَف (موزه)، مُطْعَم (رستوران)، مَسْتَنْقَع (مُرداب)؛ مُدْخَل، مُخْرَج، مُصَلَّى، مُنْتَهَى، مُجْتَمَع و مُسْتَقَر

❖ نکات:

❖ برای تشخیص نوع اسم‌های جمع به شکل مفرد آن نگاه می‌کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را تشخیص می‌دهیم:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة)؛ مَكَارِم (مَكْرَمَة)؛ مَشَاكِل (مُشْكَلَة)؛ مَوَاعِظ (مَوْعِظَة)، مَعَارِف (مَعْرِفَة)؛ مَذَاهِب (مَذْهَب)؛ مَنَاطِق (مِنْطَقَة)؛ مَلَابِس (مَلْبَس)؛ مَعَايِب (مَعَاب)؛ مَحَارِم (مَحْرَمَة)؛ مَصَائِب (مُصِيبَة) اسم مکان نیستند.

❖ کلماتی مانند «سوق، بَیت، دار، شارع، عالم، قاعة، مدینه، کُهِف، جامعَة و...» مکان را می‌رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن‌های خوانده شده نمی‌باشند.

❖ دقت در وزن و حرکات

مَزَارِع [جمع مَزْرَعَة]: کشتزارها (اسم مکان) ولی مُزَارِع: کشاورز (اسم فاعل)

❖ وزن مشابه

مِنْشَفَة: حوله؛ مِندَصَة: میز؛ مِلَف: پرونده؛ المَصَافِي (مفرد: المِصْفَاة): صافی‌ها و پالانه‌ها به قول کتاب پالایشگاه‌ها؛ مِشْكَاة: چراغدان؛ مِصْبَاح: چراغ بر وزن مِفعلة و مِفعَل و مِفعال هستند؛ نه مَفْعَل و ... پس اسم مکان نیستند.

مَحْمَدَة: ستایش، مَرَحْمَة: مهربانی و مَقَال: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند.

❖ برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:

مَكْتَب: آیین؛ مَكْتَب: کتابخانه (اسم مکان)، نوشتن (مصدر)؛

مَغْرِب: زمان غروب (اسم زمان)؛ مَغْرِب: مکان غروب (اسم مکان)

مَوْعِد: وقت (اسم زمان)؛ مَوْعِد: مکان وعده (اسم مکان)

مَلْعَب: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلْعَب: بازی کردن (مصدر)

مُحَافَظَة: نگهداری (مصدر)؛ مُحَافَظَة: استان؛ مُحَافَظَة: نگهداری شده (اسم مفعول)

مَنَاسِك (مَنْسَك): قربانگاه (اسم مکان)؛ مَنَاسِك: روش عبادت، خود عبادت، قربانی کردن (مصدر)

جواز برگرد

فی السوق

در بازار

◆ الزَّائِرَةُ (خانم زائر)	◆ بائِعُ الْمَلَابِسِ (فروشنده لباسها)
◆ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ . سلام عليكم	◆ وَ عَلَيْكُمُ السَّلَامُ، مَرْحَباً بِكَ. عليكم السلام، خوش آمدید.
◆ كم سَعْرُ هَذَا الْقَمِيصِ؟ قیمت این پیراهن چند است؟	◆ سِتُونَ أَلْفَ دِينَار. شصت هزار دینار.
◆ أُرِيدُ أَرْخَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ. ارزان تر از این می خواهم. این قیمت ها گران است.	◆ عِنْدَنَا بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ دِينَار. تَقْضِي. به قیمت پنجاه هزار دینار داریم. بفرما.
◆ أَيُّ لَوْنٍ عِنْدَكُمْ؟ چه رنگی دارید؟	◆ أَيْبُضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ وَ بَنَفْسَجِيّ. سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش.
◆ بَكَمْ سَعْرُ هَذِهِ الْقَسَاتِينِ؟ این لباس ها (لباس های زنانه) چند است؟	◆ تَبْدَأُ الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفاً إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ دِينَار. قیمت ها از هفتاد و پنج هزار شروع می شود تا هشتاد و پنج هزار دینار.
◆ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ! قیمت ها گران است!	◆ أُخْتِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ النُّوعِيَّاتِ . خواهرم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد.
◆ رَجَاءُ، أَعْطِنِي قَمِيصاً مِنْ هَذَا النَّوعِ وَ... كَمْ أَدْفَعُ؟ لطفاً، پیراهنی از این جنس به من بده و ... چند بپردازم؟	◆ صَارَ الْمَبْلَغُ مِئَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَار. مبلغ دویست و سی هزار دینار شد. إِدْفَعِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ مِئَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفاً . بعد تخفیف، به من دویست و بیست هزار بده.

سَعْرُ: قیمت «جمع: أَسْعَارُ» (سَعْر=قیمه=مَنْ) / نَوْعِيَّة: جنس / دَفْع: پرداخت کرد (مضارع: يَدْفَعُ = پرداخت می کند) / تَخْفِيف: تخفیف

- عَيْنُ نَوْعِ الْإِسْمِ: الزَّائِرَةُ: اسم فاعل، بَائِعُ: اسم فاعل، أَرْخَصَ: اسم تفضيل، أَفْضَلَ: اسم تفضيل
- مَبْلَغ، مَلَابِس (مفردش: مَلَبَس) بر وزن مَفْعَل هستند ولی معنای مکانی نمی دهند؛ پس اسم مکان نیستند.
- أَيْبُضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ: وزن أَفْعَل هستند ولی چون بر رنگ دلالت می کنند، اسم تفضیل نیستند.

التمارين

الْتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

(الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

۱- حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خصال الصدوق، ص ۳۰، ح ۱۰۶

خوش خویی نیمی از دین است.

الْمُبْتَدَأُ: حُسْنُ / الْخَبَرُ: نِصْفُ

(الْمَفْعُول)

۲- مَنْ سَاءَ^{۱۷} خُلُقُهُ عَذَّبَ^{۱۸} نَفْسَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هر کس خلق و خوی اش بد باشد (بد شود)، خودش را عذاب می دهد.
الْمَفْعُول: نَفْسُ

(الْفِعْلُ الْمَاضِي وَ فِعْلُ الْأَمْرِ)

۳- اَللّٰهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ^{۱۹} خَلْقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

خدوندا، همانطور که آفرینش را نیکو گردانیدی، پس اخلاقم را [نیز] نیکو گردان.
الْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ وَ فِعْلُ الْأَمْرِ: حَسِّنْ

(اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُور)

۴- لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ^{۲۰} فِي الْمِيزَانِ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از خوش اخلاقی نیست .
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَثْقَلَ / الْجَارُ وَ الْمَجْرُور: فِي الْمِيزَانِ ، مِنَ الْخُلُقِ

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَ الْمَصَادِرَ الثَّالِيَةَ.

الْمَاضِي	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمَصْدَرُ
قَدْ أَحْسَنَ: نیکو کرده است	يُحْسِنُ: نیکو می کند	أَحْسِنْ: نیکو کن	إِحْسَان: نیکو کردن
إِقْتَرَبَ: نزدیک شد	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می شوند	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	إِقْتِرَاب: نزدیک شدن
إِنْهَزَمَ: شکست خورد	سَيَنْهَزِمُ: شکست خواهد خورد	لَا تَنْهَزِمُ: شکست نخور	إِنْهَازَم: شکست خوردن
اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست	يَسْتَغْفِرُ: آمرزش می خواهد	اسْتَغْفِرْ: آمرزش بخواه	اسْتِغْفَار: آمرزش خواستن
مَا سَافَرْتُ: سفر نکردم	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی کند	لَا تُسَافِرْ: سفر نکن	مُسَافَرَة: سفر کردن
تَعَلَّمَ: یاد گرفت	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می گیرند	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	تَعَلُّم: یاد گرفتن
تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می کنید	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَبَادُل: عوض کردن
قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد	عَلِّمْ: آموزش بده	تَعْلِيم: آموزش دادن

الْتَمَرِينُ الثَّالِثُ: اُكْتُبِ الْعَمَلِيَّاتِ الْحِسَابِيَّةَ الثَّالِيَةَ كَالْمِثَالِ:

$$۱۴ = ۴ + ۱۰$$

۱- عَشْرَةٌ زَائِدُ أَرْبَعَةٍ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ عَشَرَ.

$$۱۰۰ \div ۲ = ۵۰$$

۲- مِثَّةٌ تَقْسِيمٌ عَلَى اثْنَيْنِ يُسَاوِي خَمْسِينَ.

^{۱۷} سَاءَ: بد شد (سَاءٌ ≠ حَسَنٌ)^{۱۸} عَذَّبَ: عذاب داد، شکنجه داد، آزد، اذیت کرد^{۱۹} حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی^{۲۰} مِيزَان: ترازو (ترازوی اعمال)

۳- ثَمَانِيَةٌ فِي ثَلَاثَةٍ يُسَاوِي أَرْبَعَةً وَ عَشْرِينَ. $8 \times 3 = 24$

۴- سِتَّةٌ وَ سَبْعُونَ نَاقِصٌ أَحَدَ عَشَرَ يُسَاوِي خَمْسَةً وَ سِتِينَ. $76 - 11 = 65$

الْتَّمِرِينَ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةِ.

۱- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ الْفَتْح: ۲۶

سکینه: مفعول / رسول: مجرور به حرف جر
خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد.

۲- ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ الْبَقَرَة: ۲۸۶

اللَّهُ: فاعل / نفساً: مفعول

خداوند هر کس را فقط به اندازه توانایی اش به سختی می اندازد. (تکلیف می کند)

۳- اَلْسُكُوتُ ذَهَبٌ وَ اَلْكَلَامُ فِضَّةٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

السُّكُوتُ: مبتدا / ذهب: خبر / اَلْكَلَامُ: مبتدا / فِضَّةٌ: خبر
سکوت طلاست و سخن گفتم نقره.

۴- أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

أحبُّ: مبتدا / عباد: مضاف الیه / الله: مجرور به حرف جر / أنفع: خبر
محبوب ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آن ها نسبت به بندگان است.

۵- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ﷺ

عَدَاوَةُ: مبتدا / خبر: خبر / صَدَاقَةُ: مجرور به حرف جر
دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

الْتَّمِرِينَ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ التَّرَاكِبَ وَ الْجُمَلَ الثَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ أَسْمَ الْفَاعِلِ، وَأَسْمَ الْمَفْعُولِ، وَأَسْمَ الْمُبَالِغَةِ، وَأَسْمَ الْمَكَانِ، وَأَسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ﴾ الشُّعْرَاء: ۲۸

الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ: اسم مکان

۲- ﴿... إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ الْمَائِدَة: ۱۰۹

عَلَامٌ: اسم مبالغه

۳- ﴿... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ يَس: ۵۲^{۲۱}

چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.

مَرْقَدٌ: اسم مکان / الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

^{۲۱} چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند. فولادوند
چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی

۴- یا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: ای که نیکوکاران را دوست دارد. (ای کسی که نیکوکاران را دوست داری)
المُحْسِنِينَ: اسم فاعل

۵- یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ: ای بخشاینده‌ترین بخشاینندگان
أَرْحَمَ: اسم تفضیل / الرَّاحِمِينَ: اسم فاعل

۶- یا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ: ای پوشاننده هر عیب داری (ای عیب پوش هر معیوبی)
سَاتِرَ: اسم فاعل / مَعْيُوبٍ: اسم مفعول

۷- یا عَفَّارَ الذُّنُوبِ: ای بسیار آمرزنده گناهان
عَفَّارَ: اسم مبالغه

الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

۱- صَبَاح ☐ مَسَاء ☐ لَيْل ☐ مَيِّت ☒
صبح/غروب/شب/مرده

۲- عَجِبَ ☐ لَحِمَ ☒ فُسُوقَ ☐ إِثْمَ ☐
غرور/گوشت/آلوده شدن به گناه/گناه

۳- سَخِرَ ☐ عَابَ ☐ سَاعَدَ ☒ لَمَزَ ☐
مسخره کرد/عیب‌جویی کرد/کمک کرد/عیب گرفت

۴- أَحْمَرَ ☒ أَحْسَنَ ☐ أَجْمَلَ ☐ أَصْلَحَ ☐
سرخ/نیکوترین/زیباترین/شایسته‌ترین

۵- أَصْفَرَ ☐ أَزْرَقَ ☐ أَبْيَضَ ☐ أَكْثَرَ ☒
زرد/آبی/سفید/بیش‌تر

الْتَّمَرِينَ السَّابِعُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱- اِشْتَرَيْنَا وَ فَسَاتَيْنَ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي السُّوقِ. (سَرَاوِيلَ / أَشْهُرًا^{۲۲} / مَوَاقِفَ)
چند شلوار و پیراهن با قیمت‌هایی ارزان در بازار خریدیم. (شلوارها/ ماه‌ها/ ایستگاه‌ها)

۲- مَنْ الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَعْتَذِرَ إِلَيْهِمْ^{۲۳}. (إِغْتَابَ / اتَّقَى / مَدَحَ)
هر کس مومنان را غیبت کند پس باید از آنها عذرخواهی کند. (غیبت کرد/ پروا کرد/ ستود)

۳- خَمْسَةٌ وَ سِتُّونَ نَاقِصٌ ثَلَاثَةٌ وَ عِشْرِينَ يُسَاوِي (اِثْنَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ / اِثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ / أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ)
۶۵ منهای ۲۳ مساوی است با ۴۲ (چهل و دو / هفتاد و دو / بیست و چهار)

۴- أَرَادَ الزَّائِرُ السُّعْرَ. (نَوَعِيَّةَ / مِيزَانَ / تَخْفِيفَ)
زائر تخفیف قیمت خواست. (جنس/ترازو/تخفیف)

^{۲۲} أَشْهُرٌ (ج: شَهْر: ماه): ماه‌ها / أَشْهُرٌ (وزن أَفْعَل، اسم تفضیل) مشهورترین

^{۲۳} اِعْتَذَرَ: اِعْتَذَارًا [عذر] عن و من فِعْلِهِ: برای کار خود عذر آورد و استدلال کرد. / اِعْتَذَرَ إِلَيْهِ: از وی عذرخواهی کرد

📖 (التَّامِرِينَ فِي الْمَنْزِلِ) اِنْتَخِبِ الصَّحِيحَ لِلْفَرَاغِ: [تمرین به عهده دانش آموز است]

- ۱- مَكَانٌ كَبِيرٌ تُصَنَعُ فِيهِ الْأَشْيَاءُ بِوَسِطَةِ الْأَلَاتِ وَالْعُمَالِ. ☒ مَصْنَع ☐ صِنَاعَة
- ۲- اِعْتِقَادٌ غَيْرٌ مُؤَكَّدٌ عَنْ شَيْءٍ مَا بَيْنَ الشَّكِّ وَالْيَقِينِ. ☐ تَنَابُزٌ ☒ ظَنٌّ
- ۳- الْكَرَاهَةُ وَالْخُصُومَةُ بَيْنَ شَخْصَيْنِ أَوْ جَمَاعَتَيْنِ. ☐ عَدَاوَة ☒ اَعْدَاء
- ۴- الْقِيَمَةُ النَّقْدِيَّةُ الَّتِي تُدْفَعُ مُقَابِلَ شَيْءٍ. ☐ رَخِيسٌ ☒ سِعْرٌ
- ۵- الْخُرُوجُ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَالْقَوَانِينِ الشَّرْعِيَّةِ. ☐ سَكِينَةٌ ☒ فُسُوقٌ
- ۶- مَكَانٌ لِلْعِبِّ وَاللِّيَاضَةِ مِثْلُ كُرَةِ الْقَدَمِ. ☐ لَاعِبٌ ☒ مَلْعَبٌ
- ۷- عِشْرُونَ نَاقِصٌ أَحَدَ عَشَرَ يُسَاوِي ☐ سَبْعَةٌ ☒ تِسْعَةٌ
- ۸- مَا هُوَ وَزْنُ الْجَمْعِ لِلِاسْمِ الْمَكَانِ؟ ☐ أَفَاعِلٌ ☒ مَفَاعِلٌ
- ۹- ثَمَانِيَّةٌ فِي اثْنَيْنِ يُسَاوِي ☐ عَشْرَةٌ ☒ سِتَّةٌ عَشَرَ
- ۱۰- الشَّخْصُ الَّذِي أُرْسِلَ فِي مُهِمَّةٍ . ☐ مُرْسِلٌ ☒ مُرْسَلٌ
- ۱۱- كَلِمَةٌ مُفْرَدُهَا مِنْ غَيْرِ لَفْظِهِ. ☐ رِجَالٌ ☒ نِسَاءٌ
- ۱۲- لَوْنُ السَّمَاءِ الصَّافِيَةِ وَالْبَحْرِ. ☐ أَصْفَرٌ ☒ أَزْرَقٌ
- ۱۳- تَقْلِيلُ سِعْرِ شَيْءٍ فِي الْبَيْعِ. ☐ شِرَاءٌ ☒ تَخْفِيزٌ
- ۱۴- أَدَاةٌ لِمَعْرِفَةِ وَزْنِ الْأَشْيَاءِ. ☐ أَثْقَلُ ☒ مِيزَانٌ
- ۱۵- أَيُّ كَلِمَةٍ اسْمُ الْمَفْعُولِ؟ ☐ مُحْسِنٌ ☒ مَحْمُودٌ
- ۱۶- مُتَرَادِفٌ لِكَلِمَةِ «ذَنْبٌ»؟ ☐ ذَنْبٌ ☒ إِثْمٌ
- ۱۷- أَيُّ كَلِمَةٍ اسْمُ الْمُبَالَغَةِ؟ ☐ جُهَّالٌ ☒ غَفَّارٌ
- ۱۸- طَلَبُ الْمَغْفِرَةِ مِنَ اللَّهِ. ☐ غَفَّارٌ ☒ اسْتَغْفَارٌ
- ۱۹- أَيُّ كَلِمَةٍ اسْمُ الْفَاعِلِ؟ ☐ رَاحِمٌ ☒ أَرْحَمُ
- ۲۰- مَا هُوَ جَمْعُ «كَبِيرٌ»؟ ☐ كِبَائِرٌ^{۲۴} ☒ أَكْبَرٌ

^{۲۴} «كِبَائِرٌ» از متن درس حذف شده است؛ پس لازم است اینجا معنای آن گفته شود: کِبَائِرٌ: گناهان کبیره و مفرد آن «کَبِيرَةٌ» است.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

■ اسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ تَفْضِيلٍ مِنْ دُعَاءِ الْإِفْتِتَاحِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَتِحُ^{۲۶} الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنْعِكَ، وَأَيَقِّنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَ أَشَدَّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ، وَأَعْظَمُ الْمُتَجَبَّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ.

خدایا من با سپاسگزاری از تو ستایشت را آغاز می‌کنم و تو با مهرورزیات رهنمون به راه درست هستی، و باور کردم که تو در جایگاه گذشت و مهربانی، مهربان‌ترین مهربانانی و در جایگاه کیفر و انتقام، سخت‌ترین کیفر دهندگانی و در جایگاه بزرگ‌منشی و بزرگواری، بزرگ‌ترین نیرومندانی.

اللَّهُمَّ أَذْنْتُ لِي فِي دُعَائِكَ وَمَسْأَلَتِكَ، فَاسْمَعْ يَا سَمِيعُ مَدْحَتِي، وَأَجِبْ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي، وَأَقِلْ يَا غَفُورُ عَثْرَتِي، فَكَمْ يَا إِلَهِي مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ فَرَجْتَهَا، وَهُمُومٍ قَدْ كَشَفْتَهَا، وَعَثْرَةٍ قَدْ أَقْلَتَهَا، وَرَحْمَةٍ قَدْ نَشَرْتَهَا، وَحَلَقَةٍ بَلَاءٍ قَدْ فَكَّكْتُهَا.

خدایا، در فراخواندنت و در درخواست از خودت به من اجازه دادی، پس ای شنوا ستایشم را بشنو و ای مهربان دعایم را برآورده کن و ای آمرزنده از لغزشم در گذر، ای خدای من، چه بسیار اندوه‌هایی که از آن گره گشودی و غم‌هایی که از من برداشتی و لغزشی که از آن در گذشتی و چه بسیار مهربانی که آن را گستردی و زنجیر بلایی که آن را گشودی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَأَمِينِكَ وَصَفِيِّكَ وَحَبِيبِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَحَافِظِ سِرِّكَ، وَمُبْلِغِ رِسَالَتِكَ أَفْضَلَ وَأَحْسَنَ وَأَجْمَلَ وَأَكْمَلَ وَأَزْكَى وَأَمْنَى وَأَطْيَبَ وَأَطْهَرَ وَأَسْنَى وَأَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ وَتَحَنَّنْتَ وَسَلَّمْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَصِفْوَتِكَ وَأَهْلِ الْكِرَامَةِ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ.

خدایا، درود بفرست بر محمد: بندهات، فرستادهات، امانداریات، برگزیدهات، یارت، بهترین آفریدهات، نگاهدار رازت، رساننده پیام‌هایت. [درودی که] برترین، بهترین، زیباترین، کامل‌ترین، پاک‌ترین، بالنده‌ترین، خوب‌ترین، پاکیزه‌ترین، بلندترین و بیشترین درودی باشد که فرستاده‌ای و برکت داده‌ای و مهربانی کرده‌ای و مهر ورزیده‌ای و سلام داده‌ای بر یکی از بندگان و پیامبران و فرستادگان و برگزیدگان و اهل بخشش از آفریدگانت.

^{۲۵} هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

^{۲۶} أَفْتَتِحُ: فعل مضارع من باب افتعال به معنای «می‌گشایم، آغاز می‌کنم» است.

الدرس الثاني

في آداب الصف

در آداب کلاس

﴿إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ العَلَقَ : ۳ و ۴

بخوان که پروردگارت گرامی‌ترین است، همو که با قلم یاد داد.

از معانی کان:

کان : بود

کان + مضارع = ماضی استمراری (می + ماضی)

كَانَ الطَّلَابُ يَسْتَمِعُونَ إِلَى كَلَامِ مُدَرِّسِ الْكِيمِيَاءِ،

دانش‌آموزان به سخن معلم شیمی گوش فرا می‌دادند،

وَ كَانَ بَيْنَهُمْ طَالِبٌ مُشَاغِبٌ قَلِيلُ الْأَدَبِ، يُؤْذِي الطَّلَابَ بِسُلُوكِهِ،

در میان آن‌ها دانش‌آموزی اخلاک‌گر و بی‌ادب بود که با رفتارش

دانش‌آموزان را اذیت می‌کرد.

يَلْتَفِتُ تَارَةً إِلَى الْوَرَاءِ وَيَزْحُ مَعَ الْآخَرِينَ؛

یک بار رویش را به عقب برمی‌گرداند و با دیگران مزاح می‌کرد؛

فَنَصَحَهُ الْمُعَلِّمُ وَقَالَ: (مَنْ لَا يَسْتَمِعُ إِلَى الدَّرْسِ جَيِّدًا يَرْسُبُ فِي الْإِمْتِحَانِ).

پس معلم او را نصیحت کرد و گفت: هر کس به درس خوب گوش فراندهد، در امتحان مردود می‌شود.

وَلَكِنَّ الطَّالِبَ اسْتَمَرَ فِي سُلُوكِهِ. وَلَى أَنْ دَانَشْ أَمُوزْ بَه رِفْتَارَشْ اِدَامَه دَاد.

فَكَرَّ مِهْرَانُ حَوْلَ هَذِهِ الْمُسْكِلَةِ، فَذَهَبَ إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

مهران درباره این مشکل اندیشید، و نزد معلم ادبیات فارسی رفت

و شَرَحَ لَهُ الْقَضِيَّةَ وَقَالَ: أَحِبُّ أَنْ أَكْتُبَ إِنِشَاءً تَحْتَ عُنْوَانِ «فِي آدَابِ الصَّفِّ»؛

و موضوع را برایش شرح داد و گفت: دوست دارم انشایی تحت عنوان «در آداب کلاس» بنویسم؛

و قَالَ لَهُ الْمُعَلِّمُ: عَلَيْكَ أَنْ تُطَالِعَ الْكُتُبَ التَّرْبَوِيَّةَ وَآدَابِ التَّعْلِيمِ وَالتَّعَلُّمِ.

و معلم به او گفت: تو باید کتاب‌های تربیتی و آداب آموزش و یادگیری را مطالعه کنی.

و هَذَا مَا كَتَبَهُ مِهْرَانُ حَوْلَ «آدَابِ الصَّفِّ».

و این، چیزی است که مهران پیرامون «آداب کلاس» نوشته است:

أَلْفٌ ٢٨ عَدَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ كُتِبَ فِي مَجَالَاتِ التَّرْبِيَةِ وَالتَّعْلِيمِ، يَرْتَبِطُ بَعْضُهَا بِالْمُعَلِّمِ، وَ الْآخَرُ بِالْمُتَعَلِّمِ؛

تعدادی (شماری) از دانشمندان در زمینه‌های آموزش و پرورش کتاب‌هایی نوشته‌اند، برخی از آن‌ها به یاد دهنده

(معلم) و برخی دیگر به یادگیرنده (دانش‌آموز) ارتباط دارد.

٢٧ استمر في: ادامه داد به، را پیگیری کرد

٢٨ معانی و کاربرهای «ألف» در کتاب درسی:

ألف الكتاب: کتاب را گردآوری و تألیف کرد./نوشت

ألف بينهم: میانشان دوستی برقرار ساخت./ألفت انداخت

ل: دارد

وَلِلطَّالِبِ آدَابٌ عَلَيْهِ أَنْ يَلْتَزِمَ بِهَا؛ أَهْمُهَا:

دانش‌آموز آدابی دارد که بر اوست (او باید) به آن پایبند باشد؛ مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱- أَنْ يَحْتَرِمَ الْآخَرِينَ.

اینکه به دیگران احترام بگذارد.

۲- أَنْ لَا يَعْصِيَ^{لای نفی} أَوْامِرَ الْمُعَلِّمِ.

اینکه از دستورات معلم سرپیچی نکند.

۳- اجْتِنَابُ عَنْ كَلَامٍ فِيهِ إِسَاءَةٌ لِلْأَدَبِ.

دوری کردن از سخنی که در آن بی‌ادبی است.

۴- أَنْ لَا يَتَهَرَّبَ مِنْ أَدَاءِ الْوُجُوبَاتِ الْمَدْرَسِيَّةِ.

اینکه از انجام تکالیف درسی فرار نکند (نگریزد).

۵- أَنْ لَا يُزْعِجَ^{۲۹} الْآخَرِينَ بِكَلَامِهِ وَ سُلُوكِهِ.

اینکه دیگران را با سخن و رفتار خود آزرده خاطر نکند.

۶- أَنْ لَا يَقْطَعَ كَلَامَ الْآخَرِينَ، وَلَا يَسْبِقَهُمُ بِالْكَلَامِ، وَ يَصْبِرَ حَتَّى يَفْرُغُوا مِنَ الْكَلَامِ.

اینکه سخن دیگران را قطع نکند، و در سخن از آنها پیشی نگیرد (یعنی وسط حرفشان نپرد)، و صبر کند تا از سخن فارغ شوند. (یعنی سخنشان تمام شود)

🔴 مَلَأَ + فعل ماضی : وقتی که، هنگامی که

لَمَّا سَمِعَ الطَّالِبُ الْمُشَاغِبُ إِنْشَاءَ مِهْرَانٍ، حَجَلَ وَ نَدِمَ عَلَى سُلُوكِهِ فِي الصَّفِّ.

وقتی که آن دانش‌آموز اخلاک‌ر انشای مهران را شنید، شرمند شد و از رفتارش در کلاس پشیمان شد.

قَالَ الشَّاعِرُ الْمِصْرِيُّ أَحْمَدُ شَوْقِي عَنْ الْمُعَلِّمِ:

شاعر مصری، احمد شوقی درباره معلم گفته است:

كَادَ الْمُعَلِّمُ أَنْ يَكُونَ رَسُولًا

يَبْنِي وَ يُنْشِئُ أَنْفُسًا وَ عُقُولًا

فَمَنْ^{۳۰} لِلْمُعَلِّمِ وَقْفُهُ التَّبَجُّيلاً

أَعْلِمْتَ أَشْرَفَ أَوْ أَجَلَّ مِنَ الَّذِي

چیزی نمانده بود (نزدیک بود) که معلم پیامبر شود^{۳۱}

جان‌ها و خرد‌ها را می‌سازد و پدید می‌آورد؟

برای معلم برخیز و احترامش را کامل به جا بیاور

آیا شناخته‌ای (سراغ داری) شریف‌تر یا گران‌قدرتر از کسی که

^{۲۹} «يُزْعِجُ» واژه جدید است و باید به رنگ آبی درآید.^{۳۰} قَامَ، يَقُومُ، قُمْ^{۳۱} ترجمه مولف کتاب: نزدیک است که معلم پیامبر باشد.

المعجم

تَبَجَّلَ : بزرگداشت تَهَرَّبَ : فرار کرد (مضارع: يَتَهَرَّبُ) خَجَلَ : شرمنده شد (مضارع: يَخْجَلُ) سَبَقَ : پیشی گرفت (مضارع: يَسْبِقُ) سُلُوكُ : رفتار عَصَى : سرپیچی کرد (مضارع: يَعْصِي) فَكَرَّ : اندیشید (مضارع: يُفَكِّرُ) قُمَّ : برخیز ← (قَامَ، يَقُومُ) كَادَ : نزدیک بود که (مضارع: يَكَادُ) مَجَالُ : زمینه مُشَاغِبُ : شلوغ کننده و اخلاک‌گر وَفَّى : کامل کرد (مضارع: يُوفِّي) «وَفَّهِ التَّبَجُّلُ: احترامش را کامل به جا بیاور.»	أَجَلَ : گران قدرتر إِزْتَبَطَ : ارتباط داشت (مضارع: يَزْتَبِطُ) ← واژه جدید درس است و باید معنای آن را بدانید أَذَى : اذیت کرد (مضارع: يُوْذِي) أَزْعَجَ : آزار داد (مضارع: يُزْعِجُ) إِزْعَاجُ : آزار رساندن إِسْتَمَعَ : گوش فرا داد (مضارع: يَسْتَمِعُ) إِلْتَزَمَ : پایبند شد (مضارع: يَلْتَزِمُ) إِلْتِفَاتُ : روی برگرداندن إِلْتَفَتَ : روی برگرداند (مضارع: يَلْتَفِتُ) أَلْفَ : نگاشت (مضارع: يُؤَلِّفُ) أَلَكْتُبُ التَّرْبِيَّةُ : کتاب‌های تربیتی أَنْشَأَ : ساخت (مضارع: يُنْشِئُ) تَارَةً : یک بار = مَرَّةٌ^{۳۲}
---	---

حول النص

اُكْتُبْ جَوَاباً قَصِيراً، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- إِلَى مَنْ ذَهَبَ مِهْرَانُ؟ إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ.
(مهران به سوی چه کسی رفت؟ نزد معلم ادبیات فارسی)
- ۲- مَتَى خَجَلَ الطَّالِبُ وَ نَدِمَ؟ لَمَّا سَمِعَ إِنْشَاءَ مِهْرَانِ.
(کی دانش‌آموز شرمنده و پشیمان شد؟ وقتی انشای مهران را شنید.)
- ۳- كَيْفَ يُؤْذِي الطَّالِبُ الْآخَرِينَ؟ بِسُلُوكِهِ،
(دانش‌آموز چگونه دیگران را اذیت می‌کند؟ آنها را با رفتارش اذیت می‌کند.)
- ۴- مَا هُوَ مَوْضُوعُ الْكُتُبِ الَّتِي قَرَأَهَا مِهْرَانُ؟ فِي مَجَالَاتِ التَّرْبِيَةِ وَ التَّعْلِيمِ
(موضوع کتاب‌هایی که مهران خواند چیست؟ در زمینه‌های تربیتی و آموزشی)
- ۵- فِي أَيِّ صَفٍّ حَدَّثَتْ هَذِهِ الْقِصَّةُ؟ فِي صَفِّ الْكِيمِيَاءِ
(این داستان در کدام کلاس اتفاق افتاد؟ در کلاس شیمی)

^{۳۲} تَارَةً بَعْدَ تَارَةٍ : گهگاه، گاه و بی‌گاه

تعلموا

أسلوب الشرط و أدواته

❖ مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، ما، إِنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد. فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.

این ادوات در معنای فعل و جواب شرط و گاهی در شکل ظاهر آنها تغییراتی را ایجاد می‌کند؛ مثال:

مَنْ يَفْكَرْ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَايَا^{۳۳}. هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

إِنْ تَحْتَرِمُوا الْآخِرِينَ، تَكْتَسِبُوا حُبَّهُمْ. اگر به دیگران احترام بگذارید، دوستی آنها را بدست می‌آورید.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

❖ گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^{۳۴} الطلاق: ۳
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.

❖ وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن فعل ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.

مَنْ فَكَرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطْوُهُ.

هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.

هرکس پیش از سخن گفتن اندیشید، خطایش کم شد.

❖ و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

❖ «مَنْ: هرکس» مثال:

مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيرًا، يَصِلْ إِلَى هَدَفِهِ.

هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.



❖ «ما: هرچه» مثال:

مَا تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْآخِرَةِ.

هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می‌کنی.



مَا فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتَهَا ذَخِيرَةً لِآخِرَتِكَ.

هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را اندوخته ای برای آخرت می‌یابی.

^{۳۳} معمولاً ادوات شرط «مَنْ»، «ما» و «إِنْ» در شکل ظاهری فعل شرط و جواب شرط (هنگامی که مضارع هستند)، تغییراتی را انجام می‌دهند. با

این تغییرات در پایه نهم در فعل نهی آشنا شده بودید. این کلمات، نشانه‌های انتهای فعل‌های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و نَفْعَلُ» را تغییر می‌دهند. ←

«...يَفْعَلُ، ...تَفْعَلُ، ...أَفْعَلُ و ...نَفْعَلُ» و حرف نون را در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلَانِ» حذف می‌کنند. این

حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «تَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

^{۳۴} يَتَوَكَّلْ: توکل کند (چون فعل شرط است به صورت مضارع التزامی ترجمه شده است).

^{۳۵} حَسْبُ: کافی



﴿إِنْ﴾ «اگر» مثال:

إِنْ تَزْرَعْ خَيْرًا، تَحْصُدْ سُورًا.

اگر نیکی بکاری، شادی درو می‌کنی.



إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَى النَّجَاحِ فِي حَيَاتِكَ.

اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می‌آوری.



﴿إِذَا﴾ «هرگاه، اگر» ؛ نیز معنای شرط دارد؛ مثال :

إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ.

هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می‌شوی.

کـ اختیر نفسک: تَرْجِمَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيَّنَ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَفَعَلَ الشَّرْطَ وَجَوَابَهُ.

۱- ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ الْبَقَرَة: ۱۱۰

﴿هرچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می‌یابید.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: مَا / فَعَلَ الشَّرْطِ: تَقَدَّمُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: تَجِدُوا

۲- ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحَمَّد: ۷

﴿اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِنْ / فَعَلَ الشَّرْطِ: تَنْصُرُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: يَنْصُرْ

۳- ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الْفُرْقَان: ۶۳

﴿و هرگاه نادانان ایشان را خطاب کنند، سخن آرام می‌گویند.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِذَا / فَعَلَ الشَّرْطِ: خَاطَبَ / جَوَابَ الشَّرْطِ: قَالُوا

۴- إِنْ تَزْرَعُوا الْعُدُونَ، تَحْصُدُوا الْخُسْرَانَ.

﴿اگر دشمنی بکارید، زیان درو می‌کنید.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِنْ / فَعَلَ الشَّرْطِ: تَزْرَعُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: تَحْصُدُوا

❖ ما يلي: آنچه می‌آید / ما تُقَدِّمُوا: هر چه را از پیش بفرستید / يُثَبِّتُ: استوار می‌سازد / خَاطَبَ: خطاب کرد / سَلَامًا: سخن آرام



اسلوب شرط

جواب شرط

(۱) ماضی

(۲) مضارعی که آخر آن تغییر یافته

(۳) مسبوق به فای جواب

فعل شرط

(۱) ماضی

(۲) مضارعی که آخر آن تغییر یافته

ادات شرط

إن من ما إذا

اگر جواب شرط با «ف» شروع شود، هیچ تغییری در اعراب فعل ایجاد نمی کند.

مواردی که «ف» بر سر جواب شرط می آید:

- جواب شرط، جمله اسمیه باشد.
- جواب شرط، فعل امر و یا نهی یا استفهام باشد.
- جواب شرط با اداتی مانند: «م، لن، ما» شروع شده باشد.
- جواب شرط با «س و سوف» همراه باشد.
- جواب شرط با «قد+ فعل ماضی» همراه باشد.

توجه :

- فعل شرط، فعل ماضی است یا مضارعی که بلافاصله بعد از ادات شرط می آید.
- جواب شرط بعد از حروفی مثل «و، ثم، لکن، بل، حتی، أن، کی، ل» می آید.
- «إن تنصروا الله ينصركم و يثبت أقدامكم.» این ادات شرط- تنصروا: فعل شرط- ينصر: جواب شرط است. **یثبت بعد از «و» آمده، معطوف است و جواب شرط نیست.**

چند نکته خارج از گود:

- اگر در جایی حرف از «من و ما» جزمه یا عامله زدند، منظور همان «من و ما» شرطیه است.
- **ما** شرطیه در جمله غالباً نقش «مفعول» را دارد.
﴿وَمَا تَقْدَمُوا لَأنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾
- **من** شرطیه در جمله نقش «مبتدا» را دارد و فعل آن هم همیشه غایب است.
﴿مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيرًا، يَصَلْ إِلَىٰ هَدَفِهِ﴾

التمارین

التمرین الأول: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَالْأَحَادِيثَ وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

(الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ)

۱- ﴿وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾^{۷۳} ^{فعل شرط} ^{جواب شرط}

و هرچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است. (الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ: خَيْرُهُ)

(اِسْمُ الْفَاعِلِ)

۲- مَنْ عَلَّمَ عِلْمًا، فَلَهُ أَجْرٌ^{۳۶} ^{فعل شرط} ^{جواب شرط} مَنْ عَمِلَ بِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ الْعَامِلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هر کس علمی به دیگری بیاموزد، پاداش کسی را دارد که به آن عمل کند، از پاداش عمل کننده کاسته نمی شود. (بدون اینکه از پاداش عمل کننده چیزی کاسته شود) / (اِسْمُ الْفَاعِلِ : الْعَامِلِ)

(الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ وَ مُفْرَدُهُ)

۳- النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا^{۳۷}. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ

مردم دشمن آنچه نمی دانند هستند. / (الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ وَ مُفْرَدُهُ: أَعْدَاءُ مَفْرَدُهُ "عَدُوٌّ")

(الْفَاعِلِ)

۴- إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ ^{فعل شرط} ^{جواب شرط}

هرگاه عقل تمام شود، سخن کم می شود. (الْفَاعِلُ: الْعَقْلُ / الْكَلَامُ)

(الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

۵- أَلْعَالَمُ حَيٌّ وَ إِنْ كَانَ مَيِّتًا^{۳۸}. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ

دانشمند هرچند مرده باشد، زنده است. / (الْمُبْتَدَأُ: الْعَالَمُ وَ الْخَبَرُ: حَيٌّ)

(اِسْمُ الْمَكَانِ وَ اِسْمُ الْفَاعِلِ)

۶- قُمْ^{۳۹} عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا^{۴۰}. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ

به خاطر پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانده باشی. / (اِسْمُ الْمَكَانِ: مَجْلِسُ وَ اِسْمُ الْفَاعِلِ: مُعَلِّمٌ)

التمرین الثاني: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَالْمَصَادِرَ التَّالِيَةَ.

الْمَاضِي	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمَصَدَرُ
قَدْ أَنْقَذَ: نجات داده است	يُنْقِذُ: نجات می دهد	أَنْقِذْ: نجات بده	إِنْقَاذٌ: نجات دادن
إِنْتَعَدَ: دور شد	لَا يَنْتَعِدُ: دور نمی شود	لَا تَنْتَعِدْ: دور نشو	إِنْتِعَادٌ: دور شدن
إِنْسَحَبَ: عقب نشینی کرد	سَيَنْسَحِبُ: عقب نشینی خواهد کرد	لَا تَنْسَحِبْ: عقب نشینی نکن	إِنْسِحَابٌ: عقب نشینی کردن
اسْتَحْدَمَ: به کار گرفت	يَسْتَحْدِمُ: به کار می گیرد	اسْتَخْدِمْ: به کار بگیر	اسْتِخْدَامٌ: به کار گرفتن
جَالَسَ: همنشینی کرد	يُجَالِسُ: همنشینی می کند	جَالِسْ: هم نشینی کن	مُجَالَسَةٌ: هم نشینی کردن
تَذَكَّرَ: به یاد آورد	يَتَذَكَّرُ: به یاد می آورد	لَا تَتَذَكَّرْ: به یاد نیاور	تَذَكُّرٌ: به یاد آوردن
تَعَايَشَ: همزیستی کرد	يَتَعَايَشُ: همزیستی می کند	تَعَايَشْ: همزیستی کن	تَعَايُشٌ: همزیستی کردن
قَدْ حَرَّمَ: حرام کرده است	يُحَرِّمُ: حرام می کند	لَا تُحَرِّمْ: حرام نکن	تَحْرِيمٌ: حرام کردن

^{۳۶} أَجْرٌ: پاداش، مزد

^{۳۷} جَهْلٌ: ندانست

^{۳۸} «وَ إِنْ» به معنای «هرچند، اگرچه» که بعد از آن فعل ماضی (لفظی یا معنایی) به کار می رود و واجب است خبرش حذف شود. (إِنْ: اداة شرط- كان: فعل شرط و جوابه محذوف) // خذوا الكلمة الطيبةَ مِمَّنْ قَالَهَا وَإِنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا: سخن طیب را از هرکه گفت بگیرد، اگرچه او خود بدان عمل نکند. / اَلْمَيِّتُ: مرده

^{۳۹} قُمْ: برخیز (قام: برخاست- يقوم: بر می خیزد- قیام: برخاستن) / قام ب: پرداخت، اقدام کرد به، انجام داد

^{۴۰} وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا: اگر چه فرمانده باشی (إِنْ: اداة شرط- كُنْتَ: فعل شرط و جوابه محذوف)

التَّمْرِينُ الثَّالِثُ: صَعِّ هَذِهِ الْجُمْلَ وَ التَّرَاكِيبَ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ.

هَؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ. هَٰذَا الْمُكَيَّفَانِ، تِلْكَ الْحِصَّةُ، أُولَٰئِكَ مُسْتَمِعُونَ، هَؤُلَاءِ جُنُودٌ، هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ.

مفرد مؤنث	مثنی مذکر	مثنی مؤنث	جمع مذکر سالم	جمع مؤنث سالم	جمع مکسر
تِلْكَ الْحِصَّةُ	هَٰذَا الْمُكَيَّفَانِ	هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ	أُولَٰئِكَ مُسْتَمِعُونَ.	هَؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ.	هَؤُلَاءِ جُنُودٌ.

✱ نکته: هرگاه بعد از اسم اشاره ، اسم دارای "ال" بیاید؛ آن اسم اشاره «مفرد» معنا می شود و به اسم دارای ال، مشاراً الیه گویند.

هرگاه بعد از اسم اشاره، اسم نکره بیاید؛ آن اسم اشاره «مبتدا» و اسم نکره نقش «خبر» و مرفوع را دارد.

اسم اشاره + ال = ترکیب است.	اسم اشاره + نکره = جمله است.
هَٰذَا الْمُكَيَّفَانِ، (این دو کولر)، تِلْكَ الْحِصَّةُ، (آن زنگ)، هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ، (این دو بلیط)،	هَؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ. (اینان موفق هستند). أُولَٰئِكَ مُسْتَمِعُونَ. (آنان گوش دهنده هستند). هَؤُلَاءِ جُنُودٌ. (اینان، سرباز هستند).

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: صَعِّ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. (= #)

وَدَّ / بَعَدَ / تَكَلَّمَ / اجْلَسَ / نِهَایَهَ / عَدَاوَهَ / احْتِرَامَ / اَحْيَاءَ / مَرَّةً / نَفَعَ / ذَنْبَ / هَرَبَ

إِثْمٌ = ذَنْبٌ	تَبَجُّيلٌ = احْتِرَامٌ	تَارَةً = مَرَّةً	حُبٌّ = وُدٌّ
قَرَّ = هَرَبٌ	أَمْوَاتٌ ≠ أَحْيَاءٌ	دَنَا ≠ بَعَدَ	قُمٌ ≠ اجْلَسَ
صَرَّ ≠ نَفَعَ	بِدَايَةٌ ≠ نِهَایَهَ	سَكَّتَ ≠ تَكَلَّمَ	صَدَاقَةٌ ≠ عَدَاوَةٌ

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: اكْمِلْ تَرْجَمَةَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَجَوَابَهُ.

۱- ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۹۷

و آنچه را از کار نیک ، خدا آن را می داند (از آن آگاه است).

انجام دهید / أَدَاةَ الشَّرْطِ : مَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَفْعَلُوا / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ: يَعْلَمُ

۲- ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۷

اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی

می کنید (کرده اید) / أَدَاةَ الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: أَحْسَنْتُمْ / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ: أَحْسَنْتُمْ

۳- ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ الْأَنْفَالُ: ۲۹

اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل

قرار می دهد / أَدَاةَ الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَتَّقُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: يَجْعَلُ

۴- إِذَا غَضِبْتَ، فَاسْكُتْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هرگاه ،

✎ خشمگین شدی، سکوت کن // أداة الشرط : إذا / فعل الشرط: غَضِبْتَ / جواب الشرط: اسْكُتْ

۵- مَنْ سَأَلَ فِي صَعْرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ

هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش

✎ پاسخ می دهد / أداة الشرط : مَنْ / فعل الشرط: سَأَلَ / جواب الشرط: أَجَابَ

الْتَّمِرِينَ السَّادِسُ: ضَعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

۱- هُوَ تَحْرِيكُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَمِينِ وَ إِلَى الْيَسَارِ. ② الْمُشَاغِبُ
همان حرکت دادن صورت به راست و چپ: روی برگرداندن

۲- هُوَ الَّذِي يُسَبِّبُ مَشَاكِلَ وَ يَضُرُّ النَّظْمَ. ○ التَّبْجِيلُ
کسی که مشکلات را سبب می شود و به نظم زیان می رساند: اخلاص گر (شلوغ کار)

۳- مَا يُعْطَى مُقَابِلَ عَمَلٍ عَامِلٍ أَوْ مُوظَّفٍ. ④ الْفُسُوقُ
آنچه در برابر کار کارگر یا کارمند داده می شود: پاداش

۴- تَرَكُ أَمْرَ اللَّهِ، وَ ارْتِكَابُ الْمَعَاصِي. ③ الْأَجْرُ
ترک فرمان خداوند و انجام گناهان: آلوده به گناه

۵- أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ. ① الْإِلْتِفَاتُ
کارهای انسان و اخلاقش: رفتار

۵- أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ. ⑤ الْأَسْلُوكُ
کارهای انسان و اخلاقش: رفتار

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

مَعَاصِي	أَخْلَاقُ	أَنْفُسُ	أَحْيَاءُ	أَمْوَاتُ
مَعْصِيَةٌ	خُلُقٌ	نَفْسٌ	حَيٌّ	مَيِّتٌ
جُنُودٌ	بِطَاقَتَانِ	نَاجِحَاتٌ	أَعْدَاءُ	طُلَّابٌ
جُنْدِيٌّ	بِطَاقَةٌ	نَاجِحَةٌ	عَدُوٌّ	طَالِبٌ
خَوَاصٌ	أَقْدَامٌ	فَسَاتِينِ	أَسْعَارٌ	ذُنُوبٌ
خَاصَّةٌ	قَدَمٌ	فُسْتَانٌ	سِعْرٌ	ذَنْبٌ
غُيُوبٌ	غُيُوبٌ	أَسْمَاءُ	سِرَاوِيلٌ	مَلَاعِبٌ
غَيْبٌ	عَيْبٌ	إِسْمٌ	سِرْوَالٌ	مَلْعَبٌ
إِخْوَانٌ	عِبَادٌ	بِهَائِمٌ	أَفَاضِلٌ	كِبَائِرٌ
أَخٌ	عَبْدٌ	بَهِيمَةٌ	أَفْضَلٌ	كَبِيرَةٌ
تَرَائِبٌ	جُمَلٌ	أَعْمَالٌ	مُسْتَمْعُونَ	مُكَيِّفَانِ
تَرْكِيْبٌ	جُمْلَةٌ	عَمَلٌ	مُسْتَمِعٌ	مُكَيِّفٌ

- جُنُودٌ (لشکریان، سپاهیان، سربازان) چند دسته سرباز) مفردش: جُنْدٌ (لشکر، سپاه، سربازان) یک دسته سرباز) مفرد «جُنْد» می شود: جُنْدِيٌّ (سرباز)
- اسم جنس اسمی که دارای معنای جمع است و از لفظ خود شکل مفرد نیز دارد؛ این مفرد با افزودن تاء و یاء نسبت به آخر بدست می آید. مانند: جُنْدٌ (جندِی) / عَرَبٌ (عربی) / تَفَّاحٌ (تفاحه)

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

إِنْجَحْتُ فِي كِتَابِ «مُنِيَّةِ الْمُرِيدِ» لِزَيْنِ الدِّينِ الْعَامِلِيِّ «الشَّهِيدِ الثَّانِي» عَنْ نَصِّ قَصِيرٍ حَوْلَ آدَابِ التَّعْلِيمِ وَ التَّعَلُّمِ.



منية المرید

کتاب منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، کتابی در حوزه اخلاق اسلامی می باشد که یکی از آثار زین الدین ابن علی العاملی معروف به شهید ثانی می باشد.

تقسیم ابواب و فصول کتاب منیه المرید:

مقدمه: پیرامون فضیلت علم و روایات وارده در آن می باشد.

باب اول: در آداب معلم و متعلم بحث شده است.

باب دوم: آداب مفتی و مستفتی و فتوی را بیان نموده است.

باب سوم: آداب و آفات و شروط مناظره را گوش زد می کند.

باب چهارم: روش کتابت را بیان نموده است.

خاتمه: در اقسام علوم شرعی و مراتب آن سخن گفته شده.

تتمه کتاب: شامل وصایای مولف به عموم طلاب است.

کتاب منیه المرید بارها توسط علما و بزرگان دین ترجمه، شرح و یا به صورت منظوم

در آمده که بهترین ترجمه فارسی آن به قلم جناب حجه الاسلام سید محمد باقر حجتی به رشته تحریر در آمده است.

بهترین ترجمه منظوم نیز، با نام (محاسن الاداب) توسط شیخ عبد الرحیم شوشتری به زبان عربی نوشته شده است.

و نیز بهترین شرح که بر این کتاب نوشته شده است کتاب (سراج المبتدئين فی علوم آل محمد المعصومین) می باشد که با قلم و بنان سید محمود ده سرخی تالیف شده است.

بازنویسی و خلاصه کتاب با عنوان، المراد من منیه المرید توسط جناب حجت الاسلام سید محمد رضا طباطبایی و ترجمه آن با نام آیین دانشوری نیز چندسالی است که منتشر- گردیده و جزو متون درسی طلاب شده است که می بایست در سال دوم طلبگی طلاب به مطالعه این کتاب بپردازند.

امید است که انشالله همه دانش آموزان عزیز با مطالعه این کتاب خود را به زیور اخلاق اسلامی در ضمن تعلیم علم، مزین کنند.

آداب تعلیم و تعلم در اسلام: ترجمه گزارش گونه کتاب منیه المرید فی آداب المفید و المستفید از شهید ثانی

مولف: سید محمد باقر حجتی | شهید ثانی

ناشر کتاب: دفتر نشر فرهنگ اسلامی /

قطع: رقعی / سال نشر: ۱۳۹۱ / تعداد صفحات: ۷۷۱

این کتاب حاوی موضوعات زیر می باشد:

زندگی نامه شهید ثانی

آغاز ترجمه کتاب منیه المرید در شرف و فضیلت علم و دانش و دانشمندان و دانشجویان از دیدگاههای مختلف

باب اول: آداب و وظائف معلم و شاگرد

نوع دوم: آداب و وظائف ویژه معلم

نوع سوم: آداب و وظائف ویژه شاگرد

باب دوم: آداب فتوی و مفتی و مستفتی

باب سوم: در مناظره و شرایط و آفات آن

باب چهارم: آداب و آئین نگارش و نگاهداری کتاب که ابزار علم و دانش است

خاتمه: درباره مطالب مهم و باارزش

مطلب دوم: درجات و مراتب اهمیت علوم دینی و مسائل مربوط به آن

مطلب سوم: ترتیب و تسلسل علوم دینی در رابطه بامحصل و دانشجو

تتمه کتاب: سفارش و اندرزهای شهید ثانی به دانشجویان

پیوست ترجمه کتاب منیه المرید در: آداب سکنی و اقامت در مدارس می باشد.

الدرس الثالث

عجائب الأشجار شگفتی‌های درختان

﴿ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ... ﴾ ۹۵ الأنعام:

بی گمان خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده بیرون می‌آورد و بیرون آورنده مرده از زنده است.

ظواهر الطبيعة تثبت حقيقة واحدة وهي قدرة الله، والآن نصف بعض هذه الظواهر:

پدیده های طبیعت یک حقیقت را ثابت می‌کنند و آن قدرت خداست، و اکنون (اینک) برخی از این پدیده‌ها را توصیف می‌کنیم:

الجملة بعد النكرة

الْعَنْبُ البرازيلي شجرة تختلف عن باقي أشجار العالم، تثبت في البرازيل، وتنمو أثمارها على جذعها، ومن أهم مواصفات هذه الشجرة أنها تعطي أثماراً طول السنة.

انگور برزیلی درختی است که با بقیه درختان جهان فرق دارد، در برزیل می‌روید، و میوه‌هایش روی تنه آن رشد می‌کند، و از مهم‌ترین ویژگی‌های این درخت این است که آن در طول سال میوه می‌دهد.

شجرة السكوايا شجرة من أطول أشجار العالم في كاليفورنيا، قد يبلغ ارتفاع بعضها أكثر من مئة متر وقد يبلغ قُطرها تسعة أمتار، ويزيد عمرها على ثلاثة آلاف وخمسمئة سنة تقريباً.

درخت سکویا درختی از بلندترین درختان جهان در کالیفرنیاست، گاهی بلندی برخی از آن‌ها به بیش از ۱۰۰ متر می‌رسد و گاهی قطر آن به ۹ متر می‌رسد، و عمرش تقریباً افزون بر (بیشتر از) ۳۵۰۰ سال می‌شود.

الجملة بعد النكرة

الجملة بعد النكرة

شجرة الخبز شجرة استوائية تنمو في جزر المحيط الهادي، تحمل أثماراً في نهاية أغصانها كالخبز. يأكل الناس لب هذه الأثمار. درخت نان درختی استوایی است که در جزایر اقیانوس آرام رشد می‌کند، و میوه‌هایی مانند نان در انتهای شاخه‌هایش حمل می‌کند. مردم مغز این میوه‌ها را می‌خورند.

شجرة البلوط هي من الأشجار المعمرة وقد تبلغ من العمر ألفي سنة. توجد غابات جميلة منها في محافظتي إيلام و لرستان. يذفن السنجاب بعض جوزات البلوط السليمة تحت التراب، وقد ينسى مكانها. وفي السنة القادمة تنمو تلك الجوزة وتصبح شجرة.

درخت بلوط از درختان کهنسال است و گاهی عمرش به دو هزار سال می‌رسد. جنگل‌های زیبایی از آن در استان ایلام و استان لرستان وجود دارد. سنجاب برخی دانه‌های سالم بلوط را زیر خاک دفن می‌کند و گاهی جایش را فراموش می‌کند و در سال آینده آن دانه بلوط می‌روید و درختی می‌شود.

قال الإمام الصادق عليه السلام: امام صادق فرموده است:

إِزْرَعُوا وَاغْرِسُوا... وَاللَّهُ مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحَلَّ وَ لَا أُطِيبَ ۴۳ مِنْهُ.

کشاورزی کنید و نهال بکارید، ... به خدا سوگند مردم کاری را حلال‌تر و پاک‌تر از آن انجام نداده‌اند.

۴۳ نون مثنی و جمع مذکر در حالت مضاف حذف می‌شود. مانند: أَلْفِي سَنَةٍ (أَلْفَيْنِ + سَنَةٍ) - مُحَافَظَتِي إِيْلَامَ وَ لُرِسْتَانَ (مُحَافَظَتَيْنِ + إِيْلَامَ وَ لُرِسْتَانَ)

۴۳ طَيِّب، مترادف آن جَيِّد و حَسَن و متضادش سَيِّء، کَرِهه است. نکته قاعده: أَحَلَّ و أُطِيبَ: اسم تفضیلند. «لا» در «لا أُطِيبَ»، لای زائد است که برای تاکید نفی آمده است.

المُعْجَم

مُعَمَّر : کهن سال مُوصَفَات : ویژگی ها نَبَت : روید (مضارع: يَنْبُتُ) نَصِيف : توصیف می کنیم نَوَى : هسته	جُزُر : جزیره ها «مفرد: جَزِيرَة» جَوْرَة : دانه گردو، بلوط و مانند آن فَالِق : شکافنده لُب : مغز میوه الْمُحِيطُ الْهَادِي : اقیانوس آرام	أَحَل : حلال تر، حلال ترین أَطْيَب : خوب تر، خوب ترین = أَحْسَن، أَفْضَل أَغْصَان، عُصُون : شاخه ها «مفرد: عُصْن» جِذَع : تنه «جمع: جُذوع»
--	--	--

حَوْلَ النَّصِّ

صَعَّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- تَوْجَدُ غَابَاتٌ جَمِيلَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْبَلُوطِ فِي مُحَافَظَتِي إِيْلَامَ وَ لُرِسْتَانِ.
جنگل های زیبایی از درختان بلوط در دو استان ایلام و لرستان یافت می شود (وجود دارد).

۲- قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِ أَشْجَارِ السُّكُويَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِثْرٍ.
گاهی بلندی بعضی درختان سکویا به بیشتر از صد متر می رسد.

۳- تَحْمِلُ شَجَرَةُ الْخُبْزِ أَثْمَارًا فِي نِهَائَةِ أَغْصَانِهَا كَالْخُبْزِ.
درخت نان در انتهای شاخه هایش میوه هایی مانند نان می دهد.

۴- تَنْمُو أَثْمَارُ الْعِنَبِ الْبِرَازِيلِيِّ عَلَى جِذَعِ شَجَرَتِهِ.
میوه های انگور برزیلی بر تنه درختش می روید.

هـ اِعْلَمُوا هـ

الْمَعْرِفَةُ وَ النِّكَرَةُ

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم نکره، نا شناخته است.
مهم ترین نشانه اسم معرفه داشتن "ال" است؛ مثال:

جاء مُدَرِّسٌ: معلمی آمد. / جاء المُدَرِّسُ: معلم آمد.
وَجَدْتُ قَلَمًا: قلمی را یافتم. / وَجَدْتُ الْقَلَمَ: قلم را یافتم.

معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال:

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا. / كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا.
اسب هایی را دیدم. / آن اسب ها کنار صاحبشان بودند.

کلمه أفراساً «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم نکره معمولاً تنوین (ً، ُ، ِ) دارد؛ مثال: رَجُلًا، رَجُلٍ وَ رَجُلٌ

در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می آید: مردی آمد. / یک مرد آمد. / یک مردی آمد.
معادل عربی هر سه جمله بالا می شود: جاء رَجُلٌ.

اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم علم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود؛ مانند: هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...
اسم علم، مانند عَبَّاس، كَاطِمٌ و حُسَيْنٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

نکته:

برازیلی: نکره - البرازیلی: معرفه به ال - البرازیل: معرفه علم (نام کشور)
معرفه به ال: الشیطان، القرآن (در کتب درسی)، الملائكة، الدنيا، الآخرة، البلوط، الإمام، السنجاب، الثفط، العنب
معرفه علم: الله، إبليس، علي، کنیه مثل ابوالقاسم، لقب مثل زین العابدین، دماوند، «مداد» در «شجرة مداد»، سیبویه، قابوس، ایلام، العراق، النجف، یاجوج و مأجوج

سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید. گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:
الْعِلْمُ كَنْزٌ. دانش گنج است. قَرِيقُنَا فَائِزٌ. تیم ما برنده است.
در دو مثال بالا كَنْزٌ و فَائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

خبری که صفت یا مضاف الیه نداشته باشد، معدودها، موصوف یاصفت - یکی از این دو- قیدهای حالت، بعضی از موارد
مثال: جدًا، جیدًا، أيضًا و ... ، هنگام ترجمه «ی» نکره نمی‌گیرند.

که اخبر نفسك: ترجم ما يلي^{۴۴} حسب قواعد المعرفة والنكرة.

الجملة بعد النكرة

۱- ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ^{۴۵} فِيهَا مِصْبَاحٌ^{۴۶} الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ^{۴۷} الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ^{۴۸}﴾
النور: ۳۵

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

۲- ﴿... أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ^{۴۹} ...﴾^{۱۶ و ۱۵}
رسولی به سوی فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

الجملة بعد النكرة

مبتدا

خبر

۳- ﴿عَالِمٌ يَنْتَفَعُ^{۵۰} بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفٍ عَابِدٍ^{۵۱}﴾. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
دانشمندی که از علم او بهره‌مند می‌شوند، از هزار عبادت‌کننده بهتر است.

^{۴۴} ما يلي: آنچه می‌آید

^{۴۵} الْمِشْكَاةُ : چراغدان

^{۴۶} الدُّرِّيُّ : درخشان

در گروه های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را اجرا کنید.

بر وزن «فَعَال»
مصدر دیگر باب «مُفَاعَلَة»
جواز 

(فِي الْمَلْعَبِ) ← اسم مکان

الْمُرَاسِلُ ← اسم فاعل	الْأَلْعَبُ ← اسم فاعل
أَهْنَيْتُكَ ^۳ بِفَوْزِ الْفَرِيقِ الْوَطَنِيِّ ^۴ . پیروزی تیم ملی را به شما تبریک می‌گویم.	شُكْرًا جَزِيلًا. بسیار سپاسگزارم.
مَا شُعُورُ اللَّاعِبِينَ بِهَذَا الْفَوْزِ؟ احساس بازیکنان از این برد چیست؟ (بازیکنان از این برد چه احساسی دارند)	نَحْنُ نَشْعُرُ بِالسُّرُورِ وَنَتَمَنَّى عَلَى كَأْسِ الْمُبَارَاةِ ^۵ . ما احساس شادمانی می‌کنیم و جام مسابقات را آرزو داریم.
وَمَا سِرُّ فَوْزِ الْفَرِيقِ فِي هَذِهِ الْمُبَارَاةِ ^۶ ؟ راز پیروزی تیم در این مسابقه چیست؟	نَحْنُ نَلْعَبُ بِكُلِّ حِمَاسٍ ^{۱۰} وَنَتَّاعُونَ خِلَالَ الْمُبَارَاةِ. ما با همه توان (با غیرت) بازی می‌کنیم و در طول مسابقه همدیگر را یاری می‌کنیم.
وَهَلْ عِنْدَكَ حَدِيثٌ آخَرُ؟ آیا سخن دیگری داری؟	نَشْكُرُ الْمُدْرَبَ ^{۱۱} وَ الْحَكَمَ ^{۱۲} وَ نُهْنِئُ الشَّعْبَ وَ نَطْلُبُ مِنْهُمْ الدُّعَاءَ لِلْفَوْزِ فِي الْمُبَارَاةِ الْقَادِمَةِ. از مربی و داور سپاسگزاری می‌کنیم و به مردم تبریک می‌گوییم و از آنها می‌خواهیم برای پیروزی در مسابقه پیش‌رو دعا کنند.

- ۱- مُرَاسِلٌ : خبرنگار ۲- لَاعِبٌ : بازیکن ۳- أَهْنَيْتُ : تبریک می‌گویم ۴- فَرِيقُ وَطَنِي : تیم ملی
۵- الْمُبَارَاةُ : مسابقات ۶- مُبَارَاةٌ : مسابقه ۱۰- حِمَاسٌ : شور و شوق، غیرت، هیجان ۱۱- مُدْرِبٌ : مربی
۱۲- حَكَمٌ : داور [مَلْعَبٌ : ورزشگاه/فَوْز: پیروزی/ شُعُور: احساس، حس (مصدر) /كَأْسُ: جام/قادم: آینده، در درس
آخر داریم: «أنا قادم» من دارم می‌آیم.]

التمارین

التمرین الأول: أئی کَلِمَةٍ مِنْ کَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِیْحَاتِ التَّالِیَةَ؟

- ۱- مِسَاحَةٌ مِنَ الْأَرْضِ، حَوْلَهَا الْمَاءُ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ.
منطقه‌ای از خشکی (زمین) که از هر طرف پیرامونش را آب گرفته است.
الجَزِیرَةُ
جزیره
- ۲- بَحْرٌ يُعَادِلُ ثُلُثَ الْأَرْضِ تَقْرِیبًا.
دریایی که تقریباً با یک سوم زمین برابر می‌شود.
الْمُحِيطُ الْهَادِئُ
اقیانوس آرام
- ۳- الَّذِي يُعْطِيهِ اللَّهُ عُمْرًا طَوِيلًا.
کسی که خدا به او عمر طولانی می‌دهد.
الْمُعَمَّرُ
کهنسال
- ۴- صِفَاتٌ أَحَدٌ أَوْ شَيْءٍ.
ویژگی‌های کسی یا چیزی.
الْمُوصَفَاتُ
ویژگی‌ها
- ۵- سَاقُ الشَّجَرِ.
ساقه درخت
جَذَعُ
تنه

التمرین الثاني: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- مَا مِنْ^{۴۷} مُسْلِمٍ يَزْرَعُ زَرْعًا أَوْ يَغْرِسُ غَرْسًا^{۴۸} فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ^{۴۹} إِلَّا كَانَتْ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ.

(الْجَارُ وَالْمَجْرُورَ، وَ اسْمَ الْفَاعِلِ)

هیچ مسلمانی نیست که زراعتی کشت کند یا نهالی بکارد پس پرنده‌ای یا انسانی یا چارپایی از آن بخورد مگر آن که برای او به خاطر آن، صدقه‌ای باشد. [مفهوم: مهربانی با موجودات صدقه محسوب می‌شود]

الْجَارُ وَالْمَجْرُورَ: مِنْ مُسْلِمٍ، مِنْهُ، لَهُ، بِهِ وَ اسْمَ الْفَاعِلِ: مُسْلِمٌ

۲- مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدَرًا مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ الْغَرْسِ. (الْفِعْلُ الْمَاضِي وَ الْمَفْعُولُ)

هیچ انسانی نیست که نهالی بکارد مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که آن نهال می‌دهد، برایش پاداش بنویسد.

الْفِعْلُ الْمَاضِي: كَتَبَ وَ الْمَفْعُولُ: غَرْسًا ، قَدَرًا

۳- سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّ الْمَالِ خَيْرٌ؟ قَالَ: زَرْعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ.

(الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ، وَ الْفَاعِلُ)

از پیامبر (ص) پرسیده شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بکارد. (یعنی خود شخص آن را بکارد)

الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ: سَأَلَ وَ الْفَاعِلُ: صَاحِبٌ

^{۴۷} مَا مِنْ: هیچ نیست [ما مِنْ = لای نفی جنس + اسم مفتوح (هیچ ... نیست)] ← هر دو نفی اشد

^{۴۸} غَرْسٌ: نهال

^{۴۹} بَهِيمَةٌ: چارپا - جمع: بهائم

الْتَّمَرِينُ الثَّالِثُ: أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ الثَّالِيَةِ حَسَبَ الصُّورِ.



فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ فِي مِصْرَ
این اهرام در کدام کشور واقع است؟ در مصر



بِمَ يَذْهَبُ الطُّلَابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ بِالْحَافِلَةِ.
دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس



لِمَنْ هَذَا التَّمِثَالُ؟ لِسَيَّوِيهِ.
این مجسمه از آن کیست؟ از سیویه



كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلَ فِي الشِّتَاءِ؟ بَارِدٌ.
هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



مَاذَا تُشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ أَشَاهِدُ جِسْرًا.
بالای رودخانه چه می‌بینی؟ پلی می‌بینم.



هَلْ تُشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ نَعَمْ. أَشَاهِدُ وَجْهًا.
آیا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره‌ای می‌بینم.

الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ:

أَلِف: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

☐ صدای عجیب را شنیدم.

۱- سَمِعْتُ صَوْتًا عَجِيبًا. ☒ صدای عجیبی را شنیدم.

☒ به روستا رسیدم.

۲- وَصَلْتُ إِلَى الْقَرْيَةِ. ☐ به روستایی رسیدم.

☐ نگاه به گذشته

۳- نَظَرْتُ إِلَى الْمَاضِي ☒ نگاهی به گذشته

☒ بندگانِ درستکار

۴- أَلْعِبَادُ الصَّالِحُونَ ☐ بندگانِ درستکار

☐ دستبندی کهنه

۵- أَلَسَّوَارُ الْعَتِيقُ ☒ دستبندِ کهنه

☒ تاریخ زرین

۶- أَلتَّارِيخُ الذَّهَبِيُّ ☐ تاریخی زرین

ب: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّكِرَةَ فِي مَا أُشِيرَ^{۵۱} إِلَيْهِ بِحَظٍّ.



معرف بالعلمية



معرف بالعلمية

سَجَلَتْ مُنْظَمَةُ الْيُونِسْكُو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التَّرَاثِ الْعَالَمِيِّ^{۵۲}

سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد.

قابوس : معرفه / التُّراث: معرفه



معرف بالعلمية



معرف بالعلمية

عِمَارَةُ خُسْرُو آبَادٍ فِي سَنَنْدَجٍ تَجْذِبُ سَيَّاحًا^{۵۳} مِنْ مُدُنِ إِيران. حَدِيقَةُ شَاهْزَادَه قُرْبَ كِرْمَانٍ جَنَّةٌ فِي الصَّحْرَاءِ.

عمارت خسروآباد در ساندج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی در بیابان است.

سَنَنْدَج: معرفه / سَيَّاحًا: نكرة / جَنَّةٌ: نكرة



مَعْبَدُ كُردْگِلَا^{۵۴} فِي مُحَافَظَةِ مازَنْدَرَانٍ أَحَدُ الْأَثَارِ الْقَدِيمَةِ.

تکیه کردگلا در استان مازندران یکی از آثار باستانی است.

معرف بالعلمية

مازندران: معرفه

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْفِعْلِ الْمَاضِي.

الْفِعْلُ الْمَاضِي	الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ	فِعْلُ الْأَمْرِ	الْمَصْدَرُ	إِسْمُ الْفَاعِلِ
وَأَفَّقَ : موافقت کرد	يُؤَافِقُ	وَأَفِقْ	تَوْفِيقٌ	مُؤَافِقٌ ✓
من باب مفاعلة	يُؤَفِّقُ	وَفِّقْ	مُؤَافَقَةٌ ✓	مُؤَفِّقٌ
تَقَرَّبَ : نزدیکی جست	يُقَرِّبُ	قَرِّبْ	تَقَرُّبٌ ✓	مُقَرِّبٌ
من باب تفعُّل	يَتَقَرَّبُ ✓	تَقَرَّبْ ✓	تَقَرُّبٌ	مُتَقَرِّبٌ ✓
تَعَارَفَ : شناخت	يَتَعَرَّفُ	تَعَارَفْ ✓	مُعَارَفَةٌ	مُتَعَارَفٌ ✓
من باب تفاعل	يَتَعَارَفُ ✓	إِعْرِفْ	تَعَارُفٌ ✓	مُعَرِّفٌ

^{۵۱} أُشِيرَ: اشاره شد (فعل مجهول است)

^{۵۲} قَائِمَةُ التَّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی

^{۵۳} سَيَّاحٌ: گردشگران، جمع تکسیر مفرد آن: سائح ← اسم فاعل / سَيَّاحٌ: گردشگر (شغل) اسم، مفرد مذکر، علی وزن «فَعَّال» ← اسم مبالغه

^{۵۴} تکیه کُرد گِلَا از آثار ملی ایران در شمال شهرستان جویبار

إِشْتَغَلَ : کار کرد	يَنْشَغِلُ	إِشْتَغَلَ	إِنْشَغَالَ	مُشْتَغِلٌ
من باب افتعال	يَشْتَغِلُ	إِنْشَغَلَ	إِشْتَغَالَ	مُنْشَغِلٌ
إِنْفَتَحَ : باز شد	يُفْتَتِحُ	إِنْفَتَحَ	إِسْتِفْتَاَحَ	مُنْفَتِّحٌ
من باب انفعال	يَنْفَتِحُ	تَفَتَّحَ	إِنْفَتَاَحَ	مُنْفَتِّحٌ
إِسْتَرْجَعَ : پس گرفت	يَسْتَرْجِعُ	إِسْتَرْجَعَ	إِزْتِجَاعَ	مُسْتَرْجِعٌ
من باب استفعال	يَرْتَجِعُ	رَاجِعٌ	إِسْتِزْجَاعٌ	مُرْجِعٌ
نَزَلَ : پایین آورد	يُنْزِلُ	إِنْزَلَ	نُزُولٌ	مُنْزِلٌ
من باب تفعیل	يَنْزِلُ	نَزَلَ	تَنْزِيلٌ	نازِلٌ
أَكْرَمَ : گرامی داشت	يُكْرِمُ	أَكْرَمَ	إِكْرَامٌ	أَكْرَمٌ
من باب إفعال	يُكْرِمُ	كَرَّمَ	تَكْرِيمٌ	مُكْرِمٌ

الْتَّمِرِينَ السَّادِسُ: ضَعِ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- قائمة • أَعْصَان • سِيَّاح ☒
- لیست/شاخه‌ها/گردشگران

۱- يُسَافِرُ كَثِيرٌ مِّنَ الْ..... إِلَى إِيرَانِ كُلِّ عَامٍ
هر سال بسیاری از گردشگران به ایران سفر می‌کنند.

- تَخْفِيفُ • مِفْتَاح • مِشْكَاهُ ☒
- تخفیف/کلید/چراغدان

۲- وَضَعْتُ الْمِصْبَاحَ فِي الْبَيْتِ.
چراغ را در چراغدان خانه گذاشتم.

- يَعْرِسُ • يَتَدَكَّرُ ☒ • يَنْبُتُ
- می‌کارد/به یاد می‌آورد/می‌روید

۳- جَدِّي لَا بَعْضَ ذِكْرِيَاتِهِ.
پدربزرگم بعضی خاطراتش را به یاد می‌آورد.

- مُبَارَاةُ ☒ • عَرَسٍ • بُدُورٍ
- مسابقه/کاشتن/دانه‌ها

۴- شَارَكَ زُمْلَاؤُنَا فِي عِلْمِيَّةٍ.
هم‌شاگردی‌هایمان در مسابقه علمی شرکت کردند.

- قَوْزٌ • مُدَرَّبٌ ☒ • ثَرَاثُ
- پیروزی/مربی/میراث

۵- بَدَأَ الْ..... بِتَعْلِيمِ الرِّيَاضِيِّينَ.
مربی آموزش ورزشکاران را شروع کرد.

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: اكْتُبْ جَمَعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

سَائِح: سِيَّاح (گردشگران)	أَثَر: آثار (اثرها، نشان‌ها)	تَارِيخ: تَوَارِيخ (تاریخ‌ها)	قَرْيَة: قُرَى (روستاها)
عَبْد: عِبَاد (بندگان)	دَوْلَة: دُول (کشورها)	بَهِيمَة: بَهَائِم (چارپایان)	مَلْعَب: مَلَاعِب (ورزشگاه‌ها)
رَسُول: رُسُل (پیامبران)	سِرْوَال: سَرَاوِيل (شلوارها)	عُصْن: أَغْصَان، غُصُون (شاخه‌ها)	شَجَر: أَشْجَار (درختان)
زَيْت: زُيُوت (روغن‌ها)	حَي: أَحْيَاء (زندگان)	قَبْر: قُبُور (گورستان‌ها)	

الْتَمَرِیْنُ الثَّامِنُ:

ألف: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ. (حَسَبَ الْمَعْنَى)

- ۱- بُدُورُ النَّبَاتِ ☐ جَوَازُ الْبُلُوطِ ☐ جِدَارُ الْعِمَارَةِ ☒ جُدُوعُ الْأَشْجَارِ ☐
دانه‌های گیاهان دانه‌های گردو دیوار عمارت تنه‌های درختان
- ۲- مَدِينَةٌ ☐ بَهِيمَةٌ ☒ قَرْيَةٌ ☐ مُحَافَظَةٌ ☐
شهر چارپا روستا استان
- ۳- شُرْطِيّ ☐ حَبَّاز ☐ حَدَّاد ☐ ذِكْرِيّ ☒
پلیس نانوا آهنگر خاطره، حافظه
- ۴- سِيَاجٌ ☒ آلَف ☐ مِثَال ☐ عَشْرَات ☐
پرچین هزاران صد‌ها ده‌ها

ب: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ. (حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ)

- ۱- مِثَال ☒ إِيْلَام ☐ سَنَدَج ☐ كِرْمَانْشَاه ☐
همه معرفه علم هستند به جز «مثال»
- ۲- أَلْسِيَاح ☐ شَارِعٌ ☒ أَلْسَاة ☐ أَلْمُنْظَمَةُ ☐
همه معرفه به ال هستند به جز «شارع»
- ۳- سَعِيدٌ ☐ سِنَجَابٌ ☒ مَحْمُودٌ ☐ صَادِقٌ ☐
همه معرفه علم هستند به جز «سنجاب»
- ۴- فَاطِمَةُ ☐ زَهْرَاء ☐ مَعْصُومَةُ ☐ إِمْرَأَةٌ ☒
همه معرفه علم هستند به جز «إمرأة»

نکته: الف و لامی که بر سر کلمه اضافه شود، معرفه به ال گویند؛
دقت کنید ← «الف» نه همزه ؛ «لام» هم باید زائد باشد (جزء حروف اصلی کلمه نباشد).
در معرفه به ال، حرف لام اهمیت خاص در شناخت آن دارد، چون الف گاهی نوشته نمی‌شود: (الناس = ل+ الناس)
«لام» در کلمات زیر جزء حروف اصلی کلمه است و نشانه معرفه بودن نیست:
ألف - أَلْمَاس - أَلْوَان - أَلْحَان - أَلْقَاب - أَلطاف - أَلوَاح - أَلْبَسَة - أَلْسَنَة - أَلْسُن

سیاج: پرچین [از متن درس حذف شده پس لغت جدید حساب می‌شود و باید معنایش را بدانید].^{۵۵}

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

إِنِحَتْ عَنْ نَصِّ حَوْلَ أَهْمِيَّةِ زِرَاعَةِ الْأَشْجَارِ.

أهمية الأشجار ١

مقدمة

كوكب الأرض هو كوكب الحياة الذي أودع الله فيه كل ما يحتاجه الإنسان والحيوان من مُتطلبات الحياة والبقاء، على الأرض يوجد الماء الذي يُشكّل أكثر من ثلثي مساحة الكرة الأرضية، كما يوجد الغلاف الغازي والغلاف الجوي الذي يمنح الأرض غطاءً جويًا تتوفّر فيه العناصر الجوية الغازية المناسبة للحياة على سطح الأرض. ومن المصادر الرئيسية للحياة على سطح الأرض وجود الغطاء النباتي الذي يُعطي التنوع الأخضر للأرض، ويكسب الحياة البشرية والحيوانية والطبيعية العديد من الفوائد والمزايا، والغطاء النباتي المتمثل بالأشجار والنباتات ستحدّث عنه في هذا المقال وبشكل أخصّ ما يتعلّق بالشجرة وأهميّتها في حياة الإنسان.

أهمية الأشجار في حياة الإنسان ١

تقوم الأشجار بتزويد الجوّ بعنصر الأكسجين الضروري للتنفّس والحياة و تقوم بتنقية الجوّ من غاز ثاني أكسيد الكربون. تقوم الأشجار بتلطيف الجوّ عن طريق التخفيف من درجات الحرارة، وإكساب الجوّ العام للمدينة الهدوء والاعتدال المناخي. الأشجار مصدر للزينة للبيوت والشوارع والحدائق العامة، وتقوم بمنح الناظرين إليها من الناس بهجة وسرور، لأنّ الجمال في اللون الأخضر. وفي الأشجار ذات الألوان الزاهية هو مصدر مُتعة للعين وللنفس. من خلال الأشجار نستطيع الحصول على العديد من المزايا والفوائد ومن أبرزها الحصول على العلاجات المستخلصة من الأشجار وأثمارها المتنوعة حيث أنّ هناك مزايا علاجية ودوائية يتم استخلاصها من جذوع الأشجار أو من زهر الثمار أو من ثمارها الناضجة. بعض الأشجار التي نزرعها في بيوتنا وفي طرقاتنا تمنح الروائح الزكية والطيبة كأشجار الورود، والزهور، والياسمين، ومن خلال الأشجار نستطيع استخلاص العطور المُختلفة من الورود، والأزهار أو من الأشجار أنفسها كأشجار الصندل مثلاً. من الأشجار يستفيد الإنسان من الخشب الذي هو قيمة صناعية لا يُستهان بها، فمن الخشب تُصنع الأدوات المنزلية والأثاث، والمطابخ، والمقاعد الخشبية، ومن الأخشاب نستطيع الحصول على الدفء عن طريق حرقها في المواقد الخشبية المُخصّصة لها. نستطيع من خلال الأشجار والخشب أن نصنع الورق الذي نكتب عليه وكذلك تعتمد صناعة الفلين التي تعتمد بشكل أساسي على الأشجار. للأشجار أهمية بالغة في تقديم الفوائد الغذائية، وذلك من خلال الأشجار المثمرة المتنوعة كأشجار التفاح، و البرتقال، و الخوخ، و ما لا يتسع المجال هنا لذكره ولكنها تُعدّ مصدرًا أساسيًا من مصادر التغذية والفوائد الطبيعية لحياة الإنسان. للأشجار فائدة تتمثل في حماية القشرة الأرضية من حدوث عوامل الانجراف في التربة الذي تُشكّل الأشجار أهمّ عوامل الحماية الطبيعية للغطاء الترابي من الزوال و بالتالي حمايتها من عوامل التصحّر. (سایت موضوع (3mawdoo)

التشجير ١

المساحات الخضراء صفة من صفات الجنان؛ فاللون الأخضر يرمّز إلى السّلام والخير والنعمة وهو يُضفي على النفس الشعور بالجمال وحبّ الطبيعة والراحة النفسية. فيلجأ من يعاني من ضغوطات الحياة ومن يريد الاستجمام إلى الطبيعة الخضراء؛ فالله سبحانه وتعالى عندما خلق الكون أوجد فيه مساحات خضراء بشكل طبيعي. وفي المقابل هناك مساحات قاحلة أو قليلة الأشجار؛ فجاء دور العقل البشري ليبتكر طرقاً لزيادة عدد الأشجار فظهر في علم الزراعة مصطلح التشجير.

أهمية التشجير ١

تتعدّد المناحي التي تظهر فيها أهمية عملية التشجير ونُضِيء عليها فيما يلي:
من خلال عملية التمثيل الضوئي يأخذ النبات ثاني أكسيد الكربون ويطلق غاز الأكسجين فيقلل التلوث في الهواء.
من خلال عملية النتج يطلق النبات بخار الماء الذي يعمل على تلطيف الجو وخفض درجة الحرارة صيفاً.
النبات بحاجة دوماً إلى أشعة الشمس لتكوين مادة الكلوروفيل، فيقلل من سطوع الشمس في المكان المتوافر فيه بكثرة، كما أنّه يعمل على الحد من الضوضاء و الازعاج بقدرته على امتصاص الصوت.
في المناطق الرملية الصحراوية يعمل النبات على تثبيت التربة ومنع زحف الرمال إلى مناطق أخرى، فيقلل من التصحّر وتعرية التربة.
النبات يقلّل من شدة الرياح العاتية و يعمل كمصدّ طبيعي لها؛ كما أنّه يزيد من خصوبة التربة بشكل طبيعي.
النبات والأشجار تُشعّر الناس بالسّعادة وتُقلّل من الاكتئاب والضغط النفسي.
بعض أنواع الأشجار المُعمّرة التي تزرع يكون لها صفة علاجية فتُصنع منها الأدوية مثل شجر الصفصاف.
تستعمل الأشجار كحواجز طبيعية بين المنازل أو الشوارع داخل المدن والقرى بدلاً من استخدام الحواجز الإسمنتية.
و لما للتشجير من أهمية كبيرة فقد ورد ذكر الشجر في القرآن الكريم ست و عشرين مرة؛ وقد نهى الرسول الكريم عن قطع الأشجار لما لها من فوائد جمة وحث على زراعة الشجر حتى ولو كان الوقت هو وقت قيام الساعة.

الدرس الرابع

آداب الکلام آداب سخن گفتن

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ الْأَحْزَاب: ۷۰

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید.

الجملة بعد النكرة

لِلکَلَامِ آدَابٌ يَجِبُ عَلَى الْمُتَكَلِّمِ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا وَ يَدْعُو الْمُخَاطَبِينَ بِكَلَامٍ جَمِيلٍ إِلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ أَنْ لَا يُجَادِلَهُمْ بِتَعَنُّتٍ،

سخن گفتن آدابی دارد که گوینده باید به آن عمل کند و مخاطبان را با سخنی زیبا به کار درست فرا بخواند و به قصد مچ‌گیری با آنان ستیز نکند،

﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ النُّحْل: ۱۲۵
با دانش و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان و با آنان با شیوه‌ای که نیکوتر است ستیز کن.

وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْقَائِلُ عَامِلًا بِمَا يَقُولُ، حَتَّى يُغَيِّرَ سُلُوكَهُمْ،
و گوینده باید به آنچه می‌گوید عمل کننده باشد، تا رفتارشان را تغییر دهد،

﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ الصَّف: ۲

چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

وَ يَجِبُ أَنْ يُسَلِّمَ قَبْلَ الْكَلَامِ
و باید پیش از سخن گفتن سلام کند

«السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ.» الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع)،

« سلام کردن پیش از سخن گفتن است.»

گما يَجِبُ أَنْ يَكُونَ كَلَامُهُ لَيِّنًا عَلَى قَدْرِ عُقُولِ الْمُسْتَمْعِينَ، لِكَيْ يُفْنِعَهُمْ وَ يَكْسِبَ مَوَدَّتَهُمْ،
همانطور که باید سخنش نرم و به اندازه خرد شنوندگان باشد، تا قانعشان کند و دوستی آنان را به دست آورد،

«كَلِمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.» رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ)، وَ «عَوْدُ لِسَانِكَ لَيِّنَ الْكَلَامِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع)

« با مردم به اندازه خردشان سخن بگو. » پیامبر خدا (ﷺ)، « و زبانت را به نرمی سخن عادت بده. » امام علی (ع)

لا + تَقْفُو = لا تَقْفُ (فعل نهی)

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ فِي مَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ، ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (الْإِسْرَاء: ۳۶)

و باید (بر اوست) که در چیزی که به آن دانشی (آگاهی) ندارد سخن نگوید^{۵۶}، ﴿و از چیزی که بدان آگاهی نداری پیروی مکن^{۵۷}﴾

^{۵۶} ترجمه روان: علی + ضمیر یا اسم + فعل منفی = نباید + فعل مضارع التزامی مثبت (عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ: او نباید سخن بگوید)

^{۵۷} ﴿و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن﴾ ترجمه فولادوند

وَعَلَيْهِ أَنْ لَا يَدْخُلَ فِي مَوْضِعٍ يُعْرَضُ^{جمله وصفیه} نَفْسُهُ لِلتُّهَمِ؛ «إِتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهَمِ» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
و بر اوست که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار دهد؛ «از جایگاه‌های تهمت بپرهیزید.»

الْمُتَكَلِّمُ يُعْرِفُ بِكَلَامِهِ. «تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ
گوینده با سخنش شناخته می‌شود. «سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش نهان است.»

فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ قُدْرَةُ الْكَلَامِ أَقْوَى مِنَ السَّلَاحِ. «رَبُّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ
بعضی وقت‌ها قدرت سخن از سلاح، قوی‌تر است. «چه بسا سخنی مانند شمشیر باشد.»

وَرَبُّ كَلَامٍ يَجْلِبُ^{حرف جر} لَكَ الْمَشَاكِلَ.^{معادل مضارع التزامی جمله وصفیه}
و چه بسا سخنی که برای تو مشکلات بیاورد.

«فَكَّرْتُ نَمْ تَكَلَّمُ تَسَلَّمُ مِنَ الزَّلَلِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ
«بیندیش سپس سخن بگو تا از لغزش در امان بمانی.»

يَحِبُّ عَلَى الْإِنْسَانِ الْاجْتِنَابُ عَنْ ذِكْرِ الْأَقْوَالِ الَّتِي فِيهَا اخْتِمَالُ الْكِذْبِ.
انسان باید از بیان سخنانی که در آن احتمال دروغ است دوری کند.

«لَا تُحَدِّثْ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ
«چیزی را نگو که از تکذیب کردنش می‌ترسی.»

طُوبَى لِمَنْ لَا يَخَافُ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ.^{کسی که}
خوشا به حال کسی که مردم از زبانش نمی‌ترسند.

«مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ^{هر کس - اداة شرط فعل شرط جواب شرط}
«هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

وَمِنْ آدَابِ الْكَلَامِ قَلَّتُهُ، «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ»^{۵۸} الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ
و از آداب سخن گفتن، کمی آن است، «بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.»



وَقَفَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْمَظْهَرِ^{۵۹}، أَمَامَ سُقْرَاطٍ مَرْدِي دَارِي ظَاهِرِي زِيَا رُوبَه‌رُوي سُقْرَاطِ اِيستاد
يَفْتَخِرُ^{جمله وصفیه} بِمَلَابِسِهِ وَ بِمَظْهَرِهِ،
سُقْرَاطُ بَه‌ اَو گُفْتُ: سَخْن بَگو تَا تُو رَا بِيِينِم.
فَقَالَ لَهُ سُقْرَاطُ: تَكَلَّمْ حَتَّى أَرَاكَ.

^{۵۸} مَا قَلَّ وَ دَلَّ: آنچه کم باشد و راهنمایی کند (سخنی کوتاه که منظور را کامل به شنونده برساند).

^{۵۹} وَقَفَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْمَظْهَرِ: رَجُلٌ: فاعل - جَمِيلٌ: صفت برای رَجُل - الْمَظْهَرُ: مضاف الیه

جَمِيلُ الْمَظْهَرِ: زیبا ← اضافه لفظی است؛ در این نوع اضافه در اصل مضاف عامل و مضاف الیه معمول است و هدف کسب تعریف نیست.
جَمِيلُ الْهَيْئَةِ: خوش تیپ

المعجم

أَدْعُ : فرا بخوان (دَعَا، يَدْعُو) أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ : که دخالت نکند (تَدَخَّلَ، يَتَدَخَّلُ) تُهَمِّمُ : تهمت‌ها «مفرد: تُهَمَّة» زَلْزَل : لغزش سَدِيد : درست و استوار طَوْبَى لَ : خوشا به حال	عَوَّدَ : عادت داد (مضارع: يُعَوِّدُ) قَلَّةٌ : کمی ≠ کثرة كَلَّمَ : سخن گفت = حَدَّثَ، تَكَلَّمَ (مضارع: يُكَلِّمُ) لَا تُحَدِّثُ : سخن نگو (حَدَّثَ، يُحَدِّثُ) لَا تَقْفُ : پیروی نکن (قَفَا، يَقْفُو)	لَكِي يُقْنِعَ : تا قانع کند (أَقْنَعَ، يُقْنِعُ) لَيْنٌ : نرم ≠ خَشِن لَيْنٌ : نرمی ≠ خُشُونَة مَخْبُوءٌ : پنهان = خَفِيَ يُعَرِّضُ : در معرض می‌گذارد (ماضی: عَرَضَ)
--	--	--

حواسمون به این دو فعل باشد:

وقف: ایستاد - مضارع: يَقِفُ - نهی للمخاطب: لَا تَقِفُ
قفا: پیروی کرد - مضارع: يَقْفُو - نهی للمخاطب: لَا تَقْفُ

حول النص

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✕

۱- الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِي مَا لَا يَعْلَمُ، يَقَعُ فِي خَطَأٍ. ☒
کسی که درباره آنچه نمی‌داند سخن می‌گوید، به خطا می‌افتد.

۲- مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ قَوِيٌّ. ☒
هرکس که مردم از زبانش بترسند پس او نیرومند است.

۳- عَلَيْنَا أَنْ لَا نَجْرَحَ الْآخَرِينَ بِلِسَانِنَا. ☒
ما نباید دیگران را با زبانتان برنجانیم. (نباید زخم زبان بزنیم)

۴- الَّذِي لَا يَتَكَلَّمُ لَا يُعْرِفُ شَأْنَهُ. ☒
کسی که سخن نمی‌گوید، ارزشش شناخته نمی‌شود.

۵- لَا نُحَدِّثُ مَا نَخَافُ تَكْذِيبَهُ. ☒
چیزی را نمی‌گوییم که از تکذیبش می‌ترسیم.

*از نکات ترجمه متن درس:

**علیه: او باید، بر اوست

وَعَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يُعَرِّضُ نَفْسَهُ لِلتُّهَمِ؛

و بر اوست که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار می‌دهد؛

او باید دخالت نکند

**يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ: انسان باید

و يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْقَائِلُ عَامِلًا مِمَّا يَقُولُ، حَتَّى يُعَيَّرَ سُلُوكُهُمْ،

و گوینده باید به آنچه می‌گوید عمل کند (عمل کننده باشد)، تا رفتارشان را تغییر دهد،

بیشتر بدانیم

حکمت و موعظه و مجادله

«الْحِكْمَةُ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»: اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد. «جَادِلُهُمْ»: با مردمان مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طریقه و شیوه‌ای که. واژه (الَّتِي) صفت موصوف محذوفی چون (الطَّرِيقَةُ، الْمُجَادِلَةُ) است. أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... شکی نیست در اینکه از آیه استفاده می‌شود که این سه قید، یعنی «حکمت» و «موعظه» و «مجادله»، همه مربوط به طرز سخن گفتن است، رسول گرامی مامور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هر چند که جدال به معنای اخصش دعوت به شمار نمی‌رود.⁶⁰

* معنای «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»

و اما معنی «حکمت» بطوری که در مفردات آمده به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و اما «موعظه» بطوری که از خلیل حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد،

و اما جدال بطوری که در مفردات آمده عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جوئی است. دقت در این معانی به دست می‌دهد که مراد از حکمت (و خدا دانایتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آنهم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند،

و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم، و قلبش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد. و جدال عبارت است از: دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند بکار برود، بدون اینکه خاصیت روشننگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم. بنا براین، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود.

مراد از موعظه حسنه و جدال احسن در آیه: «أَدْعُ السَّبِيلَ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» چیزی که هست خدای تعالی موعظه را به قید حسنه مقید ساخته و جدال را هم به قید التی هی احسن مقید نموده است، و این خود دلالت دارد بر اینکه بعضی از موعظه‌ها حسنه نیستند، و بعضی از جدالها حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند و گر نه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی‌کرد.⁶¹

امام صادق علیه السلام:

«مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ» (جامع السعادت، ج ۱، ص ۲۷۸)

کسی که مردم از زبانش بترسند، در آتش جهنم خواهد بود.

⁶⁰ ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۴

⁶¹ ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۵

تعلموا

الْجُمْلَةُ بَعْدَ النَّكْرَةِ = جمله وصفیه

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که درباره اسم نکره توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می شود؛ مثال:

الجمله بعد النكرة

شَاهِدْنَا سِنَجَابًا يَقْفِزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ.

سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می پرید.

الجمله بعد النكرة

رَأَيْتُ وَلَدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ.

پسری را دیدم که به سرعت راه می رفت.

الجمله بعد النكرة

عبارت (رَأَيْتُ وَلَدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «وَلَدًا»، فعل مضارع آمده است که درباره «وَلَدًا» توضیح می دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری^{۱۲} ترجمه می شود.

ماضی + اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

أَمَّا إِنْ فَعَلَ أَوَّلَ مَضَارِعَ بَاشَد، تَرْجَمُهُ فَعْلَ دَوْمَ چگونه خواهد بود؟ به مثال دَقَّتْ کنید.

الجمله بعد النكرة

أَفْتَشُّ عَنْ مُعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ.

دنبال فرهنگ لغتی می گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می کند)

الجمله بعد النكرة

أُشَاهِدُ طَالِبًا يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.

دانش آموزی را می بینم که تمرین های درس را در کلاس می نویسد.

مضارع + اسم نکره + مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری

ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید.

الجمله بعد النكرة

اشْتَرَيْتُ الْيَوْمَ كِتَابًا قَدْ رَأَيْتُهُ مِنْ قَبْلُ.

امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضی + اسم نکره + ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده

ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

^{۱۲} دقت کنید گفته شده «معمولاً»، چون سیاق جمله و قرائن جمله در ترجمه تاثیر دارد:

ما سألنا الأستاذ سوالاً صعباً لم نقرأه حتى الآن. از استاد سوال سختی که تا حالا نخوانده باشیم نپرسیدیم.

قرأتُ كتاباً يَضُمُّ معاجم الكتب الدراسية الجديدة أيضاً. کتابی که واژگان کتب درسی جدید را هم دربرمی گیرد (یا دربرمی گرفت)، خواندم.

که اِخْتَبَرْ نَفْسَكَ : تَرْجِمْ هَذِهِ الْعِبَارَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ.

فعل مضارع فعل مضارع منفی فعل مضارع منفی فعل مضارع منفی فعل مضارع منفی مجهول
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ^{۱۳} وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ^{۱۴} وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ^{۱۵} وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ^{۱۶} وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يَسْمَعُ^{۱۷} (مِنْ تَعْقِيَّاتِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)

خداوند! همانا من به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود (نشود) و از قلبی که فروتنی نمی‌کند (نکند) و علمی که سود نمی‌رساند (نرساند) و نمازی که بالا برده نمی‌شود (نشود) و دعایی که شنیده نمی‌شود (نشود).

که التمارین

الْتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: اِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي آيَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ أَحَادِيثِهِ بِكَلِمَاتٍ صَحِيحَةٍ.

عِلْمٌ ، النَّارِ ، عُقُولِهِمْ ، الْحَسَنَةِ ، أَحْسَنُ ، لِسَانِهِ ، تَفْعَلُونَ

۱- ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ ... وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ ...﴾ النحل: ۱۲۵
 با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان ... و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نمای.
 که الْحَسَنَةِ - أَحْسَنُ

۲- ﴿وَ لَا تَقُفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ ...﴾ الإسراء: ۳۶
 و از چیزی که بدان علمی نداری پیروی مکن.

که عِلْمٌ

۳- ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا ...﴾ الصَّف: ۲
 چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

که تَفْعَلُونَ

۴- «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ ...» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 «با مردم به اندازه خردهایشان (خردشان) سخن بگو.»

که عُقُولِهِمْ

۵- «تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ ...» الْإِمَامُ عَلِيٌّ ع
 «سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش نهان است.»

که لِسَانِهِ

۶- «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ ...» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 «هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

که النَّارِ



^{۱۳} لَا تَشْبَعُ: سیر نمی‌شود

^{۱۴} لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی‌کند

^{۱۵} لَا يَنْفَعُ: بالا برده نمی‌شود

التَّامِرِينَ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تَكَرَّهُ مُجَالَسَتُهُ **لَفُحْشِهِ**^{۶۶}. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ وَالْجَارَ وَالْمَجْرُورَ)
قطعا از بدترین بندگان خدا کسی است که به خاطر گفتار و کردار زشتش همنشینی با او ناپسند شمرده می‌شود.
الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ: تَكَرَّهُ / الْجَارَ وَالْمَجْرُورَ: مِنْ شَرِّ ، لَفُحْشِ

۲- أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِي مَالِهِ وَعَلَيْهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمَ التَّفْضِيلِ وَالْمُضَافِ إِلَيْهِ)
پرهیزکارترین مردم کسی است که حق را بگوید در آنچه که به سود او یا به زیان اوست.
اسْمَ التَّفْضِيلِ: أَتَقَى / الْمُضَافِ إِلَيْهِ: النَّاسِ

۳- أَلْعِلْمُ نَوْرٌ وَضِيَاءٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُبْتَدَأَ وَالْفَاعِلَ)
علم روشنایی و نوری است که خدا آن را در دل‌های دوستانش می‌اندازد.
الْمُبْتَدَأُ: أَلْعِلْمُ / الْفَاعِلُ: اللَّهُ

۴- قُلِ الْحَقُّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا^{۶۷}.
حق را بگو اگرچه تلخ باشد.
فِعْلُ الْأَمْرِ: قُلِ / الْمَفْعُولُ: الْحَقُّ

۵- لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ع (الْمُضَارِعَ الْمَنْفِيَّ وَ فِعْلَ النَّهْيِ)
آنچه نمی‌دانی نگو، البته هر آنچه [هم] می‌دانی نگو.
الْمُضَارِعَ الْمَنْفِيَّ: لَا تَعْلَمُ / فِعْلَ النَّهْيِ: لَا تَقُلْ

التَّامِرِينَ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ كَلِمَاتِ الْجَدْوَلِ، ثُمَّ اكْتُبْ رَمَزَهُ.

يُجَادِلُ / مِثَّتَانِ / تَعْلِيمُ / حَفَلَاتُ / أَقْلَامُ / إِمْرَأَةٌ / مُعَمَّرَةٌ / مَوَاقِفُ / تَلْمِيزُ / رَائِحَةٌ
حاسوب / أَبْنَاءُ / أَلْفَانِ / أَزْهَارُ / أَسَاوِرُ / إِعْصَارُ / تَبْجِيلُ / سَاحَاتُ / مَرَاوِلُ

↓ رمز

ل	ی	ج	ب	ت	(۱) گرامی داشتن : تَبْجِيلُ
ة	ر	م	ع	م	(۲) کهنسال : مُعَمَّرَةٌ
ل	د	ا	ج	ی	(۳) ستیز می‌کند : يُجَادِلُ
م	ی	ل	ع	ت	(۴) یاد دادن : تَعْلِيمُ
ف	ق	ا	و	م	(۵) ایستگاه‌ها : مَوَاقِفُ
ت	ا	ل	ف	ح	(۶) جشن‌ها : حَفَلَاتُ
ذ	ی	م	ل	ت	(۷) دانش‌آموز : تَلْمِيزُ
ة	أ	ر	م	ا	(۸) زن : إِمْرَأَةٌ

^{۶۶} فُحْشُ: گفتار و کردار زشت

^{۶۷} و إِنْ: اگرچه ، هرچند / مُرٌّ: تلخ

ر	ا	ء	ح	ة
أ	ل	ف	ا	ن
إ	ع	ص	ا	ر
م	ر	ا	س	ل
س	ا	ح	ا	ت
م	ئ	ة	ا	ن
أ	ف	ل	ا	م
ح	ا	س	و	ب
أ	س	ا	و	ر
أ	ب	ن	ا	ء
أ	ز	ه	ا	ر

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ». زیبایی انسان، شیوایی زبانش است.

الْتَّمَرِينَ الرَّابِعُ: عَيْنٌ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ.

الْقَشْرُ (پوست)	الْلُبُّ (مغز)	الْأَوَى (هسته)	السَّعْرُ (قیمت) ✓
الْيَدُ (دست)	الرَّأْسُ (سر)	الْقَدَمُ (پا)	السِّيَاحُ (پرچین) ✓
الْإِثْمُ (گناه)	الذَّنْبُ (گناه)	الْحَكَمُ (داور) ✓	الْخَطِيئَةُ (گناه)
الْتَّعَلَبُ (روباه)	الْكَلْبُ (سگ)	الْلَّيْنُ (نرم) ✓	الذَّنْبُ (گرگ)
الزُّيُوتُ (روغن‌ها) ✓	الْمُدْرَبُ (مربی)	الْعَامِلُ (کارگر)	الْمَوْظَفُ (کارمند)
السَّرْوَالُ (شلوار)	الْقَمِيصُ (پیراهن مردانه)	الْفُسْتَانُ (پیراهن زنانه)	السَّمَكُ (ماهی) ✓

الْتَّمَرِينَ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

موصوف الجملة بعد النكرة

(الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ وَ الْمَفْعُولَ)

۱- سَافَرْتُ إِلَى قَرْيَةٍ شَاهَدْتُ صَوْرَتَهَا أَيَّامَ صَغَرِي.

به روستایی سفر کردم که عکسش را در ایام کودکی‌ام دیده بودم.
الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ: قَرْيَةٍ / الْمَفْعُولَ: صَوْرَةَ

صفت از نوع اسم

موصوف الجملة بعد النكرة

(الْمَفْعُولَ وَ الْمُضَافَ إِلَيْهِ)

۲- عَصَفْتُ رِيَّاحٌ شَدِيدَةً خَرَبَتْ بَيْتًا جَنْبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ.

بادهای شدیدی وزید که خانه‌ای را کنار ساحل دریا ویران کرد.
الْمَفْعُولَ: بَيْتًا / الْمُضَافَ إِلَيْهِ: شَاطِئِ الْبَحْرِ

(الْمَفْعُولُ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

۳- وَجَدْتُ **بِرَنَامَجًا**^{موصوف} **يُسَاعِدُنِي**^{الجملة بعد النكرة} **عَلَى تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّةِ**^{مفعول}

برنامه ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کرد.
الْمَفْعُولُ*: بِرَنَامَجًا، «ی» بعد از نون وقایه ۱۰۰٪ مفعول است. / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: الْعَرَبِيَّةِ

(الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

۴- الْكِتَابُ **صَدِيقِي**^{موصوف} **يُنْقِذُكَ**^{الجملة بعد النكرة} **مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ**

کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.
الْمُبْتَدَأُ: الْكِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِيقِي

(الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ، وَ نُونُ الْوَقَايَةِ)

۵- **يُعْجِبُنِي**^{نون وقایه} **عِيدًا**^{موصوف} **يَفْرَحُ**^{الجملة بعد النكرة} **فِيهِ الْفُقَرَاءُ**^{مفعول}

از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.
الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: يُعْجِبُ "نـ" ی [يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ی (ضمیر در نقش مفعول)]
** يُعْجِبُنِي: خوشم می‌آید، يُعْجِبُكَ: خوشست می‌آید (از حوار «فی الملعب» حذف شده است؛ پس لازم است معنای این لغت جدید را بدانید).

الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْآيَةِ أَوْ الْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحُجُرَات: ۱۱

۲- عَوَّدُ لِسَانِكَ لِيْنَ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

۳- فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسْلَمَ مِنَ الزَّلَلِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

۵- تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)

نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)

توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)

نخواند هرکه او نیکو سرشت است (مهدی الهی قمشه ای)

زان است که عیب خویش نشناخته است (مثال و حکم دهخدا)

الف) تا مرد سخن نگفته باشد

ب) سخن کان از سر اندیشه ناید

ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی

د) خلاق را به القابی که زشت است

ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است

جواب:

۱- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحُجُرَات: ۱۱

د) خلاق را به القابی که زشت است

۲- عَوَّدُ لِسَانِكَ لِيْنَ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی

نخواند هرکه او نیکو سرشت است (مهدی الهی قمشه ای)

توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)

۳- فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسْلَمٌ مِنَ الزَّلَلِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

(ب) سخن کان از سر اندیشه ناید نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)

منتدا- اسم تفضیل خبر مقدم خبر مقدم جمله صلّه مبتدای مؤخر + مضاف الیه

۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

(ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است زان است که عیب خویش نشناخته است (امثال و حکم دهخدا)

فعل طلب (فعل امر) جواب طلب (برای همین اعراب فعل مضارع تغییر کرده است)

۵- تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

(الف) تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

رياح	زُيُوت	أَسَاوِر	ساحات	أُولِيَاء	مَوَاضِع
ريح: باد	زَيْت: روغن	سِوَار: دستبند	سَاحَة: میدان	وَلِيّ: دوست	مَوْضِع: جا
نُصُوص	تُهُم	آدَاب	مُخَاطَبِينَ	عُقُول	أَقْوَال
نَصّ: متن	تُهْمَة: اتهام	أَدَب: ادب	مُخَاطَب: هم سخن	عَقْل: خرد	قَوْل: سخن

الْتَّمِرِينَ الثَّامِنُ: صَغِ الْمُرَادِفَاتِ وَالْمُضَادَّاتِ فِي الْفَرَاغِ الْمُنَاسِبِ. (= ≠)

لَيِّن / شَاطِئ / جَزِيل / إِثْم / صَغَر / تَبَجِيل / ضِيَاء / مَخْبُوء / كَلَّمَ / تُرْفَع / سَدِيد / مَوْدَّة

كثير = جَزِيل	حَسَن ≠ لَيِّن	ذَنْب = إِثْم	سَاحِل = شَاطِئ
کشاووز	خالی شد ≠ پر شد	گناه	ساحل
تَكْرِيم = تَبَجِيل	كِبَر ≠ صَغَر	مَسْتَوِر = مَخْبُوء	سَكَّت ≠ كَلَّمَ
بزرگداشت	کهنسالی ≠ کودکی	پنهان	ساکت شد ≠ سخن گفت
حُب = مَوْدَّة	نور = ضِيَاء	صَحِيح = سَدِيد	تُنْزَلُ ≠ تُرْفَعُ
دوستی	روشنایی	درست و راست = درست و استوار	پایین آورده می شود ≠ بالا آورده می شود

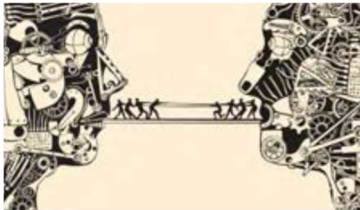
نکات جمله وصفیه

الجملة بعد النكرة = الجملة التي تصف اسم النكرة (جمله وصفیه)

- در جمله وصفیه، صفت یک فعل است که اسم نکره قبل خود را توصیف می کند (یا توضیح می دهد)
 - در ترجمه جمله وصفیه از حرف «که» استفاده می کنیم. حرف «که» رابط بین جمله پایه و جمله وصفیه است.
 - اصولاً هر چیزی که ارتباط بین اسم نکره و جمله وصفیه را قطع کند نباید داشته باشیم. (قطع کننده ممنوع)
- اگر جمله با یکی از حروف ربط [مانند: فَ، وَ، ثُمَّ، حَتَّى، أَنْ، إِنَّ، أَنْ، لَكِنْ، حَتَّى] یا کلمات [حینما، عندما، متى] شروع شود، نمی تواند جمله وصفیه باشد.

- ممکن است بین موصوف و جمله وصفیه فاصله بیفتد.
 موصوف جمله وصفیه
 وَلِلفیروزآبادی مَعْجَمٌ مَّشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ **يُضَمُّ** مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
 و فیروزآبادی لغت نامۀ مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در برمی گیرد. (شامل می شود)
- جمله وصفیه می تواند یک جمله اسمیه باشد.
 شاهدتُ رجلاً **قَلْبُهُ طَاهِرٌ**. مردی را که دلش پاک بود، دیدم.
- هر جمله ای که بلافاصله بعد از اسم نکره آمد، جمله وصفیه نیست:
 مثال: مَنْ يَرْحَمُ مُومِنًا يَرْحَمُهُ اللّهُ : هر کس به مومنی رحم کند، خدا به او رحم می کند.
 یرحم جمله وصفیه نیست؛ بلکه جواب شرط است.
- جمله وصفیه هم صفت محسوب می شود بنابراین اگر در سوالی خواسته شد تعداد صفت ها را پیدا کنیم، باید جمله های وصفیه را نیز بشماریم.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ



■ اِبْحَثْ عَنْ خَمْسِ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثٍ حَوْلَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

الجملة بعد النكرة

﴿... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ...﴾ الْآنْعَامُ: ١٢٢

نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود. (مکارم شیرازی)

الجملة بعد النكرة

﴿... إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى ...﴾ الْأَحْقَافُ: ٣٠

به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است.

الجملة بعد النكرة

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...﴾ الْأَنْبِيَاءُ: ٧٣

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند... (فولادوند)

١- ﴿.....﴾

٢- ﴿.....﴾

٣- ﴿.....﴾

٤-﴿.....﴾

٥-﴿.....﴾

📄 (للتَّامِرِينَ فِي الْمَنَازِلِ) اُكْتُبِ اسْمَ كُلِّ صَوْرَةٍ. [تمرین به عهده دانش آموز است]



۱- اَلتَّعَلَبُ ۲- اَلْفَرَسُ ۳- اَلذِّئْبُ ۴- اَلْكَلْبُ



۱- اَلْمِفْتَاحُ ۲- اَلسَّبُورَةُ ۳- اَلْمِشْكَاةُ ۴- اَلْمِيزَانُ



۱- اَلرُّمَّانُ ۲- اَلْعِنَبُ ۳- اَلتُّفَّاحُ ۴- اَلتَّمَرُ



۱- اَلزُّجَاجَةُ ۲- اَلْمِصْبَاحُ ۳- اَلْكُرَةُ ۴- اَلسَّوَارُ

الدرس الخامس



فعل مضارع منفی اسم فاعل اسم مبالغه

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾^{۶۹} الزمر: ۳

بی گمان خدا کسی را که که دروغگو و بسیار کافر است راهنمایی نمی کند.

الکذب

دروغ، دروغگویی

الْكَذِبُ مِفْتَاحُ لِكُلِّ شَرٍّ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

دروغ کلید هر بدی ای (پلیدی) است.

فعل نهی

الجملة بعد النكرة

جاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَقَالَ ﷺ: لَا تَكْذِبْ.^{۷۰}

مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: به من خوی (اخلاق) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند، پس [حضرت] فرمود: دروغ نگو.

فعل ماضی که به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود.

خبر- موصول

مبتدا- اسم تفضیل

و قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ، نَدَبَكَ إِلَى أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ بِحُسْنِ أَعْمَالِهِ. (غرر الحکم، ج ۳، ص ۴۳۴، ح ۵۰۲۲)

و امام علی (ع) فرموده است: بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی اش تو را به راستگویی دعوت کند و با نیکوکاری هایش (خوش رفتاری هایش، کارهای خوبش)، تو را به بهترین کارها فرا بخواند.

أبدا : همیشه

در جملات منفی ← أبدا: هرگز، هیچ وقت

فعل نهی

إِذَنْ فَكُنْ صَادِقًا مَعَ نَفْسِكَ وَ مَعَ الْآخَرِينَ فِي الْحَيَاةِ، وَ لَا تَهْرُبْ مِنَ الْوَاقِعِ أَبَدًا، در این صورت در زندگی با خودت و دیگران صادق باش، و هرگز از واقعیت فرار نکن،

مفعول

جواب شرط

فعل شرط

فَإِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تَوَاجِهْ مُشَاكِلَ وَ صُعُوبَاتٍ كَثِيرَةً، زیرا اگر از واقعیت فرار کنی، با مشکلات و سختی های زیادی روبرو خواهی شد،

و تُضْطَرُّ إِلَى الْكَذِبِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ،

و چندین بار ناگزیر (مجبور) به دروغ گفتن می شوی،

من باب تفعّل فاعل

و بَعْدَ ذَلِكَ يَتَّبِعُنْ كَذِبُكَ لِلْآخَرِينَ، فَتَفْشَلُ فِي حَيَاتِكَ.

و بعد از آن دروغت برای دیگران آشکار می شود، و در زندگی ات شکست می خوری.

الجملة بعد النكرة - فعل مضارع من باب تفعیل

و هَذِهِ قِصَّةٌ قَصِيرَةٌ تُبَيِّنُ لَكَ نَتِيجَةَ الْكَذِبِ:

و این داستانی کوتاه است که نتیجه دروغگویی را برایت آشکار می کند:

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

قَرَّرَ أَرْبَعَةُ طُلَّابٍ أَنْ يَغِيبُوا عَنِ الْإِمْتِحَانِ

چهار دانشجو قرار گذاشتند که از [جلسه] امتحان غیبت کنند،

^{۶۹} كَفَّارٌ: اسم، مفرد، مذکر، اسم مبالغه (وزن فَعَال) // كَفَّارٌ: اسم جمع تكسیر، مذکر، مفرد کافر بر وزن فاعِل، اسم فاعل^{۷۰} بحار الأنوار، ط- بیروت ج ۶۹، ص ۲۶۲، ح ۴۳

فَاتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا وَ قَالُوا لَهُ:

پس با استاد تماس تلفنی گرفتند و به او گفتند:

نداریم

أَحَدُ إِطَارَاتِ سَيَّارَتِنَا انْفَجَرَ، وَ لَيْسَ لَنَا إِطَارٌ احْتِيَاطِيٌّ،

یکی از تایرهای (چرخ‌های) خودرویمان ترکیده است، و چرخ یدکی (زاپاس) نداریم،

مضارع مجهول نائب فاعل جمله وصفیه

وَ لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً تَنْقُلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ،

و خودرویی وجود ندارد (یافت نمی‌شود) که ما را به دانشگاه ببرد،

وَ نَحْنُ الْآنَ فِي الطَّرِيقِ بَعِيدُونَ عَنِ الْجَامِعَةِ،

و ما اکنون در مسیر، دور از دانشگاه هستیم،

فعل مضارع منصوب معادل مستقبل منفی مفعول

وَ لَنْ نَسْتَطِيعَ الْحُضُورَ فِي الْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمُحَدَّدِ.

نخواهیم توانست که در وقت مشخص شده در امتحان حاضر شویم.

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

وَ أَفَقَّ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَّهَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ،

استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تاخیر (عقب) اندازد،

فَفَرِحَ الطُّلَّابُ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ حُطَّتْ لَهُمُ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَاحٌ.

و دانشجویان به همین خاطر خوشحال شدند؛ زیرا نقشه آن‌ها برای به تاخیر (عقب) انداختن امتحان موفق شد. (یعنی نقشه آن‌ها گرفت)

فِي الْأُسْبُوعِ التَّالِيِ فِي هَفْتَةٍ بَعْدَ

حَضَرُوا لِلْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمُحَدَّدِ،

در زمان مشخص شده برای امتحان حاضر شدند،

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

وَ طَلَّبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسُوا فِي قَاعَةِ الْإِمْتِحَانِ،

و استاد از آن‌ها خواست که در سالن امتحان بنشینند،

ثُمَّ وَزَعَ عَلَيْهِمْ أَوْرَاقَ الْإِمْتِحَانِ.

سپس برگه‌های امتحان را بر آن‌ها (میان آن‌ها) پخش کرد.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأُسْتَاذِ، تَعَجَّبُوا لِأَنَّهَا كَانَتْ هَكَذَا:

هنگامی که به سوال‌ها نگاه کردند، تعجب کردند زیرا آن (سوالات) این‌چنین (این گونه) بود:

۱- لِمَاذَا انْفَجَرَ الْإِطَارُ؟ چرا تایر ترکید؟

۲- أَيُّ إِطَارٍ مِنْ سَيَّارَتِكُمْ انْفَجَرَ؟ کدام تایر از خودرویتان ترکید؟

۳- فِي أَيِّ طَرِيقٍ وَقَعَ هَذَا الْحَادِثُ؟ در چه مسیری این حادثه اتفاق افتاد؟

۴- ما هُوَ تَرْتِيبُ جُلُوسِكُمْ فِي السَّيَّارَةِ؟ ترتیب نشستن شما در خودرو چطور بود؟

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

۵- كَيْفَ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَحِلُّوا مُشْكِلَتَكُمْ؟ چطور توانستید مشکلاتان را حل کنید؟

۶- كَمْ كَانَتِ السَّاعَةُ عِنْدَ انْفِجَارِ الْإِطَارِ؟ هنگام ترکیدن تایر ساعت چند بود؟

کان + مضارع = معادل ماضی استمراری

۷- مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسُوقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟ چه کسی از شما در آن وقت خودرو را می‌راند؟

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

۸- هَلْ تَضْمَنَ أَنْ يُجِيبَ أَصْدِقَاؤُكَ مِثْلَ إِجَابَتِكَ؟ آیا ضمانت می‌کنی که دوستانت مثل جواب تو، پاسخ دهند؟

خَجَلَ الطُّلَّابُ وَ نَدِمُوا وَ اعْتَذَرُوا مِنْ فِعْلِهِمْ،

دانشجویان شرمنده و پشیمان شدند و از کارشان پوزش خواستند،

فعل شرط جواب شرط - فعل مضارع منفی

نَصَحَهُمُ الْأُسْتَاذُ وَ قَالَ: مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحْ.

استاد آن‌ها را نصیحت کرد و گفت: هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود.

که + مضارع التزامی منفی

عَاهَدَ الطُّلَّابُ أَسْتَاذَهُمْ عَلَى أَنْ لَا يَكْذِبُوا،

دانشجویان به استادشان قول دادند که دروغ نگویند،

فید حالت الجملة بعد النكرة

وَ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا.

و با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

* نکات ترجمه:

مواردی که در ترجمه متن درس رعایت شده، به قرار زیر است.

▼ انواع فعل :

فعل ماضی، فعل مضارع، فعل امر، فعل نهی، فعل منفی مضارع، فعل منفی آینده، فعل مضارع التزامی

فعل ماضی: عَاهَدَ (پیمان بستند) / قَالُوا (گفتند) / تَعَلَّمْنَا (آموختیم)

فعل مضارع: تَضْمَنَ (ضمانت می‌کنی) / يَتَبَيَّنُ: مشخص می‌شود / يَبِينُ: مشخص می‌کند.

فعل امر: عَلَّمْنِي خُلُقًا (خُلق و خوبی به من یاد بده) / كُنْ صَادِقًا. (صادق باش)

فعل نهی: لَا تَهْرُبْ مِنَ الْوَقَعِ (از واقعیت فرار نکن)

فعل منفی مضارع: لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً (خودرویی وجود ندارد، یافت نمی‌شود) / أَنْ لَا يَكْذِبُوا (که دروغ نگویند)

فعل منفی آینده: لَنْ نَنْسَاهُ (آن را فراموش نخواهیم کرد) / لَنْ نَسْتَطِيعَ (نخواهیم توانست)

فعل م مضارع التزامی: فعل‌های شرط و م مضارع منصوب (با أَنْ كَى أَذْنِ حَتَّى) به صورت م مضارع التزامی ترجمه

می‌شود. أَنْ يُوجَلَ الْأَمْتِحَانُ (امتحان را به تاخیر اندازد) / أَنْ يَجْلِسَ (که بنشیند) / أَنْ يُجِيبَ (که پاسخ دهد) /

لِيُفَرِّقَهُمْ (برای آن‌که جدایشان کند)

▼ ادات شرط:

إِنْ و مَنْ و ما شرطیه + فعل شرط (به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود). + جواب شرط (به صورت مضارع اخباری ترجمه می شود).

إِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تُوَاجِهْ مَشَاكِلَ وَ صُعُوبَاتٍ كَثِيرَةً.
اگر از واقعیت فرار کنی ، با مشکلات و سختی های زیادی روبرو خواهی شد.
مَنْ يُسْجَلْ هَدَفًا يَذْهَبْ إِلَى النَّهَائِ.
هرکس گلی را ثبت کند به مرحله نهایی می رسد.
مَا تَقْدُمُوا لِأَنْفُسِكُمْ تَجِدُوهُ.
هر آنچه برای خودتان پیش بفرستید ، آن را می یابید.

▼ جمله وصفیه = جمله بعد از نکره:

تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا. (درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد).
و لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً تَنْقُلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ. (خودرویی که ما را به دانشگاه برساند ، وجود ندارد).

▼ انواع مَنْ:

۱- استفهامی

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسُوْقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟
در آن وقت از میان شما چه کسی خودرو را می راند؟

۲- شرطیه

مَنْ يَكْذِبْ لَا يَنْجَحْ.
هرکس دروغ بگوید موفق نمی شود.

۳- موصول

خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صَدَقِ الْمَقَالِ بِصَدَقِ مَقَالِهِ،
بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی اش تو را به راستگویی دعوت کند.
(دعا : فعل ماضی است ولی بعد از «مَنْ موصول» عموماً به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود).

▼ هر گاه "لَمَّا" بر سر فعل ماضی واقع شود، به معنی «وقتی، هنگامی که» است.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأُسْئَلَةِ، تَعَجَّبُوا:

هنگامی که به سوال ها نگاه کردند، تعجب کردند. (متعجب شدند)

▼ "لَمَّا" بر سر مضارع دو صورت دارد:

(۱) لَمَّا + مضارع مجزوم به کل سکون یا حذف نون یا حذف حرف (وای) از آخر فعل: معادل «ماضی نقلی منفی»
لَمَّا يَذْهَبْ: هنوز نرفته است = ما قد ذهب

(۲) به ندرت معنای «وقتی» می دهد: < در این صورت آخر فعل تغییر نمی کند.
«هذه سنة جميلة بأننا ننهض من مكاننا لَمَّا يدخل علينا ضيف جديد!»
این، یک سنت زیبا است که وقتی میهمانی جدید بر ما وارد می شود از جایمان برمی خیزیم!

▼ أَحَدٌ معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می کنیم.

أَحَدٌ = یکی ، یکتا ، کسی یا (هیچ کس در جملات منفی)
أَحَدُ إِطَارَاتِ سَيَّارَتِنَا أَنْفَجَرَ . یکی از تایرهای خودرویمان ترکید.
اللَّهُ أَحَدٌ . خداوند یکتا ست.
ما كَانَ أَحَدٌ حَاضِرًا. کسی حاضر نبود یا هیچ کس حاضر نبود.

▼ « کُلَّ » معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می‌کنیم.

● همه (کُلَّ + اسم جمع) / *کُلَّ (نکره): همه

کُلُّ الطُّلَابِ = همه دانشجویان ، کُلُّهُمْ = همه آنها
*﴿كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ نساء: ۷۸ : همه از جانب خداست. (فولوند، آیتی)

● همگی (اسم معرفه + کُلَّ + ضمیر)

جاء التلاميذ كُلُّهُمْ: دانش‌آموزان همگی آمدند.

● هر (کُلَّ + اسم مفرد نکره)

کُلُّ طَالِبٍ = هر دانشجویی ، کُلُّ وَاحِدٍ = هر یک

● هر یک از (کُلَّ + مِنْ)

طَلَبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي زَاوِيَةٍ مِنْ قَاعَةِ الْإِمْتِحَانِ.
استاد از آنها خواست که هر یک از آنها در گوشه‌ای از سالن امتحان بنشینند.

● از هر گونه (مِنْ + کُلَّ)

﴿... مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ...﴾ (رعد: ۳) از هر گونه ثمرات و بهره‌ها دو جفت قرار داد.

● هیچ (در جملات منفی)

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. بی‌گمان خداوند هیچ متکبر و فخرفروشی را دوست ندارد.

● بستگی به جمله دارد: همه یا هر

**کُلُّ مَنْ (= هر کسی) + فعل مفرد / کُلُّ مَنْ (= همه کسانی که) + فعل جمع

کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ: هر که روی زمین است دستخوش مرگ و فناست.

علینا أن نتواضع أمام أساتذتنا... وَكُلُّ مَنْ حَوْلَنَا. ما باید فروتنی کنیم در برابر استادانمان و هر که پیرامون ماست.

**کُلُّ ما: هر آنچه ، همه آنچه

لَا تَقُلْ كُلُّ مَا تَعْلَمُ : هر آنچه می‌دانی نگو یا همه آنچه را می‌دانی نگو.

**کُلُّما: هر بار، هر چه، هرگاه (نمونه آن در کتاب درسی نیست.)

**کُلَّ + قید زمان یا قید مکان به معنای «سراسر یا همه ، هر»

کُلَّ لَيْلٍ: هر شب / کُلَّ اللَّيْلِ: سراسر شب، همه شب - کُلَّ مَكَانٍ: هر جایی ، همه جا

كَانَ تِيَارَ الْكَهْرَبَاءِ انْقَطَعَ فِي كُلِّ اللَّيْلِ. جریان برق در سراسر شب قطع شده بود.

يَجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَأْخُذُوا بِالْعِلْمِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ: مسلمانان باید علم را از هر مکانی بگیرند.

**کُلُّ شَيْءٍ (هر چیزی، همه چیز)

كُلُّ شَيْءٍ جَيِّدٌ. همه چیز خوب است. / «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ: و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم..

▼ لنا : داریم/ لیس لنا: نداریم

لَيْسَ لَنَا إِطَارٌ احتیاطی : چرخ یدکی (زاپاس) نداریم.

▼ فعل غایب (در صورتی که فاعل را بعد از فعل، به شکل اسم ببینیم) اول جمله به شکل مفرد می‌آید و با توجه

به فاعل (مذکر یا مؤنث) استفاده می‌شود. (یادتون باشه یک فعل نمی‌تونه دو تا فاعل داشته باشه)

خَجَلَ الطُّلَابُ وَ نَدَمُوا وَ اعْتَدَرُوا مِنْ فَعْلِهِمْ.

قَرَّرَ أَرْبَعَةُ طُلَّابٍ أَنْ يَغْيَبُوا عَنِ الْإِمْتِحَانِ.

تَجْتَهِدُ الطَّالِبَاتُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهِنَّ وَ تُسَاعِدُنَ أُمَّهِنَّ.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَا تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا.

❁ المَعْجَم ❁

كُنْ : باش لَنْ : حرف نشانه آینده منفی مُحَدَّد : مشخص شده مَقَال : گفتار = قَوْل، کلام نَدَب : فرا خواند (مضارع : يَنْدُبُ) وَاجَه : روبه رو شد (مضارع : يُوَاكِهُ) وَزَع : پخش کرد (مضارع : يُوزَعُ)	صُعُوبَة : سختی ≠ سُهُولَة ضَمِنَ : ضمانت کرد (مضارع : يَضْمَنُ) عَاهَدَ : پیمان بست (مضارع : يُعَاهِدُ) عِدَّة : چند فَشِلَ : شکست خورد (مضارع : يَفْشِلُ) قَرَّرَ : قرار گذاشت (مضارع : يَقْرَرُ)	أَجَّلَ : به تأخیر انداخت (مضارع : يُؤَجِّلُ / مصدر : تَأْجِيلُ) = أَخَّرَ إِضْطَرَّ : ناگزیر کرد (مضارع : يَضْطَرُّ) تُضْطَرُّ : ناگزیر می‌شوی إِطَار : تایر، چارچوب إِطَارٌ اِحتِطَاطِيٌّ : چرخ یدکی تَبَيَّنَ : آشکار شد (مضارع : يَتَبَيَّنُ) خُطَّة : نقشه، برنامه «جمع: خُطَط» زَاوِيَّة : گوشه «جمع: زَوَايا» سَاقٍ : رانندگی کرد (مضارع : يَسوقُ)
---	--	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- هَلْ وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنَّ يُوجَّلَ الْإِمْتِحَانُ لِلطُّلَابِ لِمُدَّةِ أُسْبُوعَيْنِ؟
آیا استاد موافقت کرد که امتحان را برای مدت دو هفته به تأخیر اندازد؟
❌ لا، وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنَّ يُوجَّلَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ.
استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تأخیر (عقب) اندازد.

۲- مَاذَا قَالَ الرَّجُلُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَاءَ إِلَيْهِ؟
مرد به پیامبر خدا ﷺ چه گفت وقتی که نزد او آمد؟
❌ قَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.
گفت: به من خویی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند.

۳- مَا قَالَ الطُّلَابُ لِأُسْتَاذِهِمْ نَادِمِينَ؟
دانشجویان با پشیمانی به استادشان چه گفتند؟
❌ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا.
با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

۴- مَنْ قَالَ «مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحْ»؟ ❌ قَالَ الْأُسْتَاذُ ذَلِكَ الْمَقَالَ.
چه کسی گفت «هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود»؟ ❌ استاد آن سخن را گفت.

۵- كَيْفَ اتَّصَلَ الطُّلَابُ بِالْأُسْتَاذِ؟ ❌ اتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا.
چگونه دانشجویان با استاد تماس گرفتند؟ ❌ با استاد تماس تلفنی گرفتند.

۶- لِمَاذَا فَرَحَ الطُّلَابُ؟ ❌ لِأَنَّ خُطَّتَهُمْ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَحَتْ.
چرا دانشجویان خوشحال شدند؟ ❌ برای اینکه نقشه آن‌ها برای به تأخیر (عقب) انداختن امتحان موفق شد.

هـ اِعلموا هـ

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

ادوات ناصبه + مضارع منصوب

حروف «أَنْ» که «گِ، لِ، لَکِ، حَتَّى» تا، برای اینکه»^{۷۱} بر سر فعل مضارع می آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می کنند؛ فعل هایی که دارای این حروف اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می شوید	لَکِ تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُ: می روند	گِ يَذْهَبُ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَنَالُونَ: دست می یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

(به جز در ساخت هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)

که اخْتَرِ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱- ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۱۶
و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است،
(فولادوند)

۳- مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ^{۷۲} قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع) (أعلام الدين ۳۰۳:)

یکی از خوی های نادان اینکه پاسخ می دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می کند.

(یکی از خوی های نادان این است که قبل از شنیدن {مطلب} پاسخ می دهد و پیش از آن که {مقصود} گوینده را {بفهمد به مخالفت بر می خیزد و ندانسته حکم می کند}.)

۲- ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ^{۷۳} ...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۴

از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی... .

^{۷۱} این حروف که حروف ناصبه نام دارند در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می کنند. از همین رو نشانه انتهای فعل های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و تَفْعَلُ» را تغییر می دهند. ﴿... يَفْعَلُ، ... تَفْعَلُ، ... أَفْعَلُ و... تَفْعَلُ﴾

و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلَيْنِ» حذف می کنند.

البته این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی کنند.

^{۷۲} مُعَارَضَةُ: مخالفت

^{۷۳} رَزَقَ: روزی داد

^{۷۴} خُلَّةٌ: دوستی / بَيْعٌ: فروش، خرید و فروش، داد و ستد

در گروه های دو نفره شبیه گفت وگویی زیر را اجرا کنید.



(فی الصَّیْدَلِیَّةُ^۱)

الصَّیْدَلِیَّةُ داروخانه دار	الْحَاجُّ حاجی
وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ علیکم السلام فعل امر + نون وقایه + مفعول أَعْطِنِي^۲ الْوَرَقَةَ: برگه را به من بده: مِحْرَارٌ^۳، حُبُوبٌ مُسَكَّنَةٌ لِلْصُّدَاعِ، حُبُوبٌ مُهْدِّئَةٌ، دماسنج، قرص های تسکین سردرد، قرص های آرام بخش کَبْسُولٌ أَمْبِیْسِلِین، قُطْنٌ^۴ طَبِّی، مَرَهْمٌ^۵ لِحَسَّاسِیَّةِ الْجِلْدِ^۶ ... کپسول آمپی سیلین، پنبه طبّی، پماد ضد حساسیت پوست لَا بَأْسَ، وَلَكِنْ لَا أُعْطِیْكَ أَمْبِیْسِلِین. اشکالی ندارد، ولی آمپی سیلین بهت نمی دهم.	سَلَامٌ عَلَیْكُمْ سلام علیکم عَفْوًا، مَا عِنْدِي وَصَفَةٌ ببخشید نسخه ای ندارم وَأُرِيدُ هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ^۲ الْمَكْتُوبَةَ عَلَى الْوَرَقَةِ. و داروهای نوشته شده روی این برگه را می خواهم. فعل مضارع منفی + نون وقایه + مفعول
لَآنَ يَبِيعُهَا بِدُونِ وَصْفَةٍ غَيْرِ مَسْمُوحٍ. زیرا فروش آن بدون نسخه ممنوع است. (مجاز نیست) رَجَاءً، رَاجِعِ^۷ الطَّبِيبَ؛ لطفاً به پزشک مراجعه کن؛ الْشِّفَاءُ مِنَ اللَّهِ. بهبودی از خداست. (خدا شفا بده)	لِمَاذَا لَا تُعْطِنِي؟ چرا به من نمی دهی؟

۳- الْمِحْرَارُ: دماسنج

۲- الْأَدْوِيَةُ: داروها، مفرد: الدَّوَاءُ

۱- الصَّيْدَلِيَّةُ: داروخانه / الصَّيْدَلِيّ: داروخانه دار

۶- الْجِلْدُ: پوست ۷- رَاجِعْ: مراجعه کن (فعل أمر من باب مفاعلة)

۴- الْقُطْنُ: پنبه ۵- مَرَهْمُ: پماد

کھ التمارین

الْتَمَرِینُ الْأَوَّلُ: أَيُّ فِعْلٍ مِنْ أَفْعَالٍ مُعْجَمِ الدَّرْسِ يُنَاسِبُ التَّوْضِیْحَاتِ التَّالِیَةَ؟ ^{مفعول}

- ۱- شَاهَدَ وَجْهًا لَوَجْهٍ. رو در رو دید. کھ وَاجَهَ : رو به رو شد
- ۲- ظَهَرَ وَ صَارَ وَاضِحًا. آشکار و روشن شد. کھ تَبَيَّنَ : آشکار شد
- ۳- لَمْ يَنْجَحْ بَلْ خَسِرَ. موفق نشد بلکه زیان دید (ضرر کرد). کھ فَشَلَ : شکست خورد
- ۴- أَعْطَاهُ عَهْدًا وَ قَوْلًا بَأَن يَفْعَلَ شَيْئًا. به او قول داد که چیزی انجام بدهد. کھ عَاهَدَ : پیمان بست
- ۵- قَرَّرَ أَن يَفْعَلَ مَا قَصَدَهُ مَعَ التَّأْخِيرِ. قرار گذاشت که آنچه را قصد کرده، با تاخیر انجام دهد. کھ أَجَلَ = أَخَّرَ : به تاخیر انداخت

الْتَمَرِینُ الثَّانِی: تَرْجِمِ الْأَحَادِثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- لَا تَسْتَشِرْ ^{فعل نهی} ۷۵ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ ۷۶ عَلَیْكَ الْبَعِيدَ وَ یُبْعِدُ ۷۷ عَلَیْكَ الْقَرِيبَ . أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ۷۸
(الْكَلِمَاتِ الْمُتَضَادَّةِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ)

کھ با شخص دروغگو مشورت نکن، زیرا که او مانند سراب است، دور را بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دور می‌سازد.
(یعنی همواره در جهت مخالفت تو سیر می‌کند)
﴿ الْكَلِمَاتِ الْمُتَضَادَّةِ: يُقَرِّبُ ≠ يَبْعِدُ / الْبَعِيدَ ≠ الْقَرِيبَ / الصَّادِقُ ≠ الْكَاذِبُ
﴿ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ: الْكَذَّابُ (بر وزن الْفَعَال)

اسم موصول: آنچه

- ۳- يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصَدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِخْتِيَالِهِ ۷۹. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ۷۸
(اَلْفَاعِلِ)
کھ راستگو با راستگویی خود می‌رسد به آنچه که دروغگو با فریبکاری اش به آن نمی‌رسد.
﴿ اَلْفَاعِلِ: الصَّادِقُ / الْكَاذِبُ نкте: فاعل: اسم مرفوع بعد از فعل است و کننده کار.

در نقش مفعول مضارع منفی

فعل نهی مخاطب = معادل امر منفی اسم موصول: آنچه

- ۴- لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ۷۸
کھ هر آنچه را که شنیدی (اش) به مردم بازگو نکن. (هر چه را که شنیده ای با مردم در میان مگذار.)
﴿ فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تُحَدِّثُ
نкте: لا بر سر مضارع وارد شده و آخر فعل را تغییر داده (ساکن کرده است) ولی بخاطر رفع التقای ساکنین کسره گرفته است.

۷۵ لَا تَسْتَشِرْ: با ... مشورت نکن - لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ: کسره در آخر فعل برای رفع التقای ساکنین و سهولت تلفظ است.

۷۶ يُقَرِّبُ: نزدیک می‌سازد

۷۷ يَبْعِدُ: دور می‌سازد

۷۸ قَالَ الْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): «لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَقْرُبُ إِلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَ يَبْعِدُ عَنْكَ الْقَرِيبَ»

۷۹ الْإِخْتِيَالُ: فریبکاری

يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصَدْقِهِ مَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِخْتِيَالِهِ. راستگو، با راستگویی خود به همان می‌رسد که دروغگو با حيله گری خود (سایت شهید آوینی)

الْتَمَرِينُ الثَّالِثُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الَّتِي لَا تُنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْأُخْرَى مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

- | | | | |
|--|---|--|---|
| ۱- مَقَالَ (کلام) ☐ | کَلَام (گفتار) ☐ | قَوْل (سخن) ☐ | إِطَار (تایر) ☒ |
| ۲- کَلَم (سخن گفت) ☐ | حَدَّث (سخن گفت) ☐ | كَمَل (کامل کرد) ☒ | تَكَلَّمَ (صحبت کرد) ☐ |
| ۳- جُذُوع (تنه‌ها) ☐ | تَأْخِيل (به تاخیر انداختن) ☒ | أَثْمَار (میوه‌ها) ☐ | أَغْصَان (شاخه‌ها) ☐ |
| ۴- يَغْرِسُ (می‌کارد) ☐ | يَنْبُتُ (می‌روید) ☐ | يَزْرَعُ (می‌کارد) ☐ | يَنْدُبُ (فرا می‌خواند) ☒ |
| ۵- أَحْمَر (سرخ) ☐ | أَسْوَد (سیاه) ☐ | أَخْضَر (سبز) ☐ | أَكْرَم (گرامی‌تر) ☒ |

۹ وزن أَفْعَل به معنی رنگ، اسم تفضیل نیست.

۹ تَكَلَّمَ: سخن گفتن، حرف زدن، صحبت کردن

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

تا + معادل مضارع التزامی

(فِعْلُ الْأَمْرِ)

۱- ﴿... فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا...﴾ الْأَعْرَافُ: ۸۷

صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. (حکم کند)

فِعْلُ الْأَمْرِ : اصْبِرُوا

که + معادل مضارع اخباری

(الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

۲- ﴿... يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ...﴾ الْفَتْح: ۱۵

می‌خواهند که کلام خداوند را عوض کنند.

الْمُضَافُ إِلَيْهِ : اللَّهُ

تا + معادل مضارع التزامی

معادل مضارع اخباری

۳- ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾ الْأَحْزَاب: ۴۳ (الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ)

او کسی است که خود و فرشتگانش بر شما درود می‌فرستند تا [خداوند] شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد.

الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ: عَلَيْكُمْ، مِنَ الظُّلُمَاتِ، إِلَى النُّورِ

لکي + لای نفی + معادل مضارع التزامی

(الْفِعْلُ الْمَاضِي)

۴- ﴿... لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ^{۸۲}...﴾ آل عمران: ۱۵۳

تا بر آنچه که از دست داده‌اید، اندوهگین نشوید.

الْفِعْلُ الْمَاضِي : فَاتَ

معادل مستقبل منفی تا + معادل مضارع التزامی معادل مضارع اخباری

(الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ)

۵- ﴿لَنْ تَنَالُوا^{۸۳} الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا^{۸۴} مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾ آل عمران: ۹۳

به نیکوکاری دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید.

الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ : لَنْ تَنَالُوا ، حَتَّى تُنْفِقُوا ، تُحِبُّونَ

^{۸۰} يُصَلِّي: درود می‌فرستد

^{۸۱} لِكَيْلَا: لکي+لای نفی

^{۸۲} فَاتَ: از دست رفت ؛ ما به معنی آنچه اسم موصول است.

^{۸۳} لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت / (نال = حصل علی) ≠ فقد : بدست آورد ≠ از دست داد

الْتَمَرِینُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْجَمَلَ التَّالِیَةَ.

- ۱- اِجْلِسْ عَلَى الْكُرْسِيِّ :  بر روی صندلی بنشین.
- ۲- تَجْلِسُ مَعَ زَمِيلِكَ :  با همکلاسیات می‌نشین.
- ۳- اصْبِرْ لِكَيْ يَجْلِسَ :  صبر کن تا بنشیند.
- ۴- جَالِسٌ خَيْرٌ النَّاسِ :  با بهترین مردم همنشینی کن.
- ۵- لَا تَجْلِسُوا هُنَاكَ :  آنجا ننشینید.
- ۶- لَنْ يَجْلِسَ هُنَا :  اینجا نخواهند نشست.
- ۷- أُرِيدُ أَنْ أَجْلِسَ :  می‌خواهم که بنشینم.
- ۸- رَجَعْنَا لِنَجْلِسَ :  بازگشتیم تا بنشینیم.

الْتَمَرِینُ السَّادِسُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ الْجُمُوعِ التَّالِیَةِ.

أَدْوِیَّة	حُطَط	أَفَاضِل	أَحْیَاء	صُعُوبَات
...دواء: دارو...	...خُطَّة: نقشه...	...أَفْضَل: برتر...	...حَیّ: زنده...	...صُعُوبَة: سختی...
أَصْدِقَاء	أَسَاتِذَة	عُیُوب	إِخْوَان	أَعْمَال
...صَدِیق: دوست	...أُسْتَاذ: استاد...	...عَیْب: کمبود...	...أَخ: برادر...	...عَمَل: کار...
أَسْئَلَة	أَسَابِيع	إِجَابَات	طُلَّاب	أَخْلَاق
...سؤال: پرسش...	...أُسْبُوع: هفته...	...إِجَابَة: پاسخ دادن	...طَالِب: دانشجو...	...خُلُق: خوی...

 خُطُوط: خط

الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ

■ اِنْبَحْثْ عَنْ قِصَّةٍ قَصِيرَةٍ أَوْ أَحَادِيثَ حَوْلَ قُبْحِ الْكِذْبِ وَ عَاقِبَتِهِ السَّيِّئَةِ.



الدرس السادس

آته ماري شيمِل

تَعْلَمُ كُلُّ لُغَةٍ فُتْحَةً إِلَى عَالَمٍ جَدِيدٍ.

یادگیری هر زبانی، دریچه‌ای به سوی جهانی نوین است.

تَعَدُّ الدُّكْتُورَةُ «آته ماري شيمِل» مِنَ أَشْهَرِ^{۸۴} الْمُسْتَشْرِقِينَ.

دکتور آته ماری شیمِل از مشهورترین خاورشناسان به شمار می‌آید. (شمرده می‌شود)

وُلِدَتْ^{۸۵} فِي «أَلْمَانِيَا» وَ كَانَتْ مُنْذُ طُفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَزْتَبِطُ بِالشَّرْقِ وَ هِيَ مُعْجَبَةٌ بِإِيرَانَ. در آلمان متولد شد. و از زمان کودکی‌اش تشنه (مشتاق) هر چیزی بود که به خاور مربوط می‌شد و شیفته ایران بود.

كَانَ عُمُرُهَا خَمْسَةَ عَشَرَ عَامًا حِينَ بَدَأَتْ بِدِرَاسَةِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

وقتی که شروع کرد به تحصیل زبان عربی، ۱۵ ساله بود. (عمر او پانزده سال بود)

حَصَلَتْ عَلَى شَهَادَةِ الدُّكْتُورَاةِ فِي الْفَلَسَفَةِ وَ الدِّرَاسَاتِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ هِيَ فِي التَّاسِعَةِ عَشْرَةِ مِنْ عُمُرِهَا؛
مدرک دکترای فلسفه و مطالعات اسلامی را در حالی که ۱۹ ساله بود، به دست آورد؛

تَعَلَّمَتِ اللُّغَةَ التُّرْكِيَّةَ وَ أَصْبَحَتْ مُدْرِسَةً فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ.

زبان ترکی را آموخت و مدرّس دانشگاه آنکارا شد.

كَانَتْ شِيمِلُ تَدْعُو الْعَالَمَ الْعَرَبِيَّ الْمَسِيحِيَّ لِفَهْمِ حَقَائِقِ الدِّينِ الْإِسْلَامِيِّ وَ الْإِطْلَاعِ عَلَيْهِ.
شیمِل دنیای مسیحی غرب را به فهم حقایق دین اسلامی و آگاهی نسبت به آن دعوت می‌کرد.

وَ هَذَا الْعَمَلُ رَفَعَ شَأْنَهَا فِي جَامِعَاتِ الدُّوَلِ الْإِسْلَامِيَّةِ، فَحَصَلَتْ عَلَى دُكْتُورَاةٍ فَخْرِيَّةٍ مِنْ جَامِعَاتِ السُّنْدِ وَ إِسْلَامْ أَبَاد وَ بِيشَاوَر وَ قُونِيَّة وَ طَهْرَانَ.

و این کار جایگاه و مقامش را در دانشگاه‌های کشورهای اسلامی بالا بُرد، پس دکترای افتخاری از دانشگاه‌های سند، اسلام آباد، پیشاور، قونیه و تهران به دست آورد.

إِنَّهَا تَعَلَّمَتْ لُغَاتٍ كَثِيرَةً مِنْهَا الْفَارْسِيَّةُ وَ الْعَرَبِيَّةُ وَ التُّرْكِيَّةُ وَ الْإِنْجِلِيزِيَّةُ وَ الْفَرَنْسِيَّةُ وَ الْأُرْدِيَّةُ؛ وَ كَانَتْ تُلْقِي مُحَاضَرَاتٍ بِاللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ.

او زبان‌های بسیاری را آموخت؛ از جمله: فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، فرانسه و اردو؛ و به زبان فارسی سخنرانی می‌کرد.

فَهِيَ كَانَتْ مِثَالًا لِهَذِهِ الْعِبَارَةِ: «الْإِنْسَانُ بِكُلِّ لِسَانٍ إِنْسَانٌ» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ^{۸۶}
پس او نمونه‌ای برای این عبارت بود: انسان با دانستن هر زبان جدیدی یک انسان [جدید] است.

أَلَفَتْ شِيمِلُ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ مِنْهَا كِتَابٌ حَوْلَ شَخْصِيَّةِ جَلَالِ الدِّينِ الْبَلْخِيِّ.
شیمِل بیش‌تر از ۱۰۰ کتاب و مقاله نوشت؛ از جمله کتابی پیرامون شخصیت جلال‌الدین بلخی (مولوی).

^{۸۴} أَشْهَرُ: مشهورترین، نامدارترین (اسم تفضیل، مفرد مذكر است) / أَشْهَرُ، شُهور: ماه‌ها (اسم، جمع مکسر مفرد شهر: ماه)
^{۸۵} وُلِدَتْ: زایید (مضارع: يَلِدُ / مصدر: ولادة)

^{۸۶} كُلٌّ + اسم نکره به معنای «هر» - لسان: نکره است و ی نکره می‌خواهد.

معرف بالعلمیة

هِيَ كَانَتْ تُحِبُّ الْعَيْشَ فِي الشَّرْقِ، لِذَلِكَ دَرَسَتْ مَدَّةً طَوِيلَةً فِي **الْهِنْدِ وَبَاكِسْتَانِ**، وَ دَرَسَتْ كَذَلِكَ مَا يُقَارِبُ خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ عَامًا فِي جَامِعَةِ **هَارْفَارْدِ**. معرف بالعلمیة

او زندگی در شرق را دوست می داشت، به همین خاطر مدتی طولانی در هند و پاکستان تدریس کرد، و همچنین نزدیک به ۲۵ سال در دانشگاه هاروارد درس داد.

اسم تفضیل - مذکر

صفت

قَبْلَ وَفَاتِهَا أَوْصَتْ شَيْمِلَ زُمَلَاءَهَا أَنْ يُشْكِلُوا قَرِيقًا لِلْجَوَارِ الدِّينِيِّ وَ الثَّقَافِيِّ يَكُونُ هَدَفُهُ الْأَعْلَى «مَدَّ جُسُورَ الصَّدَاقَةِ وَ التَّفَاهُغِ بَيْنَ أُوْرُوْبَا وَ الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ» وَ «الْإِتِّحَادَ بَيْنَ الْحَضَارَاتِ».

شیمل پیش از وفاتش به همکارانش وصیت کرد که تیمی را برای گفتگوی دینی و فرهنگی تشکیل دهند که هدف والایش « کشیدن پل های دوستی و تفاهم میان اروپا و جهان اسلامی » و «همبستگی بین تمدن ها» باشد.

أَشَارَتْ شَيْمِلَ فِي إِحْدَى مُقَابَلَاتِهَا إِلَى الْأَدْعِيَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَقَالَتْ:

شیمل در یکی از مصاحبه هایش به دعا های اسلامی اشاره کرد و گفت:

«أَنَا أَقْرَأُ الْأَدْعِيَّةَ وَ الْأَحَادِيثَ الْإِسْلَامِيَّةَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ لَا أُرَاجِعُ تَرْجَمَتَهَا».

«من دعاها و حدیث های اسلامی را به زبان عربی می خوانم و به ترجمه (برگردان) آنها مراجعه نمی کنم.»

نائب فاعل

فعل مجهول

مشار إليه

أَوْصَتْ أَنَّهُ مَارِي أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ عَلَى قَبْرِهَا^{۸۷}

آنه ماری وصیت کرد که این حدیث روی قبرش نوشته شود:

فعل شرط جواب شرط

« أَلْنَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

مردم خفته اند و هرگاه بمرند، بیدار شوند.



« أَلْنَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا »

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

المعجم

أُرْدِيَّة : زبان اردو	حَصَلَ عَلَى : به دست آورد	فَرَنَسِيَّة : فرانسوی
أَشَارَ : اشاره کرد (مضارع: يُشِيرُ)	(مضارع: يَحْصُلُ)	قَارَبَ : نزدیک شد
أَلْقَى : انداخت (مضارع: يُلْقِي)	حَضَارَةٌ : تمدن	مَا يُقَارِبُ : «نزدیک به»
كَانَتْ تُلْقِي مُحَاضِرَةً : سخنرانی می کرد	دُكْتَوْرَاه : دکترا	مُحَاضِرَةٌ : سخنرانی
إِنْجِلِيزِيَّة : انگلیسی	شَكَّلَ : تشکیل داد (مضارع: يُشَكِّلُ)	مَدَّ : کشید، گسترش داد
أَنْقَرَةٌ : آنکارا	شَهَادَةٌ : مدرک	مُسْتَشْرِق : خاورشناس
أَوْصَى : سفارش کرد (مضارع: يُوصِي)	عَدَّ : به شمار آورد، شمرد	مُعْجَبَةٌ بِ : شیفته (أَعْجَبَ، يُعْجِبُ)
ثَقَافِي : فرهنگی	(مضارع: يَعُدُّ)	مُقَابَلَةٌ : مصاحبه
«ثَقَافَةٌ: فرهنگ»	فَخْرِيَّة : افتخاری	مُنْدٌ : از هنگام

^{۸۷} امسال کتاب عبارت «هي أوصت أن يُكتبَ ...» تغییر داده شده است به «هي أوصت أنه ماري أن يُكتبَ ...» که در این تغییر خطا وجود دارد و من در متن شکل درست را نوشته ام.

حَوْلَ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- بِأَيِّ لُغَةٍ كَانَتْ شَيْمِلُ تَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ؟ شَيْمِل دِعاهاى اسلامى را به چه زبانى مى خواند؟
 كَمْ كَانَتْ شَيْمِلُ تَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
 شَيْمِل دِعاهاى اسلامى را به زبان عربى مى خواند.

۲- أَيُّ حَدِيثٍ كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِل؟ چه حديثى روى قبر شَيْمِل نوشته شده است؟
 كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِل هَذَا الْحَدِيثُ «الْأَنَسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا». رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 روى قبر شَيْمِل اين حديث نوشته شده است: «مردم در خوابند پس وقتى بيمرند بيدار مى شوند.»

۳- كَمْ كِتَابًا وَ مَقَالَةً أَلَفَتْ شَيْمِل؟ شَيْمِل چند كتاب و مقاله گردآورى كرد؟
 كَمْ أَلَفَتْ شَيْمِل أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ.
 شَيْمِل بيشتر از ۱۰۰ كتاب و مقاله نوشت.

۴- بِمَاذَا أَوْصَتْ شَيْمِل زُمَلَاءَهَا؟ شَيْمِل دوستانش را به چه چيزى وصيت كرد؟
 كَمْ أَوْصَتْ شَيْمِل زُمَلَاءَهَا أَنْ يُشْكِلُوا فَرِيقًا لِلْحَوَارِ الدِّينِيِّ وَ الثَّقَافِيِّ.
 شَيْمِل دوستانش را وصيت كرد كه گروهى را براى گفتگوى دينى و فرهنگى تشكيل دهند.

فعل ماضى مجهول نايب فاعل
 ۵- أَيْنَ وُلِدَتْ شَيْمِل؟ شَيْمِل كجا به دنيا آمد؟
 كَمْ وُلِدَتْ فِي «أَلْمَانِيَا».
 در آلمان متولد شد.

إِعْلَمُوا

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)

ادوات جازمه + مضارع مجزوم

حروف «لَمْ، لَمْ، لا» بر سر فعل مضارع مى آیند و در معنای آن تغيير مى دهند.

حرف «لَمْ» فعل مضارع را به «ماضى ساده منفى» يا «ماضى نقلى منفى» تبديل مى كند؛ مثال:

لَمْ يَسْمَعْ: مى شنود	لَمْ يَسْمَعْ: نشنيد، نشنيده است	لم + مضارع
لَمْ تَذْهَبُوا: مىرويد	لَمْ تَذْهَبُوا: نرفتيد، نرفته ايد	معادل ماضى ساده منفى
لَمْ تَكْتُبْ: مى نويسيد	لَمْ تَكْتُبْ: ننوشتيد، ننوشته ايد	يا ماضى نقلى منفى

حرف «لِ» امر بر سر فعل مضارع به معنای «بايد» است و چنين فعلی معادل «مضارع التزامی» در فارسى است؛
 مثال:

لَتَرْجِعْ: بر مى گرديم	لَتَرْجِعْ: بايد برگرديم	لِ + مضارع
يَعْلَمُونَ: مى دانند	يَعْلَمُوا: بايد بدانند	بايد + معادل مضارع التزامى

در كتاب عربى پایه نهم با حرف «لاى نهى» بر سر مضارع (دوم شخص) آشنا شديد؛ مثال:

لَا تَنَاسُ: نااميد مى شوى	لَا تَنَاسُ: نااميد نشو	لاى نهى مخاطب + مضارع
لَا تُرْسِلُون: مى فرستيد	لَا تُرْسِلُوا: نفرستيد	= فعل نهى معادل امر منفى

صیغه های غیر مخاطب

همین حرف «لای نهی» اگر بر سر سایر ساخت‌های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل «مضارع التزامی» منفی در فارسی است؛ مثال:

لای نهی غیرمخاطب + مضارع
= نباید + معادل مضارع التزامی

لایسافروا: نباید سفر کنند

یسافرون: سفر می کنند

حروف «لَم، ل، لا» در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می کنند.^{۸۸}

كَمْ اخْتَبَرْتُ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

فعل نهی مخاطب

۱- ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ ٤٠: التَّوْبَةُ

اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)

«إِنَّ» در اصل به شکل قید تاکید «قطعاً، مسلماً، براستی» ترجمه می شود ولی بعد از فعل امر و نهی، به معنای «که، زیرا» به کار رفته است. ترجمه به هر دو شکل صحیح است.

فعل مضارع منفی

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ ١١: الرَّعْدُ

قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد تا آنان خودشان را تغییر بدهند.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد. لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ (آنچه از قومی را تغییر نمی دهد) را می گوئیم: [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد

فعل نهی فعل مضارع منفی

۳- لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الْإِمَامُ عَلِيُّ

ستم مکن همانطور که دوست نداری مورد ستم واقع شوی و نیکی کن همانطور که دوست داری به تو نیکی شود.

هـ اِعْلَمُوا ۲

چند نکته:

■ نکته (۱): فعل نهی همان فعل مضارع است.

■ نکته (۲): ترجمه فعلی مانند «لِاعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:

تَكَلَّمْتُ مَعَ أَصْدِقَائِي لِاعْلَمُوا كَيْفَ يُمَكِّنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.

✍ با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.

قَالَ الْمُدِيرُ: إِنَّ الْإِمْتِحَانَاتِ تُسَاعِدُ الطُّلَابَ لِتَعْلَمَ دُرُوسِهِمْ فَلِاعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.

✍ مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

■ نکته (۳): حرف «لِ» بر سر ضمیرها به «لَ» تبدیل می شود؛ مثال:

لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهُمَا، لَكَ، لِكِ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُمَا، لَنَا.

در «لی» این گونه نیست.

^{۸۸} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف جازمه نام دارند)، نشانه انتهای

فعل های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و نَفْعَلُ» را تغییر می دهند. «... يَفْعَلُ ، ... تَفْعَلُ ، ... أَفْعَلُ و... نَفْعَلُ»

و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ، تَفْعَلَانِ و نَفْعَلِينَ» حذف می کنند.

این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «تَفْعَلْنَ» و «نَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی کنند.

^{۸۹} مکسور بودن همزه إِنَّ: اول جمله، بعد از فعل امر و نهی، بعد از مشتقات قال واجب است.

◀ فعل نهی و نفی

در صیغه های جمع مونث یکسان است.

■ **نکته (۴):** تاکنون با دو نوع حرف «لِ» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

۱- لِ + اسم

«لِ» به معنای «مال، از آن» مانند «لِمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟»؛ یعنی «آن سیم کارت مال کیست؟»
 «لِ» به معنای «برای» مانند «اشْتَرَيْتُ حَقِيبَةً لِلْسَفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».
 «لِ» به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

۲- لِ + فعل

«لِ» به معنای «باید» مانند «لِنَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».
 «لِ» به معنای «تا» مانند «ذَهَبْتُ إِلَى الْمَتَجَرِّ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَّةً لِجَوَالِي»؛ یعنی «به مغازه رفتم تا باتری تلفن همراهم بخرم».

حرف «لِ» پس از حرف‌هایی مانند «و، ف» معمولاً ساکن می‌شود؛ مثال:
 ف + لِ + يَعْمَلُ = فَلْيَعْمَلْ: پس باید انجام دهد.

کِه اِخْتَرِ نَفْسَكَ : تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ.

- ۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الْفَاتِحَةُ: ۲ ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است.
- ۲- بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
- ۳- لِنَسْتَمِعَ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ. باید به سخن حق گوش دهیم.
- ۴- لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟ این گذرنامه‌ها مال کیست؟

الْتِمَارِينُ برگرد

الْتِمَرِينُ الْأَوَّلُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

- ۱- كَانَتْ شَيْمِلُ مُنْذُ طُفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّرْقِ وَ^{۱۰} ... بِإِيرَانِ. مُعْجَبَةٌ: شیفته < از زمان کودکی‌اش تشنه هر چیزی که به خاور مربوط می‌شد و شیفته ایران بود.
- ۲- الْأُكْتُورَاه ... هِيَ شَهَادَةٌ تُعْطَى لِشَخْصٍ تَقْدِيرًا لِجُهُودِهِ فِي مَجَالٍ مُعَيَّنٍ. الْفَخْرِيَّة: افتخاری < دکترای افتخاری همان مدرکی است که برای تقدیر از تلاش در زمینه مشخص داده می‌شود.
- ۳- إِنَّ ... ثَانِي أَكْبَرِ مَدِينَةٍ فِي تُرْكِيَا بَعْدَ إِسْطَنْبُولِ. أَنْقَرَةَ: آنکارا < بعد از استانبول آنکارا دومین شهر بزرگ در ترکیه است.
- ۴- الشَّعْبُ الْبَاكِسْتَانِي يَتَكَلَّمُ بِاللُّغَةِ الْأُرْدِيَّة: اردو < مردم پاکستان به زبان اردو سخن می‌گویند.
- ۵- اللُّغَةُ الرَّسْمِيَّةُ فِي بَرِيطَانِيَا إِنْجِلِيزِيَّة: انگلیسی < زبان رسمی در بریتانیا انگلیسی است.

^{۱۰} در متن آمده است: «و هِيَ مُعْجَبَةٌ بِإِيرَانِ»

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الَّتِي لَا تَنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْأُخْرَى.

- | | | | |
|-------------------------|--|---|---|
| ۱- الْأُسْبُوعُ: هفته | ☐ الشَّهْرُ: ماه | ☒ الثَّقَافَةُ: فرهنگ | ☐ أَلْسَنَةٌ: سال |
| ۲- الْأُرْدِيَّةُ: اردو | ☐ الْإِنْجِلِيزِيَّةُ: انگلیسی | ☐ الْفَرَنْسِيَّةُ: فرانسه | ☒ الْفَخْرِيَّةُ: افتخاری |
| ۳- الْأَرْمِيلُ: دوست | ☒ الْقَمِيصُ: پیراهن | ☐ الْأَصْدِيقُ: دوست | ☐ الْحَبِيبُ: دوست |
| ۴- الْقَرْيَةُ: روستا | ☐ الْمَدِينَةُ: شهر | ☐ الْبِلَادُ: کشور | ☒ النَّيَامُ: خفتگان |
| ۵- الشَّهَادَةُ: مدرک | ☐ الطُّفُولَةُ: کودکی | ☐ الصَّغَرُ: کودکی | ☐ الْكِبَرُ: بزرگسالی، کهنسالی |
| ۶- الْقِطُّ: گربه | ☐ الْرُمَانُ: انار | ☐ الْتَفَاحُ: سیب | ☐ الْعِنَبُ: انگور |

الْتَمَرِينُ الثَّالِثُ: اقْرَأِ الْآيَاتِ الثَّالِيَةَ، ثُمَّ انْتَخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ.

لِ- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

لام امر (لام جازمه) + مضارع: باید + مضارع التزامی
این لام با فعل غیر مخاطب به کار می رود.

۱- ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند. ☒

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند. ☐

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی

۲- ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لِمَ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ ... ﴿الْحُجُرَاتُ: ۱۴﴾
بادیه نشینان گفتند: ...

الف) ... «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان نمی آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم.» ☐

ب) ... «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم.» ☒

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿أَوْ لِمَ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ...﴾ الزمر: ۵۲

الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، می گستراند؟ ☒

ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، فراوان می کند؟ ☐

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی لَمْ یَكُنْ = ما کان

۴- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ * وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا﴾ أَحَدٌ ﴿سورة الإخلاص﴾
بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...

الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست. ☐

ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است. ☒

لِ- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۵- ﴿... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * أَطْعَمَهُمْ * مِنْ جُوعٍ * وَ آمَنَهُمْ * مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قُرَيْشٍ

پس پروردگار این خانه را ...

الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد. ☐

ب) ... باید پرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] ایمنشان کرد. ☒

- | | | | |
|-------------------------|-----------------------|----------------------------------|--------------------|
| ۱- أَسْلَمَ: اسلام آورد | ۲- الصَّمَدُ: بی نیاز | ۳- وَلَدَ: زایید (مضارع: يَلِدُ) | ۴- الْكُفُوُ: همتا |
| ۵- أَطْعَمَ: خوراک داد | ۶- الْجُوعُ: گرسنگی | ۷- آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد | |

الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ : ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- ۱- تُسَمَّى مَظَاهِرُ التَّقَدُّمِ فِي مَيَادِينِ الْعِلْمِ وَ الصَّنَاعَةِ وَ الْأَدَبِ ... مِهْرَجَانًا: جشن ☐ حَضَارَةً: تمدن ☒
- ۲- ... أَسَاتُذُ الْجَامِعَةِ فِي حَدِيثِهِ إِلَى قَضَائِلِ أَنَّهُ مَارِي شِمِيل. أَشَارَ: اشاره کرد ☒ أَثَارَ: برانگیخت ☐
- ۳- ... هِيَ الْقِيَمُ الْمُشْتَرَكَةُ بَيْنَ جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ. الْأَشْهَادَةُ: مدرک ☐ الثَّقَافَةُ: فرهنگ ☒
- ۴- أَلْقَى أَسَاتُذُ الْجَامِعَةِ ... حَوْلَ شِمِيل. مُحَاضَرَةً: سخنرانی ☒ مُسَجَّلًا: نویسنده ☐
- ۵- ... هُوَ الشَّخْصُ الَّذِي يَعْمَلُ مَعَكَ. هَمَكَارَ همان کسی که با تو کار می‌کند. ☒ أَلْزَمِيْلُ: همکار ☐ أَلْمِضْيَاْفُ: مهمان‌دوست ☐

الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: اِنْتَخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

- ۱- عَلَيْكَ^{۹۱} بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ. أَنْ تَتَّيَّسَ كَي تَتَّيَّسَ لَا تَتَّيَّسَ ☒
- تو باید تلاش کنی، و در زندگی‌ات ... لا تَتَّيَّسُ: نا امید نباشی
أَنْ تَتَّيَّسَ: که ناامید شوی / كَي تَتَّيَّسَ: تا ناامید شوی / لَا تَتَّيَّسُ: نا امید نباشی
- ۲- أَنَا ... فِي السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ. لَنْ أُسَافِرَ ^{آینده منفی} لَمْ أُسَافِرَ ^{ماضی منفی} لِكِي أُسَافِرَ ^{مضارع التزامی}
- من در دو سال گذشته ... لَمْ أُسَافِرَ: سفر نکردم
لَنْ أُسَافِرَ: سفر نخواهم کرد / لَمْ أُسَافِرَ: سفر نکردم / لِكِي أُسَافِرَ: تا سفر کنم
- ۳- أَزِيدُ ... إِلَى سَوْقِ الْحَقَائِبِ. أَنْ أَذْهَبَ ☒ لَمْ أَذْهَبَ إِنَّ أَذْهَبَ
- می‌خواهم به بازار کیف‌ها (چمدان‌ها) ... أَنْ أَذْهَبَ: که بروم
أَنْ أَذْهَبَ: که بروم / أَذْهَبَ: بروم / إِنَّ أَذْهَبَ: اگر بروم
- ۴- هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا. لَنْ يَرْجِعَ ^{آینده منفی} مَا رَجَعَ ^{ماضی منفی} لَمْ يَرْجِعَ ^{ماضی منفی}
- او فردا به ورزشگاه ... لَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهم گشت
لَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهم گشت / مَا رَجَعَ: برگشت / لَمْ يَرْجِعَ: برگشت
- ۵- مَنْ ... يَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ. لَا يَجْتَهِدُ ^{مضارع منفی} لَا يَجْتَهِدُ ^{نهی غایب} يَجْتَهِدُ ☒ ^{مضارع مجزوم}
- هر کس ... در کارهایش موفق می‌شود. يَجْتَهِدُ: تلاش کند
لَا يَجْتَهِدُ: تلاش نمی‌کند / لَا يَجْتَهِدُ: نباید تلاش کنی / يَجْتَهِدُ: تلاش کند

^{۹۱} در جمله «عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ»، عَلَيْكَ: اسم فعل منقول از جار و مجرور است و متعلق ندارد؛ بهرحال جار و مجرور، جار و مجرور است هر چند که از معنای خود خارج شده و معنای فعلی گرفته باشد.

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

قلیل ≠ کثیر

۱- اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ اَلْكَلَامُ كَثِيرٌ اَلْعَمَلُ الْكَاطِمُ ﷺ

مومن کم حرف و پر کار است.

▲ (الف) کم گوی و گزیده گوی چون در / تا ز اندک تو جهان شود پر (نظامی گنجوی)

لای زائد

لای زائد

۲- اَلْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

العالم ≠ الجاهل

عَلَام ≠ جَهَال

دانای بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است .

▲ (ب) علم کز اعمال نشانش نیست / کالبدی دارد و جانش نیست (امیر خسرو دهلوی)

اَلْفَرَائِضُ : مفردة فريضة (واجب ديني)

۳- اَمَرَنِي رَبِّي مُدَارَاةَ النَّاسِ كَمَا اَمَرَنِي بِاَدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

▲ (ه) آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (حافظ)

اسم تفضیل

عَدَاوَةٌ ≠ صَدَاقَةٌ

۴- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ ﷺ

دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است .

▲ (و) دشمن دانا که غم جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (نظامی گنجوی)

لَكَ ≠ عَلَيْكَ

۵- اَلدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ ﷺ

روزگار دو روز است؛ روزی به نفع تو و روزی به ضرر توست .

▲ (د) روزگارست آن که گه عزت دهد گه خوار دارد/ چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد (قائم مقام فراهانی)

اسم تفضیل

۶- خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

بهترین کارها، میانه ترین آنهاست .

▲ (ج) اندازه نگه دار که اندازه نکوست / هم لایق دشمن است و هم لایق دوست (سعدی)

اَلتَّمْرِينُ السَّابِعُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ»

(أَنْقَرَةٌ / الْإِنْجِلِيزِيَّةُ / الْحَضَارَةُ / فَخْرِيَّةُ / مُنْذُ / الْمُسْتَشْرِقُ / مُحَاضَرَةٌ / شَهَادَاتِ)

۱- مَا رَأَيْتُ جِرَانِي مُنْذُ يَوْمِ الْخَمِيسِ.

همسایگانم را از روز پنجشنبه ندیدم.

۲- نَتَعَلَّمُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ الصَّفِّ السَّابِعِ.

زبان انگلیسی را از کلاس هفتم یاد می گیریم.

۳- أَلْقَى الْأُسْتَاذُ مُحَاضَرَةً ثَقَافِيَّةً أَمَامَ الطُّلَابِ.

استاد در برابر دانشجویان سخنرانی فرهنگی ایراد کرد.

۴- كَانَتْ الْحَضَارَةُ السُّومَرِيَّةُ فِي جَنُوبِ الْعِرَاقِ.

تمدن سومر در جنوب عراق بود.

۵- اَلدُّكْتُورَاهُ مِنْ أَعْلَى شَهَادَاتِ التَّخْصِصِ فِي الْجَامِعَاتِ.

دکتر از بالاترین مدارک تخصص در دانشگاه هاست.

خبر اول إن

خبر دوم إن

۶- إِنَّ الْمُسْتَشْرِقَ عَالِمٌ مِنَ الدُّوَلِ الْعَرَبِيَّةِ عَارِفٌ بِالثَّقَافَةِ الشَّرْقِيَّةِ.

در زبان فارسی خبر اول و دوم را با حرف «و» به هم ربط می دهیم.

خاورشناس، دانشمندی از کشورهای غربی و آشنا با فرهنگ شرق است.

📄 (للتّمرین فی المنزل) اُکْتُبِ اسْمَ کُلِّ صَوْرَةٍ. [تمرین به عهده دانش‌آموز است]



۱- الشَّارِع ۲- الجِسْر ۳- الغَابَة ۴- الشَّاطِئ



۵- الْمَسْجَل ۶- الْحَاسِب ۷- الْحَقِيقَة ۸- الْبَطَّارِيَة



۹- الْقَمِيص ۱۰- الْفُسْتَان ۱۱- السَّرَوَال ۱۲- الْعَبَاءَة



۱۳- الْمِحْرَار ۱۴- الْحُبُوب ۱۵- الشَّرَاب ۱۶- الْقُطْن



۱۷- السَّفِينَة ۱۸- الطَّائِرَة ۱۹- الْحَافِلَة ۲۰- سَيَّارَة أُجْرَة

الدرس السابع

تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ الرَّحْمَنُ: ۱ تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندق

المُفْرَدَاتُ الفارسيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ، فَقَدْ نُقِلَتْ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ أَلْفَاظٌ فَارِسيَّةٌ كَثِيرَةٌ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَ الْيَمَنِ،
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شدند، الفاظ فارسی بسیاری به دلیل بازرگانی و ورود ایرانیان به عراق و یمن به [زبان] عربی منتقل شد.

وَ كَانَتْ تِلْكَ الْمُفْرَدَاتُ تَرْتَبِطُ^{۹۲} بِبَعْضِ الْبُضَائِعِ الَّتِي مَا كَانَتْ عِنْدَ الْعَرَبِ كَالْمِسْكِ وَ الدِّيبَاجِ
و آن واژگان در ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود؛ مانند مشک و ابریشم
(و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت)

وَ اشْتَدَّ النَّقْلُ مِنَ الْفَارِسيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ انْضِمَامِ إِيْرَانِ إِلَى الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.
و انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

وَ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ اِزْدَادَ نَفُوذُ اللُّغَةِ الْفَارِسيَّةِ.
در دوره عباسی نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

وَ كَانَ لِابْنِ الْمُقَفَّعِ دَوْرٌ عَظِيمٌ فِي هَذَا التَّأْثِيرِ، فَقَدْ نَقَلَ عَدَدًا مِّنَ الْكُتُبِ الْفَارِسيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ، مِثْلَ كَلِيلَةِ وَ دِمْنَةِ.
و ابن مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتاب های فارسی را مانند کلیل و دمنه به عربی برگرداند (ترجمه کرد).

وَ لِلْفَيْرُوزِ أَبَادِيِّ مُعْجَمٌ مَّشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ^{۹۳} يَضُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
و فیروزآبادی لغت نامۀ مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بر می گیرد. (شامل می شود)

^{۹۲} اِرتَبَطَ: ارتباط داشت، (مضارع: يَرْتَبِطُ / امر: اِرتَبِطْ / مصدر: اِرتَبَاط)

جمله وصفیه

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَالْفَارْسِيَّةِ أَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ، فَقَدْ أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونَجِيُّ كِتَاباً يُضَمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارْسِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ سَمَاهُ «مُعْجَم»^{۹۳} الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».

و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در پژوهش‌های خود آشکار ساخته‌اند (توضیح داده‌اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَم الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (= لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

حال

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارْسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصَوَاتُهَا وَأَوْرَاقُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقاً لِأَلْسِنَتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارْسِيَّةَ الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:

پَرْدِیس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادُرشَب ← شَرَشَف و ...

اما صدا و وزن آن واژه‌های فارسی که وارد زبان عربی شد، دگرگون شد و عرب‌ها آن را مطابق زبان خودشان تلفظ کردند (بر زبان آوردند) پس حروف فارسی‌ای را که در زبانشان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کردند؛ مانند: پَرْدِیس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادُرشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اسْتَقْبَلُوا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارْسِيَّةِ.^{۹۴} وَ از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يَكْنِزُونَ» در آیه ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ...﴾ از کلمه فارسی «گنج». - { و طلا و نقره انباشته می‌کنند... }-

جمله وصفیه

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لَانَسْتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛

ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آنها را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) پیدا کنیم؛

بود

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ ازْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ بِسَبَبِ انْتِشَارِ الْإِسْلَامِ وَ الثَّقَافَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ اسْتِخْدَامِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْعِلْمِ وَ الدِّينِ وَ الْإِدَارَةِ.

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیش‌تر از تأثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل گسترش اسلام و فرهنگ اسلامی و به کارگیری زبان عربی در علم، دین و مدیریت افزایش یافت.

^{۹۳} لغت‌نامه، قاموس/ فرهنگ‌نامه / حروف الْمُعْجَم: حروف هجاء، حروف الفبائی

^{۹۴} سوره توبه: ۴، يَكْنِزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است،

ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.

❁ الْمُعْجَم ❁

اِزْدَادَ : افزایش یافت (فعل ماضٍ من باب افتعال)	تَغَيَّرَ : دگرگون شد	مُفْرَدَات : واژگان
(مضارع: يَزْدَادُ)	(مضارع: يَتَغَيَّرُ) من باب تَفَعَّل	مِشْك : مشک
اِسْتَدَّ : شدت گرفت	دَخِلَ : وارد شده	نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ)
(مضارع: يَسْتَدُّ)	دِيَبَاج : ابریشم	نَقَلَ : منتقل کرد (مضارع: يَنْقُلُ)
اِسْتَقَّ : برگرفت (مضارع: يَسْتَقُّ) من باب افتعال	شَارَكَ : شرکت کرد	وَفَّقًا لـ : بر اساس
اِنْضَمَّ : پیوستن (اِنْضَمَّ، يَنْضَمُّ) من باب انفعال	(مضارع: يُشَارِكُ) من باب مفاعلة	يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)
بَيَّنَّ : آشکار کرد (مضارع: يَبَيِّنُ) من باب تفعیل	مُعَرَّبَ : عربی شده	*الأصل: ریشه، خاستگاه، اصل، بنیاد، منشأ

📖 حَوْلَ النَّصِّ

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

- ۱- مَنْ هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ»؟
گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟
❁ الدُّكْتُورُ التُّونُجِيُّ هُوَ مُؤَلِّفُ « مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ ».
دکتر التونجی گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » است.
- ۲- مَتَى دَخَلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟
❁ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ.
واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.
- ۳- أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟
چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می سازد؟
❁ تَبَادُلُ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ.
تبادل واژگان میان زبان های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می سازد.
- ۴- مَتَى اِزْدَادَ نَفُودُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟
کی (چه وقت) نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت؟
❁ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ اِزْدَادَ نَفُودُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
در دوره عباسی نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت.
- ۵- مَا هُوَ الْأَصْلُ * الْفَارِسِيُّ لِكَلِمَةِ «كَنَز»؟ رِيشَةُ فَارْسِي كَلِمَهُ «كَنَز» چيست؟
❁ أَصْلُهَا الْفَارِسِيُّ هُوَ «كَنْج». رِيشَةُ فَارْسِي آن همان «گنج» است.

هـ اِعلَمُوا هـ

مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ وَ أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

★ **كَانَ** چند معنا دارد:

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:
كان يَكُونُ كُنْ

۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.

۲- به معنای «است»^{۹۵}؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ الْأَحْزَاب: ۲۴

بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است.

۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كانوا يَسْمَعُونَ: می شنیدند.

۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».

۵- «كَانَ» بر سر «لِ» و «عِنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:

كَانَ لِي خَاتَمٌ فَضَّةٌ. انگشتر نقره داشتم. كَانَ عِنْدِي سَرِيرٌ خَشَبِيٌّ. تختی چوبی داشتم.

مضارع كَانَ «يَكُونُ» به معنای «می باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

★ **صَارَ وَ أَصْبَحَ** به معنای «شد» هستند. مضارع صَارَ «يَصِيرُ» و مضارع أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

﴿... أُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ الْحَجَّ: ۶۳

از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می شود.

نَظَّفَ^{۹۷} الطُّلَّابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً.

دانش آموزان مدرسه شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

شکل ماضی مضارع و امر دارد:
صار يصير صِرْ
أصبح يُصبحُ من باب إفعال

لیس: مضارع و امر ندارد.
فعل ماضی است با مفهوم حال (نیست)

★ **لَيْسَ** یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷

با دهان هایشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند داناست.

که اخْتَبَرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ. ← فعل کمکی (معین) و معادل ماضی استمراری

۱- ﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵

خانواده خود را به نماز و زکات امر می کرد.

امری ثابت و همیشگی = است (مورد سوال است) یا سوال می شود.

۲- ﴿أَوْفُوا^{۹۸} بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الْإِسْرَاء: ۳۴

به عهد و پیمان وفا کنید زیرا از عهد و پیمان سوال می شود.

فعل ناقص به معنای «نیست»

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِالْأَسِنَّةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱

چیزی که بر دل هایشان نیست، بر زبان هایشان می گویند.

^{۹۵} كان: هرگاه بر امری ثابت و همیشگی مانند قانونی علمی دلالت کند، «است» معنا می کنیم. اگر جواب شرط واقع شود، میتوان به زمان حال: «است می باشد» معنا کرد.

^{۹۶} الْمُخْضَرَّة: سرسبز اسم مفعول از فعل ثلاثی مزید، ماضی آن «إخْضَرَ»، مضارع آن «يخْضَرُ» و مصدرش می شود: «إخْضَار»

^{۹۷} نَظَّفَ: تمیز کرد

^{۹۸} أَوْفُوا: وفا کنید / املای صحیح کلمه «مَسْئُول» در عربی به این شکل است: «مَسْئُول»

۴- ﴿... أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ الْأَنْعَام: ۵۳
آیا خدا به [احوال] سپاسگزاران دانایتر نیست؟

فعل ناقص به معنای «نیست»
بأعلم: خبر لیس (جار و مجرور) حرف باء زائد است و ترجمه نمی‌شود.

۵- ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلْمُتَلِّينَ﴾ يُونُس: ۷
قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

لقد كان: بوده است ✓
یا امری ثابت و همیشگی حساب کنیم
= لقد كان: است ✓

۶- ﴿وَإِذْ كُنَّا نَعْمَتُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً﴾ آل عمران: ۱۰۳
نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید. (ترجمه فولادوند)

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را اجرا کنید.



(في الْمَسْجِدِ)

أَحْمَدُ	حَسَنُ
لِمَاذَا تُسْرِعُ؟ چرا عجله می‌کنی؟	هَذَا أَذَانُ الظَّهْرِ، أَنَا ذَاهِبٌ إِلَى الْمَسْجِدِ لِأُصَلِّيَ. این اذان ظهر است، من دارم به مسجد می‌روم تا نماز بخوانم.
إِنْتَظِرْ ^۲ ، أَنَا ذَاهِبٌ مَعَكَ. منتظر باش، من همراهت می‌آیم.	تَعَالَى ^۳ لِنَتَوَضَّأَ، ثُمَّ نَذْهَبُ مَعاً. بیا وضو بگیریم، سپس با هم می‌رویم.
أَسْرِعْ ^۴ ، الْإِمَامُ يَدْخُلُ الْمَسْجِدَ. عجله کن، امام وارد مسجد می‌شود.	تَعَالَى نَذْهَبُ، أَنَا قَادِمٌ. بیا برویم، من دارم میام.

۱- لِأُصَلِّيَ: برای اینکه نماز بخوانم
۴- لِنَتَوَضَّأَ: تا وضو بگیریم

۲- إِنْتَظِرْ: منتظر باش
۵- أَسْرِعْ: عجله کن

۳- تَعَالَى: بیا



^{۹۹} آیات: نشانه‌ها
^{۱۰۰} أَلَفْ: همدل کرد، پیوست

التمارین برگرد

التمرین الأول: عین الجملة الصحيحة و غیر الصحيحة حسب الحقيقة. ☒ ☒

۱- الْمِسْكُ عِطْرٌ يُتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزْلَانِ^{۱۰۱}. ☒
 مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.

۲- أَلْشَّرَفُ قِطْعَةُ قُمَاشٍ تَوْضَعُ عَلَى السَّرِيرِ. ☒
 ملافه، تکه پارچه‌ای که روی تخت گذاشته می‌شود.

۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا. ☒
 عرب‌ها کلمه‌های وارد شده را طبق ریشه آن به زبان می‌آورند.

۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مَثَاتُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتُ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ. ☒
 در زبان عربی، صدها کلمه عربی شده دارای ریشه‌های فارسی وجود دارد.

۵- أَلَّفَ الدُّكْتُورُ التَّوْنُجِيَّ كِتَابًا يُضَمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. ☒
 دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات ترکی عربی شده در زبان عربی در بر می‌گرفت.

التمرین الثاني: عین العبارة الفارسية المناسبة للعبارة العربية.

- ۱- تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا لَا تَسْتَهِي^{۱۰۲} السُّفُنُ.
 باده‌ها به سمتی که کشتی‌ها نمی‌خواهند، جریان دارند.
- ۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ.
 کسی که از چشم دور است، از قلب دور است.
- ۳- أَكَلْتُمْ مَرِيٍّ وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
 خرمایم را خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.
- ۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.
 بهترین سخن آن است که کم باشد و راهنمایی کننده.
- ۵- أَلَصَبُّ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ.
 صبر کلید گشایش است.
- ۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ.
 خوبی در چیزی است که اتفاق افتد.
- هر چه پیش آید خوش آید.
- کم گوی و گزیده گوی چون در.
- گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
- نمک خورد و نمکدان شکست.
- از دل برود هر آنکه از دیده رود.
- ببرد کشتی آنجا که خواهد خدای و گر جامه بر تن درد ناخدا

^{۱۰۱} غَزْلَان، (غزال) أبدان (بدن)، أديان (دین)، جيران (جار)، أسنان (سن) جمع مکسر هستند.

^{۱۰۲} تَسْتَهِي: می‌خواهد، میل دارد

الْتَّمَرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمُ الْجُمْلَ الثَّالِيَةَ.

فعل نهی مخاطب	۱- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ.	روی درخت ننویس.
كان + مضارع = معادل ماضی استمراری	۲- كَانُوا يَكْتُبُونَ رِسَائِلَ.	نامه‌هایی می‌نوشتند.
لم + مضارع = معادل ماضی منفی	۳- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا.	در آن چیزی ننوشت.
فعل شرط = معادل مضارع التزامی	۴- مَنْ يَكْتُبْ يَنْجَحْ.	هر کس بنویسد، موفق می‌شود.
جواب شرط = معادل مضارع اخباری	۵- يُكْتُبْ مِثْلَ عَلَى الْجِدَارِ.	ضرب المثلثی روی دیوار نوشته می‌شود.
فعل مضارع مجهول = صفت مفعولی + می‌شود	۶- كُنْتُ أَكْتُبُ إجاباتی.	جواب‌هایم را می‌نوشتم.
كان + مضارع = معادل ماضی استمراری	۷- أَكْتُبُ بِخَطٍّ وَاضِحٍ.	با خطی واضح بنویس.
فعل امر	۸- سَاكْتُبْ لَكَ الإجابةَ.	برایت جواب را خواهم نوشت.
س، سوف + مضارع = معادل مستقبل	۹- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً.	جمله‌ای نخواهم نوشت.
لن + مضارع = معادل مستقبل منفی	۱۰- قَدْ كُنْتُ عَلَى اللُّوْحِ.	روی تخته نوشته شده است.
قد + ماضی = معادل ماضی نقلی	۱۱- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ.	کتابی (نامه‌ای) را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.
فعل ماضی + اسم نکره + (ماضی) = ماضی بعید یا ماضی ساده		

الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: إِحِثَّ عَنِ الْأَسْمَاءِ الثَّالِيَةِ فِي الْجُمْلِ.



۱- ﴿... يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ...﴾ طه: ۱۲۸

در سراهایشان راه می‌روند.

مَسَاكِين (وزن مفاعل)، مفردُهُ: مَسْكَن (بر وزن مفعول): اِسْمُ الْمَكَانِ

۲- ﴿... اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ نوح: ۱۰

از پروردگارتان آمرزش بخواهید قطعاً او بسیار آمرزنده است.
غَفَّاراً (وزن فَعَال): اِسْمُ الْمُبَالَغَةِ

فعل مجهول نائب فاعل

۳- ﴿... اِبْعُرِفِ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ...﴾ الرحمن: ۱۴

گناهکاران با چهره و سیمایشان شناخته می‌شوند.
الْمُجْرِمُونَ (م + ع): اِسْمُ الْفَاعِلِ

مفردشان: بقعة - بهيمة

۴- اِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ اَلْاِمَامُ عَلِيٌّ

قطعاً شما حتی درباره (در قبال) قطعه زمین‌ها و چارپایان مورد سوال واقع می‌شوید. (مسئول هستید)
مَسْؤُولُونَ (بر وزن مفعول): اِسْمُ الْمَفْعُولِ

۵- إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ. الْإِمَامُ الْحَسَنُ ۞

قطعاً بهترین نیکی، خوی نیکوست.

أَحْسَنَ (بر وزن أَفْعَلَ) : إِسْمُ التَّفْضِيلِ

۶- يَا رَازِقَ كُلِّ مَرْزُوقٍ. مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ

ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای.

رازق (بر وزن فاعِل) : إِسْمُ الْفَاعِلِ

مَرْزُوقٍ (بر وزن مَفْعُول) : إِسْمُ الْمَفْعُولِ

الْتَّمَرَيْنِ الْخَامِسُ: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ، وَ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۴۷
فعل مضارع ندارم گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم. ☒
إِلِاسْمِ التَّكْرَةِ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

۲- ﴿... وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲
فعل امر است

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست. ☒

(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.

إِلِاسْمِ التَّكْرَةِ: كُلُّ شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

۳- ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَالَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النبأ: ۴۰
بودن بدان + ه روز روزی که ...

(الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم. ☒

(ب) ... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم.

الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

۴- ﴿كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكَرَةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَبَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا تَشْطِيطِينَ﴾
معادل ماضی استمراری شدند

(الف) کودکان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند. ☒

(ب) بچه‌ها در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكَرَةِ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافَ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ
كان + مضارع منفی

۵- ﴿كُنْتُ سَاكِتًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضُوعِ﴾
بودن ماضی منفی ماضی استمراری منفی

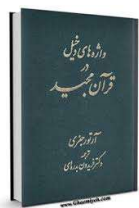
(الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی‌دانستم. ☒

الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضُوعِ

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

اُكْتُبَ عِشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً أَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ أَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.



طَسْتُ: تشت فالوَدَج: پالودگ (فالوده) قَصْعَة: کاسه كَعْكَ: کاک (کیک) لَعْل: لال مَارِستان: بیمارستان مِهْرَجَان: مهرگان (جشنواره) نَرَجِس: نرگس نِسرین: نسرین نِفْط: نفت إِبْرِیق: آبریز	توت: توت (فرصاد) توتیاء: توتیا جاموس: گاومیش جَزِیة: گزیت رُستاق: رُستاق (روستا) زَنْجَبیل: زنگبیل سُرَادِق: سراپرده سِکَنْجَبین: سرکه انگبین سُنْدُس: سندس سَوَسَن: سوسن صَوْلْجَان: چوگان طَارَج: تازگ (تازه)	أَسوار: سوار أَسوار: دستوار (دستبند) بَادزَهَر: پادزهر بَخْت: بخت بَرْقَع: پرده بَنْفَشَج: بنفشگ بَیدَق: پیادگ (پیاده) پَستَه: فُستُق تاج: تاج تَبَا+شیر: تبا+شیر (مثل الحَلِیب) در عربی طباشیر گویند.
---	--	--

أَيُّهَا الْأَحِبَّاءُ، نَسْتَوِدُّعُكُمْ^۱ اللَّهُ، إِلَى اللَّقَاءِ،
سَنَلْتَقِي^۲ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الصَّفِّ الثَّانِي عَشَرَ
نَتَمَنَّى^۳ لَكُمْ النِّجَاحَ، مَعَ السَّلَامَةِ،
فِي أَمَانِ اللَّهِ.

ای دوستان، شما را به خدا می‌سپاریم، به امید دیدار
اگر خدا بخواهد شما را در کلاس دوازدهم دیدار
خواهیم کرد
برایتان آرزوی موفقیت می‌کنیم، به سلامت
خدا نگهدار



۱- نَسْتَوِدُّعُ: می‌سپاریم ۲- نَلْتَقِي: دیدار می‌کنیم

۳- نَتَمَنَّى: آرزو می‌کنیم

جمع های مکسر درس به درس

الدرس الاول		
جمع التکسیر	مفرد	ترجمه
أَخْلَاق	خُلُق	خلق
أَنْفُس	نَفْس	خود
أَلْقَاب	لقب	لقب
عُيُوب	عيب	کمبود، نقص
أَمْوَات	مَيِّت	مرده
مَوْتَى	مَيِّت	مرده
جِبَال	جَبَل	کوه
أَرَاذِل	أَرَذَل	فرومایه، پست تر
أَفْضَل	أَفْضَل	برتر، برترین
عِبَاد	عبد	بنده
أَعْمَال	عَمَل	کار
إِخْوَان	أَخ	برادر، دوست
مَدَارِس	مَدْرَسَة	مدرسه
مَلَاعِب	مَلْعَب	زمین بازی، ورزشگاه
مَطَاعِم	مَطْعَم	رستوران
مَنَازِل	مَنْزِل	خانه
مَلَابِس	مَلْبَس	لباس
الْأَسْعَار	سعر	قیمت
فَسَاتِين	فُسْتَان	پیراهن زنانه
تَمَارِين	تَمْرِين	تمرین
أَحَادِيث	حَدِيث	سخن
مَوَازِين	مِيزَان	ترازو (ترازوی اعمال)
أَفْعَال	فِعْل	فعل
مَصَادِر	مَصْدَر	مصدر، منبع
عِبَاد	عَبْد	بنده
التَّرَاكِب	التَّرْكِب	ترکیب
الْجُمَل	الْجُمْلَة	جمله
غُيُوب	غَيْب	نهان
ذُنُوب	ذَنْب	گناه
سِرَاوِيل	سِرْوَال	شلوار
أَشْهُر	شهر	ماه
مَوَاقِف	مَوْقِف	ایستگاه
زُؤَار	زائر	زائر
الْأَشْيَاء	الْشَّيْء	شیء، چیز
عُمَال	عَامِل	کارگر
أَعْدَاء	عَدُو	دشمن
قَوَانِين	قَانُون	قانون

مَفَاعِل	مَفْعَل	مکان انجام کار
أَفْعَال	أَفْعَل	کارگرتَر
رِجَال	رَجُل	انسان، مرد
جُهَال	جَاهِل	نادان
كِبَائِر	كَبِيرَة	گناه بزرگ
أَكَابِر	أَكْبَر	بزرگ تر
أَسْمَاء	إِسْم	نام
هُمُوم	هَمَم	غم
أَنْبِيَاء	نَبِي	پیامبر
رُسُل	رَسُول	فرستاده
صِفُوة	صِفُوة	برگزیده
الدرس الثاني		
آداب	أَدَب	ادب
طُلَّاب	طالِب	دانش آموز، دانشجو
الْكُتُب	الْكِتَاب	کتاب، نامه
علماء	علیم	دانشمند
أوامر	أَمْر	دستور، کار
أَنْفُس	نَفْس	خود
عُقُول	عقل	خرد
أَقْدَام	قَدَم	پا
جنود	جُنْدِي	سرباز
أَحْيَاء	حَيَّ	زنده
الْمَعْصِي	الْمَعْصِيَة	گناه
أَعْمَال	عَمَل	کار
أَخْلَاق	خُلُق	خوی
خَوَاص	خَاصَة	ویژگی، بهترین و بزرگ
بِهَائِم	بَهِيمَة	چارپا
الدرس الثالث		
عجائب	عَجَبِيَة	شگفت انگیز
أَشْجَار	شَجَر	درخت
ظَوَاهِر	ظَاهِرَة	پدیده
أَثْمَار، ثَمَر	ثَمَر	میوه
أَمْتَار	متر	متر
آلاف	أَلْف	هزار
أَغْصَان، غُصُون	غُصْن	شاخه
جُزُر	جَزِيرَة	جزیره
جذوع	جَذَع	تنه
أَفْرَاس	فَرَس	اسب
قواعد	قَاعِدَة	قاعده، دستور
بِلَاد	بَلَد	کشور
أَهْرَام	هَرَم	هرم

ادامه درس سوم		
سَيَّاح	سائح	گردشگر
مَدِين	مدینه	شهر
آثَار	أَثَر	اثر، نشانه
زُمَلَاء	زَمِيل	هم‌شاگردی، همکار
تَوَارِيخ	تاریخ	تاریخ
دَوْل	دَوْلَة	کشور، حکومت
قُرَى	قَرْيَة	روستا
زَبُوت	زَبْت	روغن
قُبُور	قَبْر	گور
بُذُور	بَذَر	دانه
الدرس الرابع		
آدَابُ	أَدَب	ادب، تهذیب
عُقُول	عَقْل	عقل، خرد
التُّهْم	التُّهْمَة	تهمت
مَوَاضِع	مَوْضِع	جایگاه، محل
الأَوْقَات	الْوَقْتُ	وقت، زمان
المَشَاكِل	المُشْكِلَة	مشکل
الأَقْوَال	الْقَوْل	سخن
الملابس	الملبَس	لباس
النُّصُوص	النَّص	متن
تَمَارِين	تَمَرِين	تمرین
قَوَاعِد	قَاعِدَة	قاعده، دستور
الأَفْعَال	الْفِعْل	فعل، گُیش
أَحَادِيث	حَدِيث	حدیث، سخن
قُلُوب	قَلْب	دل
أَوْلِيَاء	وَلِي	یار، سرپرست
أَفْلَام	فِلْم	فیلم
أَبْنَاء	إِبْن	پسر، فرزند
أَزْهَار	زَهْر	شکوفه، گل
أَسَاوِر	سَوَار	دستبند
الزُّيُوت	الزَّيْتُ	روغن
الْجُمَل	الْجُمْلَة	جمله
أَيَّام	يَوْم	روز
رِيَّاح	رِيح	باد
الْفُقَرَاء	الْفَقِير	نیازمند
الألقاب	اللقب	لقب
الدرس الخامس		
إِخْوَان	أَخ	برادر، دوست
الأعمال	الْعَمَل	کار
مَشَاكِل	مُشْكِلَة	مشکل
طُلَّاب	طَالِب	دانش‌آموز، دانشجو

أوراق	وَرَق	برگ
الأسئلة	السؤال	سوال، پرسش
أصدقاء	صديق	دوست
خُطَط	خُطَة	نقشه
زَوَايا	زاوية	گوشه
أَخْلَاق	خُلُق	خوی
الأدوية	الدواء	دارو
زُمَلَاء	زَمِيل	هم‌شاگردی، همکار
جُذُوع	جَذَع	تنه
أَثْمَار	ثَمَر	میوه، نتیجه
أَغْصَان	عُصْن	شاخه
أَفْضَل	أَفْضَل	برتر، برترین
أَحْيَاء	حَيّ	زنده
أَسَاتِذَة	أَسَاطِذ	استاد
عُيُوب	عَيْب	کمبود، نقص
أَسَابِيع	أُسْبُوع	هفته
أَحَادِيث	حَدِيث	حدیث، سخن
الدرس السادس		
الدُّوَل	الدَّوْلَة	کشور، حکومت
زُمَلَاء	زَمِيل	هم‌شاگردی، همکار
جُسُور	جِسْر	پل
الأدعية	الدعاء	دعا
الأحاديث	الحديث	حدیث، سخن
نِیَام	نَائِم	خفته، خوابیده
أَنْفُس	نَفْس	خود
أَصْدِقَاء	صديق	دوست
برامج	برنامج	برنامه
الطُّالِب	الطَّالِب	دانش‌آموز، دانشجو
دروس	دَرْس	درس
بِلَاد	بَلَد	کشور
نِیَام	نَائِم	خوابیده، خفته
الأعراب	الأعرابي	عرب
مَظَاهِر	مَظْهَر	شکل، صحنه
مِیَادِین	مِیدَان	میدان، عرصه
فَضَائِل	فَضِيلَة	فضیلت، امتیاز، برتری
الْقِیَم	الْقِیْمَة	ارزش
الحَقَائِب	الحَقِیْبَة	کیف، چمدان
أَعْمَال	عَمَل	کار
الْفَرَائِض	الْفَرِیْضَة	واجب دینی
الأُمُور	الْأَمْر	دستور، کار
جِیرَان	جَار	همسایه
الطُّالِب	الطَّالِب	دانش‌آموز، دانشجو

الدرس السابع		
ألفاظُ	لَفْظٌ	لفظ، گفتار
البضائعُ	البِضَاعَةُ	کالا
أمثالُ	مِثْلٌ	همانند، مشابه
الكتبُ	الْكِتَابُ	کتاب، نوشته
علماءُ	عُلَمَاءُ	دانشمند
أبعادُ	بُعْدٌ	دوری
أصواتُ	صَوْتٌ	صدا
أوزانُ	وَزْنٌ	وزن
السِّتَةُ	لِسَانٌ	زبان
الحروفُ	الْحَرْفُ	حرف
مخارجُ	مَخْرَجٌ	جای بیرون رفتن
الطلابُ	الطَّالِبُ	دانش آموز، دانشجو
أفواهُ	فَمٌ	دهان

قُلُوبٌ	قَلْبٌ	دل
إخوةُ	أَخٌ	برادر
أعداءُ	عَدُوٌّ	دشمن
إخواناً	أَخٌ	برادر
الغزلانُ	الْغَزَالُ	آهو
الأصولُ	الْأَصْلُ	ریشه
الرياحُ	الرَّيْحُ	باد
السُّفنُ	السَّفِينَةُ	کشتی
رسائلُ	رِسَالَةٌ	نامه
مساكنُ	مَسْكَنٌ	خانه
البقاعُ	الْبُقْعَةُ	قطعه زمین
البهائمُ	الْبَهِيمَةُ	چارپا
الأطفالُ	الطِّفْلُ	کودک
الكتبُ	الْكِتَابُ	کتاب